


# مجموعه ای از

# مقالات و مطالب نشر شده

# در برگه

# «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان»

## جلد دوم

بنام هستی آفرین

اهدا به شهدای قهرمان و گلگون کفن

قوای مسلح افغانستان

# مجموعه ای از

# مقالات و مطالب نشر شده

# در برگه

# «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان»

## جلد دوم

تهیه کننده: گروه دبیران برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان»
گردآورنده، ویراستار و برگه آرا: انجنیر سرور حیدر زاده افشار

# فهرست مطالب

# تقریظ

در روزگاری که غبار فراموشی بر چهره‌ی بسیاری از حقایق تاریخی نشسته و پژواک فداکاری های خاموش فرزندان صدیق وطن در گردونه‌ی زمان گم شده است طلوع برگه‌ای چون «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» همچون شعله ی فروزان در شب تار بی خبری ها می درخشد.
این ابتکار پر ارج به همت دگر جنرال سید اعظم سعید و جمعی از نظامیان و دوستداران گرانقدر قوای مسلح افغانستان، نه تنها نشان از احساس مسوولیت تاریخی ایشان دارد بلکه دروازه‌ی را می گشاید به سوی بازخوانی، باز اندیشی و ثبت افتخارات و درس های آموزنده‌ی تاریخ نظامی افغانستان.



قوای مسلح افغانستان از آغاز تا امروز، همواره نقش بنیادین در پاسداری از استقلال، تمامیت ارضی و آرامش مردم کشور داشته

است. اما با دریغ و درد که بسیاری از کارنامه ها، فداکاری ها و واقعیت های این نیروی سرافراز یا در سکوت مدفون مانده اند و یا دستخوش تحریف و فراموشی گشته اند.
مضامینی را که درین برگه بصورت گذرا نه همه جانبه مرور کردم و در جلد دوم برگه اقبال نشر یافته و نویسندگان ورزیده ای چون دگر جنرال سعید، تورنجران مبارکشاه محسنی، محترم محمد اسمعیل فقیرزی و دیگر قلم بدستان دارد و چشمدید ها و خاطرات شان را قلم زده اند در حقیقت آن حقایق خاک خورده را غبار روبی کرده اند تا نسل نو را با میراث عظیم سربازان و جان نثاران این مرز و بوم آشنا سازند.
بدون شک تاسیس و ادامه‌ی حیات این برگه، در گرو حمایت اندیشمندانه‌ی همه آگاهان، تاریخ نگاران و وفاداران و ارزشهای ملی است. برماست که با نوشتن، سند آفرینی تحلیل تاریخی و نشر خاطرات موثق، این سنگر فرهنگی را زنده نگهداریم و به نسل آینده نشان دهیم که تاریخ نظامی ما سرشار از فداکاری ها، شجاعت ها، عبرت، اندیشه و انسانیت است.
امروز بیش از هر زمان دیگر ما نیازمند ثبت و نشر روایتهایی که نه به خدمت تبلیغات دروغین بلکه به سود آگاهی جمعی و بیداری ملی باشد که برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» چنین فرصتی را مهیا کرده است. بیائید دست در دست هم نهیم و آنرا به عنوان یک منبع اصیل، مردمی و مستند تقویت کنیم تا آینده گان بدانند که چه میراثی در اختیار دارند.
درود به ابتکار دگرجنرال سید اعظم سعید و سایر اعضای محترم گروه دبیران!
درود بر قلم های بیدار و درود به سربازان گمنامی که هرگز از یاد ها نخواهند رفت.

تورنجنرال محمد آصف الم

# پیشگفتار

دوستان عزیز و هموطنان گرامی!
برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» به ابتکار و اهتمام تعدادی از نظامیان و دوستداران قوای مسلح افغانستان ایجاد گردید و سر از تاریخ یازدهم ماه جون سال ۲۰۲۴ میلادی از طریق فیسبوک به فعالیت آغاز نموده است تا با کمک و همکاری قلم بدستان و پژوهشگران گرانقدر و محترم و نشر مقالات و مطالب دلچسپ تاریخی در مورد قوای مسلح افغانستان و ارائه معلومات پیرامون تاریخچه، تشکیلات، نوعیت سلاح و تجهیزات نظامی مورد استفاده ی قوای مسلح در ادوار مختلف تاریخ و همچنان معرفی چهره های تآثیرگذار در تشکیل و انکشاف قوای مسلح افغانستان، مصدر خدمات ارزشمندی به نسل جوان و هموطنان عزیز ما گردد.
گروه دبیران در آغاز فعالیت برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» اذعان داشته اند که نه تنها این برگه به هیچ وجه سیاسی و حزبی نیست و به هیچ کدام جریان سیاسی و حزبی وابسته نبوده بلکه موضوعات اختلاف برانگیز سیاسی، تعصبات قومی، سمتی، زبانی و مذهبی در این برگه جایی ندارد. مقالات و مطالبی که در آن عفت قلم مراعات نشده باشد و حاوی کلمات توهین آمیز و تحقیر به آدرس افراد و اشخاص باشد، به هیچ صورت نشر نخواهد شد.
خوشبختانه از زمان آغاز فعالیت برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» تا کنون تعداد زیادی از مقالات و مطالب حاوی معلومات بسیار مفید و ارزشمندی از سیر تکاملی اردو و قوای مسلح کشور به قلم عده ای از نویسندگان، افسران و جنرالان محترم قوای مسلح افغانستان در این برگه به نشر رسیده است که مورد استقبال گسترده ای از خوانندگان و علاقمندان عزیز و گرامی قوای مسلح قرار گرفته است.
به تعقیب آن بنابر تقاضا های مکرر دوستان و علاقمندان معزز، افسران و جنرالان محترم قوای مسلح افغانستان، گروه دبیران برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» با ابتکار، زحمت کشی و

توجه خاص دوست و همکار عزیز و گرامی ما جناب آقای انجنیر سرور حیدر زاده تمامی مقالات و مطالبی را که تا آن زمان در برگه به نشر رسیده بود در دوصد صفحه گردآوری، ویرایش و برگه آرایی و بالاخره در فورمات پی دی اف تدوین و آماده نمود که بشکل یک مجموعه منحیث یک اثر تاریخی و ماندگار برای جوانان و نسل های آینده کشور و همچنان پژوهشگران و علاقه مندان قوای مسلح افغانستان پیشکش گردید.

نخستین مجموعه ای مقالات و مطالب نشر شده در برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» مورد حمایت و استقبال گرم علاقمندان عزیز و منسوبین محترم قوای مسلح افغانستان اعم از افسران و جنرالان گرانقدر قرار گرفت که با تماس های تیلفونی و ارسال پیام های محبت آمیز شان ضمن تشکر و سپاسگزاری از این اقدام گروه دبیران برگه، تقدیر و تمجید نمودند.

گروه دبیران برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» افتخار دارد که در طول مدت فعالیت (۱۰) ماهه اینک دومین مجموعه ای مقالات و مطالب نشر شده در برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» را خدمت شما هموطنان عزیز، علاقمندان، افسران و جنرالان گرانقدر قوای مسلح افغانستان پیشکش می دارد.

البته این پروسه ادامه خواهد داشت و بازهم با کمک و همکاری هموطنان عزیز و قلم بدستان ارجمند و گرامی مجموعه های جدیدی یکی پی دیگر به دست نشر سپرده خواهد شد و نهایت سعی و تلاش صورت خواهد گرفت تا مطالب بیشتری در راستای تاریخچه و نشیب و فراز های قوای مسلح کشور خدمت شما عزیزان تقدیم گردد.

واضح است که هیچ اثر و کتاب یا رساله خالی از اشتباهات و نارسایی ها نمی باشد و حتی بارها و بارها در بسیاری از کتب چاپی و الکترونیکی معروف و مشهور کمی ها و کاستی های فراوان دیده شده است.

باوجودیکه اکثر مطالبی که جهت نشر در دسترس ما قرار می گیرد تا حد لازم مختصراً ویرایش می شود اما با آنهم امکان دارد نواقصی از نگاه ارقام و اعداد، ذکر نام ها و محلات و یا اشتباهات املایی و انشایی در مضامین ارسالی نویسندگان محترم این برگه موجود باشد.

چه بهتر دوستان محترم و خوانندگان عزیز بجای اینکه کار و زحمات شبانه روزی همکاران عزیز مارا نادیده بگیرند و با یکسلسله خرده گیری ها موجب آزردگی و دلسردی آنان از ادامه همکاری گردند، با ابراز نظر و نقد سازنده و مشوره های نیک شان از روی همکاری همان سطر و صفحه را مشخص بسازند و برای ما بنویسند تا اشتباهات جزئی تایپی و یا املایی و انشایی را رفع نمائیم و در نهایت یک مجموعه کامل بدون کمی و کاستی و عاری از عیب و نقص آماده گردد.
یکعده از دوستان محترم انتقاد کرده اند که چرا اکثراً چندین عکس ارزشمند تاریخی را در یک پوستر گنجانیده اید و به شکل جداگانه نشر نشده است؟
در جواب این دوستان گرامی عرض می شود که در فیسبوک مجبوریت و ناگزیری وجود دارد که اگر چندین عکس در یک پوستر گنجانیده نشود هرکدام جدا از مطلب ظاهر می گردد و اما در مجموعه بخاطری چندین عکس در یک پوستر گنجانیده شده است که نه تنها برای یک مطلب دو سه صفحه ای تعداد عکس های بیشمار گنجایش ندارد بلکه به عوض مجموعه مقالات و مطالب، به یک البوم عکس ها و تصاویر مبدل خواهد شد.
در اخیر یکبار دیگر از همه قلم بدستان، نظامیان و اشخاص خبره در امور بخش های سه گانه ای قوای مسلح افغانستان خواهشمندیم تا با ارسال، مطالب مسلکی، عکس ها، کلیپ های ویدیویی و نوشته های تاریخی، این برگه را کمک و یاری رسانند. نظامیان و منسوبین سابقه دار قوای مسلح افغانستان، در بخش های وزارت امور داخله و ارگان های کشفی و استخباراتی می توانند با نگارش تجارب و داشته های شان، در غنامندی محتوای علمی و مسلکی این برگه نقش مهم و فعالی داشته باشند.

با درود و حرمت

گروه دبیران برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان»

# سپاسگزاری و امتنانیه

گروه دبیران برگه وزین «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» با قدر شناسی و ارجگزاری از زحمات خستگی ناپذیر و مساعی رفیقانه محترم انجنیر سرور حیدر زاده افشار که با دستان پرتلاش و ذوق سرشار، با سلیقه خاص و نگاهی ژرف، در گردآوری و ویرایش مقالات و مطالب، طراحی و تهیه پوستر های نشر شده در برگه و همچنان تهیه، دیزاین و آرایش نهایی دو جلد از آثار ماندگار کتاب یا مجموعه ای از مقالات و مضامین نشر شده در برگه قوای مسلح افغانستان نقش بی بدیلی را ایفا نموده است، مراتب امتنان و تشکرات قلبی خویش را تقدیم می دارد.

این تلاش پرثمر نه تنها در خدمت به فرهنگ و حفظ و پاسداشت میراث تاریخی مان سهمی والا داشته، بلکه گامی ارزنده بمثابه هدیه ای گران بها برای دوستان، علاقمندان و منسوبین گرانقدر قوای مسلح افغانستان بویژه نسل جوان و آینده سازان کشور مان نیز به شمار می رود؛ نسل بالنده ایکه در سایهٔ چنین آثار، گام های استوارتر بر مسیر شناخت، اندیشه و آگاهی خواهند نهاد و به تاریخ پر افتخار میهن دل بسته تر خواهند شد.

با آرزوی تندرستی، موفقیت های مزید و شادی روز افزون.

با درود و حرمت

گروه دبیرا ن برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان»

# معلومات مختصر پیرامون اهمیت صنف توپچی، کمیت و نوعیت اسلحه توپچی در چوکات تشکیل اردوی اسبق افغانستان

**اهمیت توپچی در تشکیل اردوی اسبق افغانستان:**

صنف توپچی از جمله صنوف اساسی محاربوی قوای مسلح است که قوت اصلی ضربه آتشی قوت های زمینی را تشکیل می دهد. توپچی دارای قدرت بزرگ آتش، منزل زیاد انداخت و قابلیت اجرای مانور وسیع با تمرکز بزرگ کتله آتش بصورت ناگهانی بالای اهداف بزرگ می باشد.

البته بحث ما در مورد توپچی زمینی است:

طوریکه در تاریخچه اردوی افغانستان ذکر شده (در عصر سلطنت محمد ظاهر شاه اردوی کشور طبق ایجابات وقت بصورت تدریجی با سلاح و وسایط مدرن تجهیز گردیده) منجمله صنف محاربوی توپچی نیز با افزایش انواع مختلف سلاح پیشرفته، قدرت و قابلیت محاربوی اش بیشتر گردیده بود.

با درنظرداشت قواعد محرمیت نظامی لازم نمی دانم که تشکیل قطعات و جزوتام های اردو را با جزئیات تشریح کنم اگرچه تشکیلات اردوی که مورد بحث ما است متاسفانه سال ها قبل نظم و دسپلین آن فرو پاشیده سوق و اداره آن بدست افراد غیرمسوول و فاقد مسلک قرار گرفت، سلاح و وسایط آن به درستی حفظ و مراقبت نشد و در طی چند سال جنگ های تنظیمی و گروهی احضارات محاربوی اردو تضعیف شد

تا اینکه بالاخره بعد از سال ۱۳۸۱ هجری شمسی با ایجاد اردوی ملی، سلاح ثقیله و خفیفه اردوی اسبق افغانستان طی برنامه (دی. دی. آر) جمع آوری و ساختار تشکیلاتی آن کاملاً لغو و از بین رفت.
بناً هدف از ارائه معلومات ذیل فقط یادآوری و بزرگداشت از درجه عالی احضارت محاربوی قوای مسلح افغانستان قبل از سال ۱۳۷۱ خورشیدی، نظم و دسپلین، صداقت و فداکاری منسوبین قهرمان آن می باشد که آنزمان در منطقه بی نظیر بود.



## وضعیت توپچی اردو در طی دهه ۱۳۵۰:

ساختار تشکیلاتی اردوی اسبق افغانستان در سال های قبل از دهه ۱۳۵۰ خورشیدی با استفاده از تجارب اردو های پیشرفته جهان طوری

طرح ریزی شده که در صورت اشتراک قوت های اردو به محاربات مدرن در همه سطوح تشریک مساعی بین صنوف قوت ها به صورت مطمئن تامین شده بتواند، به همین لحاظ در سطوح مختلف اردو یک یک جزوتام و یا قطعه توپچی به منظور حمایت دقیق و به موقع قطعات اردو در نظر گرفته شده است چنانچه در تشکیل فرقه های پیاده اردو در آن زمان جزوتام های توپچی ذیل:

ـ یک قطعه توپچی مجهز با توپ های ابوس ۱۲۲ ملیمتری M30 و توپ های ۷۶ میلیمتری صحرا.

ـ یک کندک دافع تانک مجهز با توپ های ۵۷ ملیمتری.

ـ یک تولی مستقل توپچی مجهز با دستگاه ذات الحرکه (واسطه زرهی که بالای آن توپ دافع تانک نصب بود).

همچنین در تشکیل غند های پیاده فرقه جزوتام های توپچی مرکب از هاوان های ۱۰۷ ملیمتری غرنی، هاوان های ۸۲ ملیمتری وسط و توپ های ۷۶ ملیمتری کوهی وجود داشت.

بخاطر سوق و اداره فعالیت توپچی در تشکیل هر بطریه آلات کشف توپچی از قبیل:

ـ دایره نشان، دوربین قیچی، تله متره، پواو یا پومو وجود داشت.

ـ دایره نشان بخاطر توجیه نمودن توپ ها به استقامت هدف واندازه گیری زوایای جنبی (افقی).

ـ دوربین قیچی بخاطر ترصد اراضی و کشف اهداف.

ـ تله متره به منظور اندازه نمودن مسافه هدف.

ـ پواو آله ی بود که کوردینات اهداف و همه اساسات انداخت توپچی بر روی آن تثبیت و محاسبه می گردید.

همچنین غرض تامین ارتباطات مخابروی دستگاه های بیسیم R105، R104 و تیلفون های TAN43 و TAN57 در تشکیل بطریه ها (تولی) های توپچی موجود بود.

بعد از تحول سال ۱۳۵۷ هجری شمسی جزوتام های توپچی اردو انکشاف نمود. توپچی داخل تشکیل فرقه پیاده از کندک به غند ارتقا نمود و تعداد سلاح آن افزایش یافت که انواع آنها در فوق ذکر گردید.

**توپچی قول اردو:**

در سطح قول اردو ها یک غند توپچی مرکب از توپ های ابوس ۱۲۲ ملیمتری و توپ های ۱۰۰ملیمتری صحرا وجود داشت.
در کندک ریکتیف قول اردو از قبل دستگاه پرتاب راکت BM13 وجود داشت که خیلی سابقه بوده منزل انداخت این سلاح الی ۸۵۰۰ متر بود، در سالهای بعد این دستگاه از تشکیل حذف و عوض آن سلاح مدرن BM21 چهل میله و BM14 وارد گردید.

**توپچی ستر درستیز:**

در تشکیل لوای توپچی ستردرستیز وزارت دفاع ملی توپ های ۱۳۰ ملیمتری، توپهای ۱۰۰ ملیمتری و ۸۵ ملیمتری، ابوس های ۱۵۲ ملیمتری و ابوس های ۱۲۲ ملیمتری شامل بود که ارقام آن بعداً در فهرست مجموع سلاح های توپچی ذکر می گردد. همچنین در کندک ریاکتیف ستردرستیز در دهه ۱۳۵۰ دستگاه BM13 و ماشین محاربوی مردت وجود داشت که بعداً جای سلاح های مذکور را دستگاه های BM21 و BM14 گرفت.

**انکشاف توپچی اردو در طی دهه ۱۳۶۰ خورشیدی:**

در طی سال های ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۷۰ خورشیدی در تشکیل قطعات اردو، ابتدا در لوای توپچی ستردرستیز و غند توپچی قول اردو ها افزون بر ابوس های MM122، M30 که مدل سال ۱۹۳۴ میلادی بودند، ابوس های MM122، D30 که مدل سال۱۹۶۰ میلادی می باشد افزوده شده و در کندک های ریاکتیف ستردرستیز و قول اردو دستگاه هایBM21 و BM14 عوض سلاح های سابقه داخل تشکیل گردید و به‌تدریج‌در غند های توپچی فرقه ها نیز ابوس ۱۲۲ ملیمتری D30 و دستگاه BM14 وارد تشکیل گردید. خلاصه تا سال ۱۳۷۰ خورشیدی قوای مسلح افغانستان با پیشرفته ترین سلاح توپچی و راکت انداز های مانند اورگان، لونا و اسکات مجهز گردید که هر کدام شان هدف بزرگ زمینی و ساحات وسیع دشمن را در مسافات بعید از ۵۰ الی ۳۰۰ کیلومتر تحت تاثیر قرار داده و تخریب می نمود.

مجموع ارقام سلاح توپچی اردو تا اخیر دهه ۱۳۷۰ خورشیدی:
قوای مسلح افغانستان تا سال ۱۳۷۰ خورشیدی از هر لحاظ انکشاف نموده به مثابه یک نیروی قدرتمند دفاعی در منطقه عرض وجود نمود زیرا علاوه بر قطعات اردو، ارگان های پولیس و امنیت ملی نیز دارای قطعات و جزوتامهای مجهز با اسلحه توپچی و زرهی بودند، اردوی افغانستان نسبت به سالهای دهه ۱۳۵۰ خورشیدی از لحاظ کمیت و کیفیت چند برابر ارتقا نموده بود.
از اینکه در خصوص ارقام سلاح توپچی قطعات وزارت داخله و قطعات گارد خاص، لوا های کوماندو، قوای سرحدی و فرقه های قبایلی و محلی معلومات دقیق به دسترس نداشتم بنابر آن در این مجموعه ذیل صرفاً اسلحه مختلف توپچی داخل تشکیل ۱۶ فرقه پیاده (غند های توپچی و کندک توپچی غند های پیاده) آن همچنین غند های توپچی سطح قول اردو ها و توپچی ستر درستیز را طور حداقل محاسبه نموده به عنوان مثال که نمایانگر احضارات عالی محاربوی آنزمان است، خدمت خوانندگان محترم ارائه می دارم:

| نوع سلاح های توپچی | تعداد |
|---|---|
| توپ ۷۶ و ۸۵ ملی متری صحرا | ۳۴۸ ضرب |
| توپ ۱۰۰ ملی متری صحرا | ۸۴ ضرب |
| توپ ۱۳۰ ملی متری صحرا | ۱۲ ضرب |
| ابوس ۱۲۲ ملی متری ام ۳۰ | ۱۹۶ ضرب |
| ابوس ۱۲۲ ملی متری دی ۳۰ | ۳۶۰ ضرب |
| ابوس ۱۵۲ ملی متری | ۲۴ ضرب |
| دستگاه پرتاب راکت اسکات | یک کندک |
| دستگاه پرتاب راکت لونا | یک کندک |
| دستگاه اورگان | یک کندک |
| هاوان ۱۲۰ و ۱۰۷ ملی متری غرنی | ۱۹۲ میل |
| هاوان ۸۲ ملی متری وسط | بیش از ۵۰۰ میل |

## حفظ و مراقبت سلاح توپچی در اردوی اسبق:

منسوبین قوای مسلح اسبق حفظ و نگهداری سلاح و وسایط مربوط را یکی از وظایف مهم خود دانسته روز های پنجشنبه هر هفته را برای پاک کاری تخصیص داده بودند، در این روز تمام منسوبین اردو اعم از پیاده چی ها، توپچی ها، تانکیستان، مخابره چی ها، دریوران وسایط وغیره صنوف محاربوی قوای مسلح تجهیزات مربوطه خودرا مطابق دساتیر تعلیمنامه ها و اصولنامه های عسکری تطهیر و چرب کاری نموده به محلات محفوظ جابجا می نمودند.
سلاح توپچی که از پارچه های بزرگ مانند میل، گهواره، قنداق ها، سنگر، چرخ ها و ران ها متشکل است هرکدام وظیفه جداگانه داشته و به حفظ و مراقبت تخنیکی نیاز دارند، طور مثال میل توپ، هاوان و ماشین های محاربوی بعد از هر بار اجرای انداخت در جریان فعالیت محاربوی توسط برس های مخصوص تیل خاک و یا دیزل شسته شده بعد از خشک نمودن تیل توسط مایع چربی (زنگ نایل) چرب کاری می گردید و سایر قسمت های توپ تطهیر و نقاط گریس خوره آن گریس داده می شد، البته در حالت حضر سلاح توپچی در هر هفته یک بار پاک کاری شده بعداً قسمت های لازمی آن بواسطه پوش های کرمچی و یا پلاستیکی پوشانیده شده و در گاراژ های سر پوشیده نگهداری می شدند.

## عملیه ریگولاژ:

بخاطر اجرای انداخت موثر و صحیح همه سلاح توپچی قبل از آغاز فعالیت محاربوی و یا انداخت های تعلیمی باید ریگولاژ شوند، ریگولاژ شامل اجراات ذیل است:
ـ صفر ساختن ویا منطبق کردن دوربین های سلاح (دوربین پانورامیک) با محور میل.
ـ برطرف ساختن چال یا لقی چرخ جانبی و چرخ ارتفاعی توپ و هم آهنگ ساختن چرخ ها با آب ترازو های جانبی و ارتفاعی که در کنار چرخ ها موقعیت دارند.
ـ کنترول و اکمال نمودن مایع و هوای مورد نیاز سیستم های برک و ارجاع توپ.

برک و ارجاع عبارت از ترتیبات میخانیکی توپ است که بشکل استوانه یی (پستون) بوده در قسمت بالا و پائین میل توپ البته در داخل پوش فولادی بنام گهواره قرار دارند، در بعضی توپ ها گهواره در زیر میل و یا بالای میل قرار دارند. بداخل این پستون ها مقدار معین هوا و مایع مخصوص بنام (استول ام) وجود دارد وظیفه شان این است: در اثنای که مرمی فیر شده از میل خارج می شود، فشار گاز باروت که مرمی را به پیش حرکت می دهد همزمان باعث می شود که میل توپ پس لگد نموده یعنی به شدت عقب برود، در این حالت ارجاع مانع پس رفتن بیش از حد میل شده و دوبار بجای اصلی اش رهنمایی می کند همچنین برک مانع پیش رفتن بیش از حد میل شده و به موقعیت اصلی اش تنظیم می نماید.

مثال:

از جریان اجرای انداخت های توپچی در فعالیت های محاربوی خاطراتی را به یاد دارم که از اثر فیر های متواتر و دوامدار، برک و ارجاع توپ (ابوس) از کنترول خارج شده و مرتبات توپ ها نسبت مصروفیت زیاد متوجه این نقیصه نشده در نتیجه بعد از فیر مرمی میل توپ به شدت پس لگد نموده و به زمین افتیده است که بعضاً خساراتی را هم به بار آورده اند.

علامت غیر نورمال بودن برک و ارجاع چیست؟

بعضی اوقات در اثنای انداخت، میل توپ پس لگد نموده توقف می کند یعنی دوباره به جای اصلی نمی رود. افراد توپچی ناگزیر میل توپ را توسط چرخ ارتفاعی انحطاط داده به حالت افقی می آورند و توسط شانه های خود بالای حصه خشت دار که در عقب میل قرار دارد فشار می دهند تا میل توپ به جلو برود. در این هنگام اگر افراد با تجربه باشند درک می کنند که مایع و هوای برک و ارجاع کم شده است و فوراً به تخنیکر توپ اطلاع می دهند تا مایع و هوای آنرا کنترول و اکمال نماید.

مرحله بعدی حفظ و مراقبت تخنیکی عبارت از تعویض نمودن روغنیات و مایعات مورد نیاز سلاح و وسایط از حالت تابستانی به

زمستانی و همچنین برعکس آن می باشد که این عمل در ختم هر فصل سال طی مراسم خاص با اشتراک تمام پرسونل در همه قطعات اجرا می گردید.



موضوع دیگری که در حفظ و مراقبت تمام نوع سلاح ها باید رعایت شود اهمیت دادن به عمر میل سلاح است که باید بعد از هربار اجرای انداخت توسط هرنوع سلاح تعداد مصرف مرمی های فیر شده به سجل سلاح درج گردد تا در وقت کنترول اگر قبل از تکمیل شدن میعاد معینه که بنام عمر سلاح نامیده می شود، نواقصی در سلاح دیده شود در ترمیمخانه رفع و میعاد آن تمدید گردد در غیر آن از استفاده خارج شود زیرا حوادث نا گواری را به بار می آورد.

بعضی مثال ها از خاطرات گذشته:

در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی در یکی از مناطق ولسوالی ثمکنی ولایت پکتیا، در اثنای انداخت توپچی، بعد از اجرای فیر های متواتر ناگهان میل یکی از توپ های ۷۶ ملی متری صحرا انفجار نموده میل با همان ضخامت فولادی اش چندین پارچه شده به هر طرف پراگنده شد و تلفات و ضایعات را به بار آورد. زمانیکه در قطعه باز گشت نمودیم سجل توپ کنترول شد که تعداد مرمی های فیر شده درج سجل نشده بود و فهمیده شد که عمر میل توپ به آخر رسیده و استهلاک شده بود. بنابر آن قوماندان تولی مربوط مورد مجازات قرار گرفت.

در سال ۱۳۶۳ در ولسوالی علیخیل (جاجی) در اثنای انداخت هاوان ۱۰۷ ملی متری غرنی، ماین هاوان به داخل میل منفلق گردید و مرتبات هاوان به شمول آمر توپچی غند ۳۶ تلف شدند. این حادثه دو عامل داشته می تواند یا عمر میل هاوان تکمیل شده بود و یا اینکه سرباز اشتباهاً ماین هاوان را سرچپه یعنی طرف سر گلوله را به داخل میل انداخته بود. پس اندکی اشتباه در جریان انداخت باعث حادثه خطرناک می گردد.

در فرهنگ اردوی اسبق افغانستان مراقبت و نگهداری از سلاح و وسایط اساسات نظم و دسپلین محسوب می گردد، به همین منظور باز پرسی و حسابدهی از وضعیت تجهیزات مربوط به شکل جدی و حقیقی آن در همه سطوح وجود داشت. به یاد دارم که بخاطر مفقودی چند عدد پوچک مرمی یک نفر افسر مجازات می شد.

همه اجناس یک تولی شامل، سلاح، وسایط، البسه، مهمات وغیره در جمع قوماندان تولی قید می بود. زمانیکه قوماندان تولی از وظیفه اش تبدیل می شد تمام اجناس ذمت خود را بر روی جدول تحت نظر سه نفر هیئت به قوماندان تولی جدید تسلیمی می داد تا زمانیکه قناعت قوماندان جدید حاصل نمی شد به جدول دوره تسلیمی امضا نمی کرد و علم و خبر معاش قوماندان اسبق معطل می بود.

این عمل باعث می شد که قوماندان تولی از اجناس مربوطه خود با دقت و مسوولیت حفظ و مراقبت نماید.

اسمای بعضی استادان اسبق توپچی حربی پوهنتون که به حافظه ام باقیمانده عبارتند از:
مرحوم جنرال خان گل خان، مرحوم جنرال علی گل خان، مرحوم حاجی محمد عارف خان شهید وکیل پارلمان، استاد حیات الله خان، مرحوم استاد جنرال غلام سخی خان، جنرال شیرمحمد خان ځاځی، دگروال محمد نعیم خان، دگروال غیاث خان و سایرین که متاسفانه فعلاً اکثر شان در قید حیات نیستند. روح آنها شاد و یاد شان گرامی باد!

از خوانندگان گرامی خواهشمندم اگر در این مطلب احتمالاً کمی و کاستی به نظر تان می رسد، با توجه به محدودیت های ناشی از شرایط محیطی و کهولت سن، مرا معذور دانسته و با اصلاح آن ممنون سازید.

نویسنده: برید جنرال حزب الله امانی
سنبله ۱۴۰۳ خورشیدی

# یادی از زنده یاد سلطان محمد خان شیخمیری سابق افسر ژاندارم و پولیس

اسامی سلطان محمد خان ولد علی محمد خان در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در قریه گوهر تنی ولایت کابل دیده به جهان گشودند. دوره ابتدائیه را به درجه عالی به پایان رسانیدند و بحیث اول نمره صنف از مکتب قلعه مرادبیگ فارغ گردیدند.

در سال های اخیر سلطنت شاه امان الله خان از طرف مقامات ذیصلاح تصمیم اتخاذ گردید تا برای رفع نیازمندی قوای مسلح افغانستان اول نمره های فارغ شده از صنوف ششم مکاتب مرکز و سایر ولایات کشور جهت آموزش در مکتب حربیه و ژاندارم و پولیس توسط هیئت باصلاحیت جذب گردند. بناً سلطان محمد خان نیز مطابق به معیار های تعیین شده به صفوف پولیس جذب شدند و به تعقیب آن قرار بود با استفاده از بورس تحصیلی در رشته پولیس عازم کشور فرانسه گردند. درست در زمانی که برای سفر آماده می شدند رژیم سلطنتی شاه امان الله سقوط کرد و حبیب الله کلکانی قدرت را بدست گرفت. بعد از سقوط دوره حبیب الله کلکانی، محمد نادر شاه بر مسند قدرت نشست که پس از مدتی کار اعزام محصلین بخارج از کشور دوباره روی دست گرفته شد و اشخاصی که قبلاً قرار بود به کشور فرانسه اعزام گردند، همه با ضمیمه یکتعداد از برگزیده شدگان جدید جهت فراگیری تحصیلات عالی و آموزش در رشته پولیس به کشور ترکیه اعزام گردیدند که بعد از ختم موفقانه دوره و اخذ اسناد تحصیلی دوباره به وطن برگشتند.



محترم سلطان محمد خان در اولین فرصت منحیث ضابط امر طره باز خان قوماندان امنیه ولایت کابل تعیین و مقرر گردیدند و چندین سال اجرای وظیفه نمودند. پس از آن به صفت اولین قوماندان تولی سواری که قرارگاه آن در جوار محبس دهمزنگ شهر کابل موقعیت داشت، ایفای وظیفه نمودند و پس از چند سال به صفت قوماندان محبس دهمزنگ تعیین و مقرر گردیدند. پس از چند سالی نظر به لزوم دید مقامات مربوطه منحیث مسوول بخش امنیتی گدامها واقع در منطقه نوآباد دهمزنگ توظیف و به تعقیب آن منحیث قوماندان ژاندارم و پولیس ولایت غزنی و بعد از مدتی منحیث قوماندان ژاندارم و پولیس ولایت بدخشان تعیین و مقرر گردیدند.

محترم سلطان محمد خان از جمله اولین نظامیانی بودند که در بلندترین نقطه ی پامیر واخان با اسب و همراهی یک هیئت سفر کرده بودند. ایشان از زمان ایفای وظیفه در ولایت بدخشان خاطرات زیادی داشتند و از آنجمله حکایت می کردند که بالاخره بعد از طی چندین روز به منطقه رسیدند ولی اهالی واخان و پامیر در مقابل آنها برآمدند و با ورود آنها به آن محل مخالفت داشتند تا اینکه بعد از بحث و گفتگوی زیاد رضایت آنها را جلب کردند. در طول مدت یک هفته که در آنجا اقامت داشتند از وضعیت زندگی مردم آن محل و مشکلاتی که با آنها مواجه بودند اطلاع حاصل کردند. تا آنزمان مردم آن محل

به خرید و فروش، تجارت و سوداگری، دوکانداری و بازار قطعاً بلدیت و آشنایی نداشتند. پول نقد را نمی شناختند و با آن داد و ستد نداشتند. شرایطزندگی، خوراک و پوشاک شان خیلی ابتدایی و چون انسانهای قبل از تمدن بود. حتی به زبان های فارسی و پشتو نیز بلدیت و آشنایی نداشتند. در جمله هیئت همراه ما چند نفر از ولایت بدخشان بودند که فقط پنجاه فیصد حل مطلب می کردند. یگانه موادی که در آنجا فراوان و حتی دوبرابر مورد ضرورت و استفاده خود شان بود روغن زرد در مشک ها بود. جهت بهبود وضعیت زندگی و رفع مشکلات برای آنها مشوره دادیم که روغن های اضافه از نیاز شانرا بفروش برسانند (در آن زمان فی سیر روغن زرد ۵۰ پول قیمت داشت) و در بدل آن مواد مورد ضرورت خود را خریداری و اکمال نمایند. که با پذیرفتن مشوره ما، برای اولین بار ده نفر از اهالی منطقه با یکتعداد از مشک های مملو از روغن زرد با ما به مرکز ولایت بدخشان سفر کردند و پس از فروش آنها با پول بدست آورده ی شان تعدادی از وسایل و یکمقدار مواد اولیه و مورد ضرورت شانرا خریداری نموده دوباره بخانه های خود بر گشتند و پس از فراهم شدن یکسلسله سهولت ها و درک اهمیت آن این شیوه را ادامه دادند و حد اقل سال دو بار جهت خرید و فروش به مرکز ولایت بدخشان سفر می کردند.
محترم سلطان محمد خان پس از طی چند سال به ولایت قندهار تبدیل شدند. در طول مدت وظیفه به استثنای پکتیا در تمام ولایات کشور در پُست ها و وظایف مختلف ایفای وظیفه نموده اند. از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۴۷ هجری شمسی به صفت قوماندان ژاندارم و پولیس فاریاب توظیف گردیدند. پس از آن منحیث سرمامور ولایت ارزگان تبدیل و بعد از آن مدت یک سال خانه نشین شدند که بالاخره پس از گذشت یک سال، در اکادمی ژاندارم و پولیس در بخش پیژند، مدتی در بخش تدریسی و مدتی هم منحیث مسوول بخش ساتنمن ها در اداره استخبارات قرارگاه وزارت و شعبه جنایی ایفای وظیفه نمودند.
محترم سلطان محمد خان در زمانی که سردار محمد داود خان منحیث وزیر داخله ایفای وظیفه می کرد، به صفت ضابط قلم مخصوص دفتر اش ایفای وظیفه نموده اند.

محترم سلطان محمد خان در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی بنابر تقاضای خود شان به رتبه جگتورنی به تقاعد سوق گردیدند. گرچه در زمان جمهوریت سردار محمد داود خان دوباره برای شان پیشنهاد کار صورت گرفت اما نپذیرفتند و بالاخره در ماه جدی سال ۱۳۶۱ هجری شمسی دنیای فانی را وداع نمودند و در حضیره پنجصد فامیلی خیرخانه شهر کابل بخاک سپرده شدند.
روح شان شاد و یاد شان گرامی باد!

نویسنده: دگروال ولی محمد ولی

# معلومات مختصر
# در باره دیوان حرب (دادگاه نظامی)
# و چگونگی کار و اجراات قضایی در اردوی افغانستان

یکی از موضوعات مهم و اساسی در قوای مسلح تامین نظم و دسپلین است، و اینکار براساس وضع قوانین و مقررات خاص، اصول نامه ها و تعلیم نامه ها تطبیق و عملی می گردد. تطبیق امر و اجرای دساتیر قوماندان و آمر مافوق زمانی عملی شده می تواند، که قطعات و جزوتام های نظامی دارای تعلیم و تربیه عالی و نظم و دسپلین خاص نظامی باشد، تخلف از قوانین و مقررات، عدم اجرای امر، آمر و قوماندان در نظام عسکری جرم شمرده شده و مرتکبین آن مستوجب محاکمه و مجازات شمرده می شوند. بنابرین جهت تامین عدالت و جلوگیری از سوء استفاده از صلاحیت ها، و همچنان تامین نظم و دسپلین ایجاد ارگان ها و شعبات قضایی در اردو قوای مسلح یک امر ضروری و لازمی است به همین اساس بعد از تشکیل اردو در افغانستان ضرورت به ایجاد شعبات و ارگان های قضایی نیز محسوس گردید. تشکیل شعبات دیوان حرب و محاکمات نظامی در چوکات قرار گاه وزارت حربیه (بعداً وزارت دفاع)، از سال ها قبل وجود داشته و مطابق به قوانین مربوط وظایف شان را اجرا نموده اند. با وجود تلاش های زیاد نتوانستم تاریخ دقیق تشکیل اولین اداره دیوان حرب و اسم اولین رییس آنرا دریافت نمایم، ولی خوشبختانه در اثر وزین و ارزشمند دوست معززم، تورنجنرال محمد آصف الم، سابق رییس محاکمات اردو زیر عنوان (دفتر خاطرات) مطالب دلچسپ،

و معلومات مفصل درباره چگونگی کار و اجراات قضایی در اردوی افغانستان درج گردیده است، من با استفاده از فرصت بخش مختصری از این اثر ارزشـمند را از صفحات اقتباس و ذیلاً خدمت شما تقدیم می کنم:

«««مهمترین قوانینی که در پروسهٔ حقوقی و قضائی در عرصهٔ نظامی فعال و مورد نظر بیشتر قرار داشت دو اصولنامهٔ بود به نام های اصولنامهٔ محاکمات عسکری و اصولنامهٔ جزای عسکری که در صفحهٔ اول یا مقوای آنها تاریخ طبع و تعداد طبع دوم آن درج گردیده بود:

تاریخ طبع اصولنامهٔ محاکمات عسکری: ماه دلو ۱۳۳۰ هجری شمسی
تعداد طبع ثانی: ۲۲۰۰جلد
تاریخ طبع اصولنامهٔ جزای عسکری: ماه حمل ۱۳۳۰ هجری شمسی
تعداد طبع: ۲۲۰۰ جلد

و اما درین اصولنامه ها تذکر نیافته بود که از جانب کدام مرجع قانون گذاری به تصویب رسیده اند. به هر حال بر طبق احکام همین اصولنامه های فعال ساحهٔ عسکری یک پروسهٔ حقوقی و قضائی از شروع تا انجام به دست کسانی اجرا می گردید که نه قانوندان بودند و نه از قانونگذاری اطلاعی داشتند و هر حادثه و واقعه یی در فضای زور، تهدید و سوء استفاده های ناجایز در مسیری جریان می یافت و به صورت نامتعادل؛ غیرعادلانه و توام با بیرحمی و قساوت به انجام می رسید. به مجرد حدوث حادثه یی، نزدیکترین آمر عسکری هیئتی مشتمل از سه نفر منسوبین قوای مسلح که هیچکدام دارای تحصیل بخصوص حقوقی نبود و از قانون دست داشته حتی وقوفیتی نمی داشتند، به حیث هیئت تحقیق موضوع تعیین و مکلف ساخته می شدند تا در مورد تحقیقات ابتدائیه را انجام می دادند و از اجراآت خویش به آمری که آنها را به تحقیق موضوع مکلف ساخته بود، راپور داده تحقیقات خود را با نتیجه و نظریهٔ خویش از پروسهٔ تحقیقات به او تقدیم می کردند. آمر تحقیقات که خود نیز درین مسلک و رشته دارای آگاهی و کفایتی نمی بود که نبود، طور دلخواه در بارهٔ تحقیقات ابتدائیه تصمیم اتخاذ می نمود؛ اگر به زعم او تحقیقات مبرا از نواقص می بود آنرا بعد

از تصدیق و امضأ خویش به دیوان حرب (محکمه) مربوطه تقدیم می کرد و در غیر آن می توانست دوباره آنرا به هیأت تحقیق مسترد کند و یا به هیأت تحقیق جدیدی تفویض بدارد.

تشکیل محاکم عسکری و اختصاص آن نسبت به جرائم:
قبل از انفاذ و حتی بعد از قانون اساسی نافذهٔ سال ۱۳۴۳ هجری شمسی بر طبق فصل چهارم اصولنامهٔ محاکمات عسکری، محاکم عسکری نظر به اختصاص آنها نسبت به جرایم چهار قسم تسجیل گردیده بود:

۱ ـ محکمهٔ دائمی عسکری (دیوان حرب دائمی)
۲ ـ محکمهٔ مؤقتی عسکری (دیوان حرب مؤقتی)
۳ ـ محکمهٔ حکومت عسکری (دیوان حرب حکومت عسکری)
۴ ـ محکمهٔ تمیز عسکری (ریاست محاکمات)

ـ محکمهٔ دائمی عسکری به اساس مواد تسجیل شده درین اصولنامه در فرقه ها و قول اردوها تشکیل می گردید که محاکمهٔ افراد (سرباز) و منصبداران عسکری از وکیل ضابط الی تولی مشر و همردیفان آنان درین محکمه تدویر می یافت.

ـ محکمهٔ مؤقتی عسکری تنها در وزارت حربیه (وزارت دفاع) و قول اردوها مادامی که محاکمهٔ یکی از منصبداران بالاتر از درجهٔ تولی مشر (تورن) الزام می گردید، مؤقتا تشکیل و الی دوام محاکمهٔ منظوره دوام می کرد.

ـ محکمهٔ حکومت عسکری؛ در محلی که عجالتاً حکومت عسکری ایجاب گردد متعاقب تشکیل حکومت عسکری، تأسیس می گردید و الی زمان دوام حکومت عسکری (حالت اضطرار) طول می کشید و در آن محاکمهٔ کافهٔ عساکر و اشخاص غیرعسکری که به جرائم اخلال امنیت و آسایش عامه و تمام جنایات شامل فصل چهارم اصولنامهٔ عسکری مرتکب می شدند، تدویر می یافت.

ـ محکمهٔ تمیز عسکری در تشکیل وزارت حربیه به وصف دائم ایجاد و در آن کافهٔ مضبطه های محاکم عسکری بر حسب مورد و صلاحیت تدقیق، تمیز، رد و یا تصدیق می گردید.

بر طبق مواد این اصولنامه در هر محکمهٔ دائمی فرقه ها یکنفر مدعی العموم عسکری که رتبهٔ آن از تولی مشر (تورن) و در هر محکمهٔ قول اردو ها یکنفر مدعی العموم عسکری که رتبهٔ او از کندکمشر (جګړن) پایین نباشد از صنوف مختلفهٔ اردو مقرر می گردید. در یکی از مواد این اصول نامه که (ایزاد به مادهٔ ۶۲) نام گرفته است، انتخاب و تقرر رؤسا و سایر اعضای محاکم عسکری طور آتی تسجیل گردیده است:

الف ـ رئیس و اعضای دیوانحرب حکومت عسکری: رئیس این دیوانحرب از طرف قوماندان عمومی حکومت عسکری منظور و اعضاء آن به انتخاب رئیس دیوانحرب مذکور و منظوری قوماندان عمومی حکومت عسکری مقرر می گردند. در عضویت این دیوانحرب صاحب منصبان پائینتر از تولی مشر شامل شده نمی توانند.

ب ـ رئیس و اعضای دیوانحرب های دائمی عسکری: رئیس این محاکم از طرف قوماندانان قول اردو ها و قوماندانان فرقه های مستقل انتخاب و به منظوری وزیر حربیه می رسد؛ ولی اعضای آن در قول اردوها و فرقه های مستقل به منظوری قوماندانان مربوطه و در فرقه های غیرمستقل به انتخاب قوماندانان فرقه و منظوری قوماندانان قول اردوها مقرر می شوند.

ج ـ رئیس و اعضای دیوانحرب مؤقتی: هرگاه در وزارت حربیه ایجاد این محکمه ایجاب گردد، رئیس و اعضای آن به امر وزیر حربیه و هرگاه ایجاد محکمهٔ منظوره در قوماندانی قول اردوها ایجاب شود رئیس و اعضای آن از طرف قوماندانان قول اردوها انتخاب و به منظوری وزیر حربیه مقرر می شوند.

د ـ رئیس و معاون محاکمات و مدیران شعبات و اعضای آن: رئیس و معاون محاکمات به امر وزیر حربیه، مدیران شعبات و اعضای آن به انتخاب رئیس محاکمات و منظوری وزیر حربیه مقرر می گردند.

طوری که در فوق دیده شد که به اساس مواد مندرج در اصولنامهٔ محاکمات عسکری که در ۱۳ ماه میزان سال ۱۳۲۶ هجری شمسی به عوض «اصولنامهٔ محاکمات جزائیهٔ مامورین طبع ۲۸ ماه حوت سال ۱۳۰۲ هجری شمسی» در حق صاحب منصبان و مامورین عسکری

تحت امر و تسلط حکومت مرعی الاجرا گردید، قوای قضائیه عسکری کامل قرار داشته به حیث یکی از شعبات مادون وزارت دفاع و قوماندانی های مربوطه آن اجرای وظیفه می نمود و مانند محاکم ملکی کدر های این محاکم نیز از جانب مقامات حکومتی به وظیفهٔ قضا مقرر می شد و ترفیع، تقاعد و سایر امور ذاتی آنها نیز به مقامات ذیصلاحی که صلاحیت تقرر آنها را به دوش داشتند تعلق می گرفت. قضاوت در مورد قضایای وارد شده به محاکم عسکری به امر آمرین محاکم و مبتنی به خواست آنها به انجام می رسید نه با قضاوت آزاد.
طوری که در صفحات قبلی توضیح گردیده است تقریباً قضا در افغانستان، اعم از ملکی و نظامی مستقل نبوده بلکه در چوکات حکومت و جزئی از حکومت به اجرای وظیفهٔ قضائی می پرداختند. اما بعد از تنفیذ قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هجری شمسی در افغانستان تفکیک قوای ثلاثه صورت گرفته و قضا به استناد مواد قانون اساسی مذکور به استقلال کامل رسید. ستره محکمه در رأس قضا قرار گرفت و صلاحیت و تشکیل محاکم از لحاظ کمی و کیفی به دگرگونی ماهوی به نفع آزادی و مصئوونیت فردی و جمعی مواجه گردید. اما با درد و دریغ فراوان با آنکه در مادهٔ ۹۸ قانون اساسی با صراحت تسجیل گردیده است که «تشکیل و صلاحیت محاکم عسکری توسط قانون تنظیم می گردد» حال و وضع محاکم عسکری بعد از انفاذ قانون اساسی نیز کمافی السابق حفظ گردیده قضایای وارده در محاکم عسکری، به اساس همان قوانین کهنه و ارتجاعی که تمام مندرجات آن صد فیصد با احکام قانون اساسی سال ۱۳۴۳ در مغایرت کامل قرار داشت مورد رسیدگی قرار داده می شد. تعیین نکردن محل مناسب برای منسوبین قوای مسلح به حیث شهروندان و اتباع افغانستان در زیر چتر نظام حقوقی کشور و محروم ساختن آنها به حیث کتلهٔ بزرگی از جامعهٔ افغانستان از تمام حقوق و وجایب مسجل شده در قانون اساسی جدید و مخصوصاً نداشتن یک قضای مستقل مسجل شده در قانون مادر و مبرا از تأثیر حکومت و مداخلات قوماندانان و سایر شخصیت های با نفوذ، بدین معنی و مفهوم است که قوای مسلح را به حیث یک وسیله و افزار جاندار می شناختند نه

اتباع کشور، تا هرگاهی که اراده کنند افزار مذکور را طور دلخواه استعمال کرده از آنها جز تعمیل امر ارباب و اطاعت کور کورانه عکس العملی صادر نگردد؛ ورنه چطور امکان دارد که اربابان قدرت و کرسی نشینان بی مروت ضرب المثل «یک بام و دو هوا» را در کشور تطبیق کند و علناً مشروعیت قضای عسکری را زیر سوال برند.
رسیدگی به تمام قضایایی که بعد از انفاذ قانون اساسی نافذهٔ سال ۱۳۴۳ از محاکم عسکری صورت پذیرفته به نسبت نبود قانون تشکیل و صلاحیت محاکم عسکری مصرحه در قانون اساسی مذکور در مغایرت با قانون اساسی بوده و از مشروعیت برخوردار نمی باشد.
موضوع مهم دیگری که باید از آن یادآوری گردد اینست که کادر های انتصاب شده در قضای عسکری هیچیک دارای تحصیلات حقوقی و شرعی نبوده و از صنوف مختلفهٔ اردو (پیاده، توپچی، نقلیه...) اشخاصی را به این پست می گماشتند که در مسلک اصلی از خود شایستگی نشان داده نمی توانست؛ در حالیکه قضا نیز مانند طبابت و انجنیری و سایر رشته های کاری مسلکی به کادر هایی نیاز داشت که حداقل در رشته های حقوق و الهیات دارای تحصیلات به سویهٔ لیسانس بوده و با آگاهی کامل از پرنسیپ های حقوقی و قوانین کشوری و لشکری و با آگاهی از دانش حقوقی و تجارب اندوخته شدهٔ کاری درین عرصه در مورد عمل جرمی انسان تصمیم اتخاذ نمایند. آیا طبیبی که در مورد فزیونومی یا اناتومی انسان معلوماتی نداشته و به دانش طبی مجهز نباشد تومور مغزی مریض را جراحی کرده می تواند؟ هرگز نه. چنین است قاضی یی که به دانش حقوقی مجهز نباشد و از نظام حقوقی کشور و قوانین آن آگاهی نداشته باشد. اگر طبیب نا آگاه از علم طبابت انسان مریض را عوض تداوی به هلاکت خواهند رساند، قاضی ناآگاه از دانش حقوقی عدالت و در مجموع انسانیت را هلاک خواهد ساخت. نظام بر سر اقتدار به خوبی درک می کرد که حقوق بیان فشردهٔ سیاست و قوانین موضوعه ابزار عملی آن است؛ اگر منسوبین اردو با دانش حقوقی آشنا و مجهز گردند این خطر به وجود خواهد آمد تا به حیث یک

هسته و نیروی آشنا با سیاست، با تأثیراتی که بر سایر منسوبین اردو بجا خواهند گذاشت دردسری برای نظام خواهد شد. از اینرو بسیار طبیعی است که یک نظام استبدادی و ستمگر رسوخ چنین آگاهی را مانع شده روزنهٔ چنین روشنائی را به هر وسیلهٔ لازم به سوی نظامیانی که پایهٔ مستحکم نظام شان را بر دوش دارند آگاهانه می بندند؛ چنانچه سالانه تعداد قابل ملاحظه یی از فارغین صنف دوازدهم لیسهٔ عسکری را برای تحصیل در رشته های طبابت، ساینس، وترنری و ادبیات در داخل و خارج از کشور اعزام کرده و بعد از فراغت به حیث بهترین دوکتوران و معلمین دارای رتبه های عسکری به قطعات و جزوتام ها و مکاتب عسکری ایفای خدمت می نمودند؛ ولی هیچگاهی تصمیم نگرفتند تا ازین کادر ها برای تحصیل در رشتهٔ حقوق تربیت کرده در محاکم و ځارنوالی های عسکری به خدمت بگمارند. بی رابطه نخواهد بود که گفته شود نظام حاکم، اشخاصی را در رأس قضای عسکری نصب می کرد که در جهت منافع و مصالح نظام بستهٔ سلطنتی عمل کند و با نوآوری ها به سمت و سوی تأمین عدالت ضدیت نشان داده آنرا بدعت به حساب بیاورد، حتی احکام مصرحه در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ که استقلال قضا را بشارت می داد با فضای تاریک استبدادزای عرصهٔ نظامی که محصول خودخواهی ها و کوچک نگری نظام به کافهٔ قوای مسلح افغانستان بود، منطبق و موافق ندانسته و جنایاتی را مرتکب گردند که تاریخ کشور آن را به حیث مبحث سیاه و تاریک در دل داغدار خویش حفظ خواهد کرد.»»

خواننده ی عزیز!
من معلومات بسیار مختصر و کوتاه درباره چگونگی کار دیوان حرب و اجراات قضایی در اردوی سابق افغانستان را خدمت شما تقدیم نمودم. کار دیوان حرب، ریاست محاکمات اردو، ځارنوالی قوای مسلح یک بخش بسیار مهم و اساسی در سیستم قضایی کشور بوده که آگهی و معلومات در باره آن خالی از دلچسپی نخواهد بود. از افسران سابقه دار، جنرالان و منسوبین قوای مسلح افغانستان و

همه قلم بدستان صمیمانه تقاضا دارم تا در مورد قوانین جزایی، اجراات قضایی در محاکم قوای مسلح سابقه ی افغانستان مقالات، مضامین و خاطرات شانرا به این برگه ارسال فرمایند، تا با نشر و ثبت آن در برگه «قوای مسلح افغانستان در گذرگاه زمان» مصدر خدمتی برای نسل جوان کشور گردیم.

تهیه کننده: دگرجنرال س.ا.سعید

منبع: دفتر خاطرات نوشته تورنجنرال محمد آصف الم سابق رییس محاکمات اردو منتشره راه پرچم.

# بخشی از خاطرات دوره خدمت من
# در فرقه ۱۴ غزنی
# «سال ۱۳۴۶ ـ ۱۳۵۱ هجری شمسی»

در ماه جدی سال ۱۳۴۶ هجری شمسی دوره تحصیل من در دانشگاه نظامی (حربی پوهنتون) اختتام یافت و دیپلوم ها یا اسناد فراغت ما طی مراسم با شکوهی بعد از حلف وفاداری فارغ التحصیلان توزیع گردید. ما همه بحیث افسر نظامی به رتبه دوهم بریدمن فارغ التحصیل گردیدیم. از آنروز تا زمان تقسیمات و تعیین وظایف برای تمامی فارغ التحصیلان مدت بیست روز رخصتی و پول یک ماهه معاش دوهم بریدمنی طور بخششی اعطا گردید.
با بسر رسیدن میعاد رخصتی جهت تقسیمات و تعیین وظایف به کلوپ عسکری حاضر شدیم. در حالیکه تعدادی از موظفین ریاست کادر و پرسونل و شخص جنرال عبدالجبار خان ملکیار پیژندوال حضور داشتند تقسیمات افسران فارغ التحصیل حربی پوهنتون به طور قرعه کشی آغاز گردید. در نتیجه قرعه کشی من به فرقه ۱۴ غزنی توظیف و مقرر گردیدم. بعد از اخذ تعرفه فردای آنروز «ماه دلو سال ۱۳۴۶ هجری شمسی» رهسپار غزنی شدم و عصر همان روز به مرکز شهر مواصلت کردم.
من اولین باری بود که شهر غزنی را از نزدیک می دیدم، زمستان خیلی سرد و روی زمین پوشیده از یخ و برف بود. تصمیم گرفتم تا شب را در یکی از هوتل های شهر سپری نموده و فردای آن به فرقه ۱۴ غزنی بروم. پس از اندکی جستجو در هوتل غزنی اطاقی را به

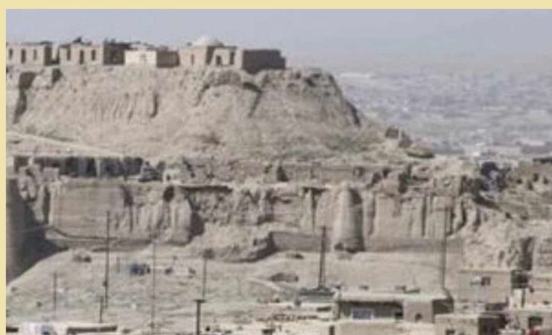
کرایه گرفتم. چون هوا نهایت سرد بود با وجود بخاری کوچک و مقداری چوب و محروقات در اطاق از گرم شدن خبری نبود و شب را به مشکل سپری کردم. فردای آن عازم فرقه ۱۴شدم.
فرقه غزنی در بالاحصار غزنی یکی از جاهای تاریخی و باستانی آن ولایت موقعیت داشت. بالاحصار غزنی دارای ۳۶ برج و قبلاً مقر سلطنت سلطان محمود غزنوی بود. در دوره سلاطین غزنوی از این برج ها برای نظارت استفاده بعمل می آوردند.
با رسیدن به قرار گاه فرقه به شعبه پیژند مراجعه کردم تا برویت اسناد دست داشته خودرا معرفی نمایم. در آنجا یکتعداد از افسران و ضابطان دیگر که جدیداً در بست این فرقه توظیف و مقرر گردیده بودند، نیز حضور داشتند و به انتظار نشسته بودند.
مدیر پیژند فرقه بعد از آنکه امر و هدایت شخص قوماندان فرقه جنرال نیک محمد خان سهاک را گرفت نتیجه تقسیمات را ابلاغ کرد که من با سه نفر از ضابطان و بریدمنان دیگر هریک عبدالوکیل خان بهرابی، محمد عزیز خان و عبدالسمیع خان در بست غند ۶۵ پیاده تعیین و مقرر گردیده بودیم.
فرقه ۱۴ غزنی شامل سه غند پیاده و یک غند توپچی و جز و تام های قرارگاه چون تولی مخابره، کندک دافع هوا، کندک استحکام، کندک نقلیه و تولی موزیک بود که در جوار بالا حصار غزنی و قرارگاه فرقه موقعیت داشتند. غند ۵۸ پیاده و غند توپچی در بالاحصار دارای قشله های جداگانه بودند. غند ۶۵ در ولسوالی مُقر و یک غند پیاده دیگر در ولسوالی کتواز در وضع الجیش دائمی قرار داشتند.
ما چهار نفر بریدمنان بعد از آنکه مکتوب های مقرری خودرا از شعبه پیژند فرقه گرفتیم بطرف غند ۶۵ مقر رهسپار گردیدیم. هنگامی که به مقر رسیدیم ساحه کاملاً از برف پوشیده و هوا نهایت سرد بود. در نزدیکی غند تصادفاً با یک افسر غند تورن هدایت الله خان آمر مخابره همین غند مقابل شدیم. گرچه از قبل با او معرفت و شناختی نداشتیم اما با صمیمت و مهربانی از ما پذیرائی کرد و مارا به اطاق خودش بُرد. شب را همرایش سپری نمودیم و فردای آن با رهنمائی او نزد قوماندان غند ۶۵ محترم دگروال محمد کبیر خان

رفتیم که طبق هدایت شان هر کدام ما نظر به مسلک به جز و تام های مربوطه تعیین بست و مقرر گردیدیم.
نظر به دستور و هدایت قوماندان غند من بصفت قوماندان بلوک مخابره کندک پیاده تعیین و توظیف و توسط جگرن صاحب شاه خان قوماندان کندک به پرسونل بلوک مخابره معرفی گردیدم.





نمایی از غند ۵۸ فرقه ۱۴ واقع در بالاحصار شهر غزنی





نمای بالا حصار غزنی که از جمله آثار باستانی کشور بشمار می رود و زمانی مقر سلطنت سلطان محمود غزنوی بود و ساحات چهار اطراف آن از طریق ۳۶ برج آن نظارت می شد.



نمای قوماندانی غند ۶۵ غزنی
این بنای تاریخی در عهد سلطنت شاه امان الله خان منحیث قصر مهمانخانه اعمار گردیده است.

غند ۶۵ مقر در جوار شاهراه کابل ـ قندهار در یک ساحه وسیع در ساختمان های قدیمی موقعیت داشت که اطاق های آن بشکل گنبدی ساخته شده بود و در زمان سابق بمنظور کاروانسرای مسیر شاهراه کابل ـ قندهار و غرب افغانستان مورد استفاده قرار می گرفت. بعد ها این محل مورد استفاده قشله نظامی قرار گرفت و غند ۶۵ در آن جابجا

گردید. پس از مدتی جهت رفع نیازمندی های عده ای از افسران یکتعداد خانه های نشیمن در عقب همین قشله بطور خامه نیز اعمار گردیده بود که افسران برای رهایش فامیل های شان از آن استفاده می کردند.
فرقه ۱۴ و غند ۶۵ از لحاظ تشکیلاتی در تیپ «ب» قرار داشت بناً ترکیب غند را یک کندک پیاده و جز و تام های قرارگاه غند تشکیل می داد. من بصفت قوماندان بلوک مخابره در همین کندک اشغال وظیفه نمودم.
طبق هدایت قوماندان غند برای من و سه نفر دیگر از ضابطانی که جدیداً در بست غند ۶۵ تعیین شده بودیم یک اطاق رهایشی داده شده بود که با هم زندگی می کردیم.
در ساحه نزدیک غند تعدادی از خانه های رهایشی قرار داشت که در آن اهالی محل زندگی می کردند و متباقی دشت ها و کشتزار ها دیده می شد.
مقر دارای یک بازار خورد و کوچک بود که صرف در دو کنار سرک سابقه چند دوکان محدود وجود داشت و به مشکل ضرورت اهالی را مرفوع می کرد و دیگر کدام جایی برای تفریح در این منطقه وجود نداشت.
ما چهار نفر از ضابطان جدیدالورود در بین افسران سابقه کمی احساس نابلدی می کردیم زیرا در جمع آنها حتی افسران بیسواد نیز وجود داشت. بطور مثال دگرمن صالح گل خان معاون غند یک شخص بیسواد و کهنسال بود که در زمان سابق بشکل اعزازی منحیث صاحب منصب انتخاب و تعیین شده بود. همچنان شخص دیگری که به ماما مشهور بود، او در گذشته ها از سربازی به افسری ارتقا داده شده بود و بیشتر از هفتاد سال عمر داشت و دارای رتبه لومړی بریدمن بود.
تعدادی از افسران هم وجود داشتند که سالهای زیادی را در همین غند سپری نموده بودند و در پهلوی وظیفه افسری به زراعت و مالداری اشتغال داشتند و آن را نسبت به وظایف اصلی شان ترجیح می دادند. حینیکه آنها باهمدیگر شان صحبت می کردند بجز از زراعت و مالداری کدام موضوع قابل بحث دیگری نداشتند.

ما چهار نفر از ضابطان که مطابق خواست زمان و شرایط جدید اردو آموزش دیده بودیم همیشه وظایف محوله خودرا با علاقمندی و مبتکرانه به پیش می بردیم و مصروف تعلیم و تربیه و آموزش سربازان مربوطه خود بودیم. بعد از وظیفه در اوقات فراغت به ورزش و گشت و گذار مصروف بودیم.

در آن زمان چون قطعات اردو کدام وظایف محاربوی نداشتند بناً تعلیم و تربیه سربازان امر مهم شمرده می شد.

زمانیکه من در بلوک مخابره کندک به کار و وظیفه آغاز نمودم به یک مشکل جدی روبرو بودم زیرا از یکطرف تمام سربازان من بیسواد بودند و از طرف دیگر مسلک مخابره به افراد با سواد نیاز داشت. بناً ناگزیر در قدم اول توجه لازم را به آموزش سواد سربازان در نظر داشتم و بیشترین وقت خودرا در این جهت صرف می کردم که بالاخره موفق شدم بعد از مدت چند ماه یکتعداد از سربازان را نیمه باسواد بسازم و بتوانم از بین همین سربازان چند نفر را منحیث آپریتر دستگاه بیسیم و یک نفر را منحیث کاتب بلوک انتخاب نمایم.

من منحیث قوماندان بلوک مخابره کندک پیاده در جهت تعلیم و تربیه هرچه بهترتر و بهبود وضع معیشتی سربازانم نهایت سعی و تلاش بخرج می دادم. چون محل بود و باش سربازان اطاق های کهنه و گنبدی بود با استفاده از امکانات محل و نیروی سربازان مربوطه ام این اطاق ها را ترمیم و رنگ آمیزی نمودم که بشکل بهترتری مورد استفاده و بهره برداری آنها قرار گرفت.

همچنان از وضع البسه و نظافت پرسونل خود نیز باخبری می کردم و از همین سبب آمرین و مقامات از کار و اجراات من رضایت کامل داشتند و همیشه مرا مورد ستایش و تشویق قرار می دادند.

تقریباً شش ماه از اجرای وظیفه ام در بلوک مخابره کندک سپری گردیده بود که بنابر کمبود قوماندان در بلوک مخابره غند مقامات ذیصلاح، قوماندانی این بلوک را نیز علاوه بر وظیفه قبلی ام بمن محول نمودند.

پس از آن من مسوولیت قوماندانی دو بلوک را به عهده داشتم و کار های هردو بلوک را در بخش های تعلیم و تربیه، جمع نظام، دروس مسلکی و سواد آموزی به حُسن صورت و موفقانه پیش می بردم.

روزی دگروال محمد کبیر خان قومandan غند ضمن بازدید و معاینات از محوطه غند، از محل بود و باش سربازان من نیز دیدن نمودند و کارکرد های مرا مورد تقدیر و ستایش قرار دادند. قوماندان غند در ختم باز دید از محل بود و باش سربازان، پس از آنکه نظر شان به یک بنای متروکه و قدیمی که از دیر زمان غیرقابل استفاده بود و نمای جالبی نداشت، افتاد بمن هدایت دادند تا آنرا توسط سربازان تخریب نمایم.

اتفاقاً همان لحظه فکری به ذهنم خطور کرد و احترامانه پیشنهاد نمودم که اگر همین بنای متروکه ترمیم اساسی و رنگ آمیزی شود هم نمای زیبایی بخود می گیرد وهم چون برای بود و باش سربازان به محل وسیعتری نیاز داریم از آن استفاده بهتری صورت خواهد گرفت.

خوشبختانه این پیشنهادم مورد پذیرش شان قرار گرفت. من توسط سربازان بلوک های مربوطه ام به ترمیم اساسی این محل آغاز نمودیم و بعد از مدت یکماه به یک مکان جدید و زیبا مبدل شد که توسط قوماندان غند ضمن تقدیر و ستایش از عملکرد من و سربازان مربوطه ام، افتتاح و مورد بهره برداری قرار گرفت و نیازمندی های ما از بابت اطاق برای آمریت مخابره غند، اطاق درسخانه، اطاق صرف طعام با میز و چوکی و اطاق خواب سربازان مرفوع گردید.

در ماه میزان سال ۱۳۴۷ هجری شمسی آمر مخابره غند تورن هدایت الله خان از وظیفه اش تبدیل گردید و به اساس پیشنهاد قوماندان غند و منظوری قوماندان فرقه علاوه بر وظایف قبلی ام، بصفت آمر مخابره غند نیز تعیین و مقرر گردیدم که بعد از آن مسوولیت سه وظیفه را بعهده داشتم.

من عادتاً در برابر سربازانم رویه و برخورد جدی و انضباطی داشتم، اما هیچگاه کسی را توهین و تحقیر نمی کردم که از همین سبب از من راضی و خشنود بودند.

من همواره به ارتقای مورال سربازان دقت و توجه خاصی داشتم. بناً دست به ابتکاری زدم و به منظور تحریک حس میهن پرستی و

افزایش شجاعت و دلیری سربازان موفق شدم تا با اشتراک چند تن از آنهایی که به نواختن آلات موسیقی و آواز خوانی کمی بلدیت و آشنایی داشتند به ایجاد یک گروه هنری کوچک محلی بپردازم. از آن جمله هدایت الله سرباز را که به نواختن آرمونیه بلدیت داشت منحیث مسوول همین گروه تعیین نمودم تا تعدادی از سربازان را برای همکاری و پیوستن به این گروه جلب و جذب نماید. پس از آنکه گروه هنری تشکیل گردید اجازه فعالیت آنرا از شخص قومانداان غند اخذ و محل مشخصی را جهت اجرای تمرینات موسیقی تعیین و انتخاب نمودیم تا همه روزه سربازان غند در اوقات تفریح از شنیدن موسیقی لذت ببرند.

چون در آن زمان از جمله وسایل اطلاعات جمعی حتی رادیو هم بدسترس سربازان قرار نداشت بناً ما ضابطان جوان تصمیم گرفتیم تا بخاطر تنویر اذهان و آگاهی افسران و سربازان از اخبار و جریانات روز به نشر یک جریده دیواری هفته وار اقدام نمائیم که پس از اخذ اجازه از قوماندان غند یک چوکات را آماده و در یک محل مناسب نصب نمودیم. بالاخره این جریده دیواری به فعالیت آغاز نمود و بزودی مورد پذیرش و علاقمندی افسران و سربازان قرار گرفت و با همکاری عده‌ای از افسران و سربازان هر هفته با مطالب و مضامین دلچسپ و معلوماتی، خاطرات و داستان ها و تصاویر جالب به نشر می رسید.

مسوولیت پیشبرد این جریده را من و بریدمن عبدالوکیل بهرابی بعهده داشتیم که علاوه بر جریده دیواری بعضاً من یکتعداد شعار های میهنی و مطالب آموزنده را نیز در محل بود و باش سربازان در دیوار ها نصب می نمودم.

چون در آن زمان یکسلسله فعالیت های روشنگرانه یکتعداد از جنبش ها و احزاب سیاسی بخصوص در بین جوانان و روشنفکران مترقی کشور منجمله اتحادیه محصلین در دانشگاه (پوهنتون) کابل تازه آغاز گردیده بود، زمامداران کشور سخت در هراس بودند که مبادا این اندیشه ها به داخل نظام و قوای مسلح کشور نفوذ کند. بناً مسوولین استخبارات جزئی ترین حرکات را در داخل قطعات نظامی متوجه بودند و زیرنظر داشتند، که از اثر آن اقدامات روشنگرانه ی ما نیز از نظر

مسوولین استخبارات دور نمانده بود و روزی دگرمن محمد جان خان آمر اوپراسیون فرقه در راس یک هیئت به غند ۶۵ مراجعه کردند و اولین پرسش شان در باره جریده دیواری بود و بعد از آن تمام فعالیت های روشنگرانه ی ما را تحت بررسی قرار دادند. در اخیر همه پوستر ها و نوشته های ما را از روی دیوارها برداشتند و پاره کردند و پس از برگشت به فرقه تمام موضوعات را به شخص قوماندان فرقه جنرال نیک محمد خان سهاک گزارش دادند.
قوماندان فرقه با خشم و غضب هدایت داد تا هرچه زودتر این دو نفر ضابطان "من و عبدالوکیل خان" را رسماً به فرقه احضار نمایند. اما قوماندان غند با عذر خواهی، قوماندان فرقه را از تصمیم اش منصرف ساخت.
من طبق معمول هرسه وظیفه ام قوماندانی بلوک مخابره کندک پیاده، قوماندانی بلوک مخابره غند و آمریت مخابره غند را به حُسن صورت پیش می بردم. گرچه مطابق به قانون برای اجرای سه وظیفه بطور همزمان مستحق معاش اضافی و امتیازی بودم مگر قوماندان فرقه بخاطر فعالیت های روشنگرانه ام مرا مستوجب مجازات دانسته و از امتیازات بست ها محروم ساخته بود.
یکسال بعد جنرال نیک محمد خان سهاک از بست قوماندانی فرقه ۱۴ تبدیل و به عوض او جنرال محمد صدیق خان مقرر گردید.
جنرال محمد صدیق خان قوماندان جدید فرقه ۱۴ شخص جدی و متجسس بود. او بعد از اشغال وظیفه جدید طبق پلان از تمام قطعات و جز و تام های فرقه بازدید بعمل آورد. در جریان بازدید از غند ۶۵ بخاطر نظم و ترتیب در بخش تعلیم و تربیه و تفاوت های مثبتی که در وضع معیشتی سربازان بلوک مخابره نسبت به سایر جز و تام های فرقه ۱۴ رونما گردیده بود با خوشی و رضایتمندی از من منحیث مسوول آن بلوک در محضر تمام پرسونل تقدیر و ستایش بعمل آورد و برایم مکافات نقدی با درج سجل اعطا نمود. ضمناً از ایجاد گروه هنری اظهار خوشی نموده و آنرا یک ابتکار بسیار خوب بخاطر ارتقای مورال پرسونل محسوب نموده و جهت تشویق سایر جز و تام های فرقه، گروه هنری را برای مدتی طور خدمتی به مرکز فرقه توظیف نمود.




بخاطر بدست آوردن حقوق و امتیازاتم از بابت اجرای سه وظیفه ام بطور همزمان، دوباره بحضور قوماندان جدید جنرال محمد صدیق خان مراجعه و پیشنهاد نمودم که پیشنهادم منظور گردید و از معاش امتیازی مستفید گردیدم.

در تعیینات سال ۱۳۴۹ هجری شمسی از بست غند ۶۵ مقر به مرکز غزنی تبدیل و بحیث آمر مخابره غند ۹ توپچی فرقه ۱۴ مقرر گردیدم.

در اول ماه سنبله سال ۱۳۵۰ هجری شمسی از رتبه دوهم بریدمن به رتبه لومړی بریدمن ترفیع نمودم. در تعیینات ماه میزان همان سال از غند ۹ توپچی به تولی مخابره فرقه ۱۴ غزنی تبدیل گردیدم.

تولی مخابره یک تولی مستقل و مربوط به قرار گاه فرقه بود. مقر آن در یک قلعه باستانی در بالای تپه ترک حضرت قرار داشت.

این قلعه مستحکم تاریخی با داشتن اطاق های زیاد برای سربازان، سلاح و مهمات و وسایط مخابره جای مناسب و همچنان موقعیت مرتفع آن بخاطر تامین ارتباط با جز و تام های فرقه خیلی مساعد بود. تولی مخابره مطابق تشکیل دارای پرسونل و وسایط مخابره بود که در حضر و سفر ارتباط فرقه را با سایر قطعات وجز و تامها تامین می کرد. تعداد زیادی از سربازان این تولی باسواد بودند.

قوماندان تولی مخابره تورن عبدالعلی خان بود، من و لومړی بریدمن عزیزالله خان بحیث ضابطان تولی بودیم و گلابشاه خان خورد ضابط همین تولی بود.
ما ضابطان و خورد ضابط تولی همه روز صبح وقت تمام سربازان تولی را برای اجرای ادمان آزاد و دوش در ساحه منار های باستانی غزنی که در نزدیکی ما قرار داشت آماده می ساختیم.
در آن زمان چون وظایف محاربوی وجود نداشت تمام سربازان علاوه بر تعلیم و تربیه نظامی در ترتیب و تنظیم و سرسبزی ساحات در داخل قشله ها و مناطق مربوط گارنیزیون ها سهم می گرفتند.
فرقه ۱۴ در استقامت غرب شهر غزنی منطقه وسیعی را در اختیار داشت که از آن برای کشت و زراعت و نهال شانی استفاده می شد. تمام جز و تام های فرقه برویت تقسیم اوقات روزانه و هفته وار برای کار در بخش کشت و زراعت اعزام می گردیدند. اتفاقاً روزی عده ای از سربازان در جریان کار به دریافت یک کاریز قدیمی مسدود شده موفق گردیدند که پس از باز کردن و جاری شدن آب مشکل این ساحه از نگاه کمبود آب در بخش آبیاری مرفوع گردید.
من در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی بنابر یکسلسله مشکلاتی که داشتم از مقام محترم وزارت دفاع وقت تقاضای تبدیلی به شهر کابل را نمودم که خوشبختانه درخواستم را منظور و مرا از بست فرقه ۱۴ غزنی در بست غند مخابره مرکز تبدیل نمودند.

نویسنده: تورنجنرال مبارکشاه محسنی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# نگاهی کوتاه بر وضعیت و تشکیلات اردو در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان

**در بخش دفاع و ارتش: (به اساس تذکر گریگوریان مورخ امریکایی):**

امیر حبیب الله خان در بخش نظامی بعضی از خصوصیت های دوران پدر خود را حفظ کرد و آن به این دلیل که ارتش قوی با قابلیت محاربوی قدرتمند برای دفاع و تحکیم سلطنت لازم و ضروری بود و دوم اینکه هیچ نوع مخالفتی با اصلاحات نظامی در کشور وجود نداشت. حتی عناصر متعصب و سنت گرا نمی توانستند با ریفورم و سازماندهی ارتش که یکی از اهداف اولی آن دفاع از دین اسلام بود، مخالفت ورزند. بنابر آن امیر مانند شاهان قبلی و اسلاف خود، توجه را در مدرنیزه نمودن ارتش معطوف نموده و تسلیحات نظامی مدرن را بدسترس ارتش قرار داده، سیستم آموزش های نظامی را که توسط پدرش پایه گزاری شده بود؛ سر از نو سازمان داده و تمویل کرد. اولین اقدام او در این راستا این بود که جهت آموزش و تعلیم افسران اردو دانشکده سلطنتی را بنام مکتب حربیه سراجیه طی سال های ۱۹۰۴ الی ۱۹۰۶ اساس گذاری نمود. تعداد متعلمین مکتب حربیه در آنوقت به ۸۰ نفر می رسید که معمولاً پسران اشراف درانی یا عالی رتبه درباری در آن شامل گردیده بودند. این در حقیقت دوام مدرسه ملک زاده ها و فرزندان اشراف سابقه بود و صرف شکل ظاهری آن تغییر داده شده بود. آموزش مکتب حربیه طی سال ۱۹۰۷ به یک دگروال ترکی بنام محمود سامی مشهور به سید محمود افندی واگذار گردید.



اما بصورت عموم موضوعات نظامی و آموزش تحت سرپرستی سردار عنایت الله خان پسر قرار داشت. محمود سامی که بعد ها بحیث قوماندان مکتب حربیه نیز ارتقا داده شد، در ترجمه اصولنامه های ترکی به فارسی و تألیف کتاب های نظامی و تغییر اصطلاحات ترکی به زبان فارسی و طرح سیستم آموزش مکتب حربیه نقش بسیار مهم را بازی نمود. مضامینی از قبیل علم حساب، اندازه گیری هندسه، لوژستیک نظامی، زبان انگلیسی، تاریخ عمومی، تاریخ افغانستان،

جغرافیه، زبان فارسی، جمناستک و سپورت و تمرین های نظامی را شامل تدریس مکتب حربیه کرد.
امیر حقوق سربازان را از هشت روپیه کابلی در یک ماه به ۱۰ روپیه و بعداً به ۱۳ روپیه افزایش داد و در حدود ۱۸۰۰ نفر نورستانی را که قبلاً تابع خدمت سربازی نبودند، در ارتش ثبت نام نمود. طی سال ۱۹۰۴ به دستور امیر چند غند از مردم هموطن هزاره تابع خدمت سربازی گردیدند. در سال ۱۹۰۸ امیر حقوق افسران را به میزان قابل توجه بلند برد.
نکته قابل توجه این است که در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان ضرورت های اولیه اردو توسط کارخانه های داخلی تأمین می گردید. درین زمان باوجودی که در سیاست ملی تغییری چندان رونما نگردید؛ اما خودکفائی نظامی در صدر همه موضوعات کشور هدف نهایی محسوب شد.
اردو در حیات داخلی افغانستان نقش عمده را بازی می کرد. در زمان حکومت امیر حبیب الله خان مانند دوران های قبل، اردوی افغانستان از افراد و اقوام قبایلی مختلف تشکیل شده بود که به طور داوطلبانه شامل خدمت عسکری می شدند. ولی در هشت ــ نه سال اخیر زمامداری اش سیستم عسکری به هشت نفری مبدل گردید. یعنی از هر هشت نفر نفوس یک نفر شامل خدمت عسکری می شد. امیر حبیب الله خان با نظرداشت یک نفر از هر هشت نفر، خدمت زیر بیرق خدمت عمری عسکری را به چهار سال خدمت زیر بیرق تقلیل داد که باعث خوشی خاطر مردم در آن زمان گردیده بود. مطابق به این روش جدید از تمام نقاط کشور یک نفر (جهت خدمت زیر بیرق و مکلفیت) جبری به خدمت عسکری سوق داده می شد.
به اساس یادداشت های مرحوم شیون کابلی، قطعه سواره های محافظین خاص امیر حبیب الله خان را پسران خان ها و بزرگان قبایل مختلف تشکیل می دادند که در راس آن شخص معتمدی بنام خان سپور از طرف شخص امیر توظیف می گردید. ابتدا قوماندانی این قطعه به سردار محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان سپرده شده بود؛ ولی بعداً سردار احمد علی خان پسر محمد سلیمان خان در راس آن قرار گرفت.

علاوه از تشکیلات عسکری فوق، قطعه گارد امیر نیز بود که تنها از فرزندان قبایل پشتون تشکیل شده بود و کسی که در راس آن قرار داشت بنام ساروس یاد می شد. در آغاز تشکیل آن قوماندانی این قطعه را سردار شاه محمود خان رهبری می کرد، در پهلوی قطعات گارد امیر قطعه دیگری بنام رکابی ها وجود داشت که از فرزندان مردم نورستان و هزاره جات انتخاب شده بودند در راس قطعات نورستانی ها سردار شاه ولی خان به نام میرسپور و در راس قطعات هزاره ها سردار احمد شاه خان قرار داشت.

امور نظامی ظاهراً در دست سردار عنایت الله خان بود؛ اما در حقیقت امر تحت رهبری و نفوذ محمد نادر خان قرار داشت که توانسته بود برادرانش را در تمام پُست های رهبری محافظین خاص گارد امیر و رکابی های حضور جابجا سازد. در زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان سیستم خاص خدمات پولیسی وجود داشت که وظیفه پولیس را کوتوال ها با ژاندارم های شان و قلعه بیگی ارگ اجرا می کردند. در بازار ها و نواحی معین شهر پوسته های پهره داری ها به منظور تأمین نظم متشکل از شش نفر عسکر و یک حواله دار اجرای وظیفه می کردند. بعد از ساعت ده بجه شب با فیر توپ در تمام شهر به استثنای آنهایی که اجازه داشتند و یا در شب گزمه می کردند؛ گشت و گذار ممنوع بود.

در نخستین سال های حکومت امان الله خان نیز این مقرره وجود داشت، هرگاه کسی شب دیر از خانه بیرون می شد باید سه نفر با چراغ او را همراهی می کردند.

**در بخش امنیت و عدالت:**

صاحب منصبان عسکری و امنیتی معمولاً از میان پسران بزرگان قبایل و اقوام مختلف و یا از عسکر های ممتاز انتخاب گردیده و ارتقا داده می شدند. قابل یاد آوری است که قبل از سلطنت امیر حبیب الله خان و نیز در سال های اول زمامداری وی ظلم و ستم زیادی ضد انسانی معمول و مروج بود. اما در سال های بعدی دورهٔ امیر حبیب الله خان قسمت زیادی از این نوع شکنجه ها و جزا ها از بین رفته و از

شدت عمل آنها کاسته شد. به نحوی که سیاه چاه های بالاحصار کابل، هرات و بلخ ویران گردیدند. ولی قوماندان مشهور و ظالم دورهٔ پدرش میرزا محمد حسین خان بحیث قوماندان کوتوالی درین دوره نیز پا برجا ماند.

طبق تذکر محترم حصین: «امیر حبیب الله خان در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در کتاب کوتوالی قومندانی امنیه به قلم خود نوشت که سر از امروز جزای کور کردن انسان موقوف و عوض آن ۱۲ سال حبس و عوض گوش بریدن ۶ سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیرشرعی ده سال حبس مقرر شد. به این ترتیب پادشاهان هم پولیس، هم ثارنوال و هم قاضی و هم مقنن (قانون شناس) بودند و همیشه با خود جلاد داشتند. درحالی که شخص پادشاه فوق الذکر به نوشتهٔ کتبی و دستور شخص خود نیز پابندی نکرده در ماه ثور سال ۱۲۹۱ هجری شمسی دوشیزهٔ بنام میرمن بنت سردار محمد سرور خان را به جرم معاشقه با محمد ابراهیم خان پسر احمد نجار از دو چشم محروم و چشمانش را به نشتر زدند.»»

به هر صورت ما در تذکرات و توضیحات خود تحت عنوان دفاع و امنیت که با عدالت رابطه ناگسستنی دارد؛ طی دوران های سلطنت امیر دوست محمد خان، امیر شیرعلی خان، امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان طور مختصر و موجز اشاراتی بعمل آوردیم. اما باید افزود که در تمام دوران زمامداری این پادشاهان طوری که قبلاً نیز یادآوری گردید؛ عدالت اجتماعی در چارچوب تشکیل و ادارهٔ آن رژیم های جبار و دیکتاتور مضمحل بوده، احدی نمی توانست در مقابل قدرت های مطلق دستگاه حاکمه بخصوص ارگان های مخوف کوتوالی، حق طلبی و عدالت خواهی کند. هرگاه در سیستم دولت و حکومت داری پادشاهان افغانستان الی ظهور اعلیحضرت غازی امیر امان الله خان دقیقاً مکث نماییم؛ نمی توان از آن رژیم ها و دستگاه های مخوف کوتوالی و قضایی وغیره آنها چشم انتظار از حق و عدالت خواهی داشت.

بادرنظرداشت این که در جامعه فیودالی و عقب نگهداشته شدهٔ افغانستان، هنوز برده داری و خرید و فروش برده و کنیز مسلط بود؛

جایی برای شکوه و گلایه باقی نمی ماند. به همین ترتیب موجودیت و اجراات خودسرانه و غیرعادلانه دستگاه بی سر و سامان و لجام گسیخته کوتوالی، پولیسی و استخباراتی دورۀ قبلی و کثرت کارکنان و جواسیس آن موجب شده بود که بعد از مرگ امیر قبلی تنها در زندان های کابل ۱۲ هزار مرد و ۸ هزار زن زندانی به میراث گذاشته شوند. اکثر این زندانیان در حال مرگ و نابودی بودند که در دورۀ امیر حبیب الله عفو گردیده و رهایی یافتند.

مشهورترین قوماندان ظالم و مستبد کوتوالی که در سطح وزیر صلاحیت و با خود گروهی از جلادان و چوبه های دار داشت اسمش محمد حسین خان مستوفی الممالک پدر استاد خلیل الله خلیلی شاعر دوران ظاهر شاه بود که توسط وی انواع شکنجه های ضد کرامت انسانی و کشتار های بی شمار در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان و نیز در زمان پسرش امیر حبیب الله خان عملی و اجرا گردید.

واقعیت مهم دیگر که در اخیر این بحث باید افزود، اینست که چون در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان، افغانستان آزادی و استقلال سیاسی نداشته و تحت استعمار کشور بریتانیا قرار داشت؛ یعنی اینکه دولت دست نشانده و مزدور بود و در داخل کشور از سال های قبل سیستم برده داری و کنیزداری مروج بود؛ این پادشاه تن پرور و عیاش که خودش غرق در فحشا، خوش گذرانی و برای سایر افراد ملت هیچنوع حقوق و حیثیتی قایل نبوده، حتی چشم های دختر جوانی را صرف به گناه انتخاب شوهر آینده با نشتر زده و آن دختر معصوم و جوان را از بینایی دو چشم برای ابد محروم گردانید.

عجیب تر اینکه آن پادشاه مزدورصفت، وزراء و تمام زیردستان خود را که حتی در کرسی های عالی دولت قرار داشتند؛ دشنام های ناسزا، توهین و پدرلعنتی ها نثار نموده و با اندکترین سهو تحقیر می نمود. چنانچه طبق تذکر (افغانستان در مسیر تاریخ) محمد حسین خان قوماندان کوتوالی و مستوفی الممالک پدر استاد خلیلی شاعر خاص ظاهر شاه را در سطح وزیر صرف به گناه اینکه پله های زینه کمی بلندتر از پا های امیر بود، برای جلوگیری از دشنام رکیک و تحقیر بیشتر در محضر عام از خشم امیر خود را به پا های امیر انداخته و معذرت خواست.

شاه غاسی والی علی احمد خان را که نیز از تبار محمد زایی ها بوده در یکی از محافل دشنام پدر داده که در جواب این دشنام، موصوف فوراً اظهار داشته بود که اعلیحضرت درست می فرمایند و با اداء این کلمه به اصطلاح آتش خشم و غضب آن پادشاه عیاش و خودخواه را فرو نشاند. اما در همان مقطع زمانی، بودند اشخاص شجاع و مبارزی که عزت نفس و حیثیت خود را به جاه و جلال دنیوی برابر نکرده باوجود همه تهدید ها حتی بمرگ در مقابل چنان بی عزتی ها جواب بالمثل را در مقابل پادشاه و یا نایب پادشاه با شجاعت و دلیری ابراز داشته اند. چنانچه در اثنایی که برای لیسه استقلال کول و یا میدان سپورتی تحت اعمار قرار داشت از قطعات نظامی یکتعداد سربازان به معیت قوماندان آن قطعات جهت همکاری و پیشبرد کار اعزام می شدند. روزی کندک مشر (کرنیل) داد محمد خان اورکزایی با قطعه تحت امرش نیز در مساعدت به چنین امری موظف گردیده بود. در جریان کار و توظیف افراد گفت و شنودی بین سردار نصرالله خان نایب السلطنه برادر پادشاه و کندک مشر داد محمد خان به وقوع پیوسته، که نایب السلطنه مذکور در آن اثناء به خشم آمده و برای داد محمد خان دشنام پدر بعمل آورده بود. اما کندک مشر موصوف بدون هراس در دفاع از عزت نفس و آبروی خود عین کلمه دشنام را برای برادر پادشاه و نایب السلطنه ابراز نموده و با برادر پادشاه درگیر گردید که سلسله این منازعه به سمع پادشاه نیز رسیده بود. پادشاه امیر حبیب الله خان دستور احضار داد محمد خان را صادر و اقدام به بازجویی موضوع نمود. ثابت گردید که جواب بالمثل در مقابل برادرش از طرف کندک مشر موصوف بعمل آمده است. امیر در مقابل داد محمد خان چنین تذکر بعمل آورد: «خوردی که بروی کلان بخیزد چنان بزنیش که از زمین نخیزد».

بعد از ابراز کلمات فوق برای داد محمد خان گفت که: «از همین لحظه از رتبه کندک مشری طرد هستی و بخانه خود برو!».

همان بود که بعد از این حادثه داد محمد خان موصوف به شغل دهقانی در زمینداری شخصی خود بطور موقتی مصروف گردید، اما بعد از مدت کوتاهی مورد لطف دوباره پادشاه قرار گرفته به امر و

احضار و عفو گردیده مجدداً رتبه و وظایف نظامی خود را دریافت کرد.

زنــدگی آخـر ســر آیـد بنــدگی در کار نیست
بنـدگی گر شــرط باشــد زنـدگی در کار نیست

گر فشـــار دشـــمنان آبت کنــد مســکین مشــو
مرد باش ای خسته دل شرمندگی در کار نیست

بـا حقــارت گـر ببــارد بـر ســـرت بــاران دُر
آســـمان را گـو بـرو بـارنــدگی در کار نیسـت

گـر کـه بـا وابســتگی دارای ایـن دنیــا شــوی
دورش افگن این چنیـن دارندگی در کار نیست

زنـــدگی آزادی انســـــان و اســـتقلال اوسـت
بهــر آزادی جــدل کـن بنـــدگی در کار نیسـت

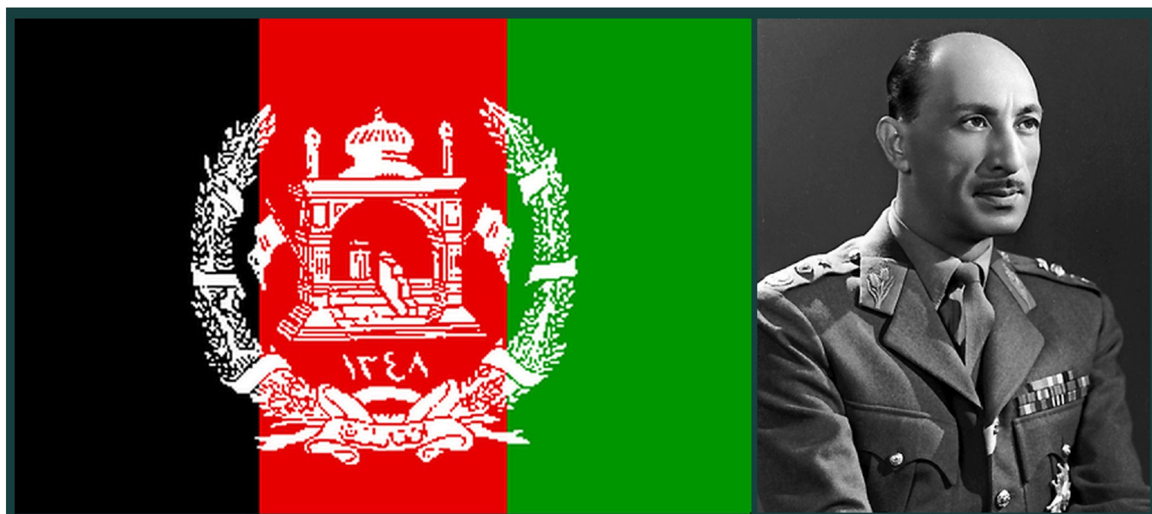
«در دوره امیر حبیب الله خان از رسم گذشت منظم عسکری اسنادی وجود دارد. این اسناد نشان می دهند که غند های کوتوالی نیز درین رسم گذشت سهم داشته اند. تشکیلات این دوره متشکل از اداره ملکیه، کوتوالی و عسکری بوده است.
بناً با نظرداشت توضیحات فوق و اسناد متمم آن واضح می گردد که شخص مسوول در امنیت شهر و یا شاید بخش غیرعسکری همهٔ کشور درین دوره بنام کوتوالی و ژاندارم است».

برگرفته شده از کتاب ارزشمند و پرمحتوای «سیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان» نوشته محترم جنرال خلیل الله سکندری از جمله افسران سابقه دار و از کدر های برجسته ی پولیس در وزارت امور داخله کشور، منتشره در نشرات راه پرچم.

# خاطره هایی از اردوی شاهی افغانستان
# خاطره ای پس از فراغت از اکادمی تخنیک نظامی و تقررم به حیث قوماندان بلوک بطریه اول در غند دوازده توپچی فرقه ۱۸ دهدادی ولایت بلخ

سال ۱۳۴۹ بود که به رتبه دوهم بریدمن از اکادمی تخنیک نظامی فارغ شدم تا اولین وظیفه ام را در اردوی شاهی افغانستان اشغال نمایم. اگرچه ابتدا در بست فرقه ۷ قوای مرکز تعیین بست شده بودم ولی توانستم با یکی از هم مسلکانم که در بست فرقه ۱۸ بلخ تعیین شده بود و نمی خواست به فرقه ۱۸ برود، به موافقه برسیم که او به عوض من به فرقه ۷ برود و من به عوض او به فرقه ۱۸ پیاده بلخ. خلاصه به ریاست پیژنتون رفتیم و با کمی واسطه و شناختی که دوستم در پیژنتون داشت من به فرقه ۱۸ بلخ و دوستم عوض من به فرقه ۷ رفت.
ما جمعاً ۱۱ نفر از مسلک های مختلف فارغ گردیده بودیم که به مدیریت پیژند فرقه ۱۸ مراجعه و خود را معرفی و مکتوب های مان را تقدیم نمودیم. مدیر پیژند هدایت داد تا در بیرون دفتر منتظر بمانیم. دو سه ساعتی منتظر بودیم تا اینکه بالاخره گفتند، بروید فردا بیایید امروز رخصت هستید.
این انتظار و رفت و آمد های امروز و فردا بدون آنکه به کدام جزوتام تعیین بست شویم به مدت تقریباً یک ماه دوام کرد و همه روزه گاهی با موتر زیل روسی ترپال دار فرقه و گاهی هم با تاکسی فاصله شهر مزار شریف و دهدادی را طی می کردیم. در این مدت صرف یک بار رئیس ارکان فرقه ما را بحضور پذیرفت و چند دقیقه با ما صحبت و راجع به وظایف ما در آینده و شرایط قشله بعضی توصیه ها و راهنمایی

ها نمود. در آنوقت قوماندان فرقه (مرحوم) تورنجنرال عبدالکریم مستغنی بود که بعدها در کودتای بیست و شش سرطان سال ۱۳۵۲ سهم فعال داشت و اولین لوی درستیز وزارت دفاع در کابینه جمهوری سردار محمد داوود خان بود.




جنرال مستغنی از هفت سال قبل سمت قوماندانی فرقه دهدادی را به عهده داشت. او سمبول نظم و دسپلین و انضباط خشک و جابرانه بود و از دگروال تا خورد ضابط وقتی موتر والگاه یا پاپیدای ماشی رنگ اش را از دور می دیدند خود را ستر و اخفا می کردند و یا در عقب درختان پنهان می شدند.
بعدها متوجه شدم که علت این کار، زبان زشت او و استعمال کلمات نامناسب و دو و دشنام به افسران و قوماندانان جزوتام ها بوده که حتی افسران دارای رتبه دگرمن و دگروال و مسن و ریش سفید نیز از گزند زبان زشت اش مصوون نبودند و استعمال کلماتی چون خر، پدر لعنت، ده دان بابیت...کنم و... خیلی عادی بود.
مرحوم مستغنی که شخص بسیار عصبی و تند خو بود، از مریضی دوامداری رنج می برد که همیشه تحت تداوی قرار داشت و اکثراً از منزل (حرم سرای) قومانده و هدایت می داد.
علت این که ما ۱۱ نفر یک ماه را در بی سرنوشتی بسر بردیم نیامدن قوماندان فرقه به دفتر کارش بود، به رئیس ارکان خود نیز صلاحیت نداده بود تا ما را تقسیمات کند. بالاخره قوماندان به دفترش آمد و مدیر پیژند ما را با خود به قوماندانی فرقه در فاصله یک ونیم

کیلومتری در محل زیبا و سرسبزی بنام زرغون باغ برد که علاوه بر آن در آنجا یک کلوپ و تفریحگاه با حوض آببازی و همه وسایل تفریحی نیز وجود داشت. ما افسران جوان در پیش روی دفتر قوماندان به یک صف و نظام قرار گرفتیم و من با قد نسبتاً بلند خود نفر اول بودم. حدود نیم ساعتی به حال تیارسی بودیم تا جنرال مستغنی از دفر کارش بیرون شد و طبق معمول به قومانده مدیر پیژند مراسم رسم تعظیم را بجا آوردیم.
اولین بار بود که مستغنی را از نزدیک می دیدم، وقتی او را با دریشی ملکی دیدم تعجب کردم. نگاه سرد و کوتاه قوماندان فرقه نشانه ای خوبی برای ما نبود چون می دانستیم ممکن است دوباره مسترد شویم و زحمت تبدیلی به هدر رود. بالاخره به طرف ما آمد و از من که نفر اول در صف ایستاد بودم پرسید از کجا هستی؟ گفتم از مزار، بعدش از نفر دوم پرسید، او هم جواب داد از مزار، سومی از بلخ، چهارمی از فاریاب، پنجمی از شولگر، ششمی از جلال آباد، هفتمی از هرات و چهار نفر دیگر هم از مربوطات ولایات بلخ، جوزجان و... اعصاب قوماندان فرقه دفعتاً خراب شد و با آواز بلند فریاد زد: «من صد دفعه به این پیژندوال خر گفتم که مزاری ره به مه روان نکو، باز شما ره روان کده...».
حالا شما تصور کنید که ما چه حالی داشتیم، برای یک لحظه دنیا در نظرم تاریک شد، در اکادمی تخنیک و حربی پوهنتون افسران اداری بسیار انضباطی و خشن را دیده بودیم ولی به این رقم نه دیده بودیم. مستغنی به لیست و جدول شهرت ضابطان نگاهی انداخت بعداً بار دیگر یک یک ما را از نظر گذراند. فقط همین قدر گفت که اینجا حربی پوهنتون نیست وظایف تان را به درستی انجام بدهید و چند کلمه ی دیگر هم در مورد این که غیرحاضری نکنیم و پابند وظیفه باشیم. با هیچکدام ما دست نداد و خوش آمدید که اصلاً نگفت. چون روز اول ما بود فکر می کردیم شاید حرف های تشویق آمیز، نصایح سودمند و موضوعات تعلیم و تربیه و از این قبیل مطالب در خصوص دفاع از وطن و خاک، فداکاری و از خود گذشتگی، رسانیدن سربازان برای اجرای وظایف شان و... بشنویم اما از این حرف ها خبری نبود.

نیم ساعتی منتظر ماندیم تا مدیر پیژند با دوسیه کارش از دفتر قوماندان فرقه بیرون آمد، از ساحه قومندانی که دور شدیم مدیر پیژند دوسیه را باز کرد و لیست را خواند. دو نفر مزاری دوباره به پیژنتون معرفی و مسترد و نو نفر باقیمانده در مربوطات فرقه ۱۸ و غند سی و پنج فاریاب تقسیمات شده بودند. من به حیث قومندان بلوک بطریه اول در غند دوازده توپچی، تعیین بست شدم. شاید به برکت قد بلندم بوده باشد که دوباره مسترد نشدم چون بعد از دو ماه علاوه بر وظیفه اصلی به صفت علم بردار در قطعه تشریفات فرقه تعیین گردیدم و بدین ترتیب ادامه اولین روزهای کاری ام در اردوی شاهی آغاز شد.

قبل از این که نوشتن خاطراتم را ادامه بدهم می خواهم دو نکته‌ی مهم را یاد آوری کنم:

ـ اول این که با نوشتن این سطور به هیچ وجه قصد ندارم از کسی تعریف و تمجید کنم و یا خدای ناخواسته به کسی یا شخصی و یا قومی توهین و اهانت نمایم.

ـ دوم هدفم این است تا نسل جوان و رسالتمند وطنم از تاریخ و گذشته کشورش معلومات و تصویر کاملاً روشن و دقیق داشته باشد. من فقط آنچه را به چشم سر دیده و به گوش خود شنیده ام تا جایی که حافظه ام یاری می کند به رشته تحریر آورده ام بازهم داوری را به شما خواننده عزیز می گذارم.

دگروال عبدالقیوم خان قومندان غند توپچی از چهاردهی کابل، شخص نهایت مهربان و دلسوز و در عین حال با دسپلین و با پرنسیپ بود. او شخص مسن و ریش سفید بود و مثل پدری که با اولاد خود رفتار کند با من رویه و برخورد کرد. خوش آمدید گفت و از فامیل و از وضع زندگی ام پرسید. بعداً با تورن کبیر خان قومندان بطریه اول معرفی شدم و باهم به قومندانی تولی رفتیم. تورن کبیر خان به کبیر خان ریکاخانه مشهور و اصلاً متولد محله ریکاخانه شهر کابل بود. او صاحب منصب بسیار مهذب، بادسپلین، خوش قیافه و مطابق به تعلیمنامه های نظامی آراسته بود و خیلی زود باهم دوست شدیم.




من هنوز دریشی تعلیمی یا دگر کالی نداشتم با همان دریشی و یونیفورم لوکس، برتیبه انگلیسی که تکه ی آن را از کلوپ عسکری خریده بودم و خیاط عسکری دوز درجه اول شهرنو کابل برایم دوخته بود در داخل غند تا و بالا می رفتم که خیلی جلب توجه می کرد و این کار مرا معذب می ساخت. از قوماندان تولی خواهش نمودم تا عجالتاً دریشی تعلیمی و بوت و گیتس برایم بدهد تا بیشتر از این نقطه ی نیرنگی نباشم. کبیر خان به کاتب تولی وظیفه داد که از دیپوی تولی برایم دریشی و بوت بیاورد و برایم اظهار داشت امروز از دریشی تعلیمی صرف نظر کن تا خیاط آن را مطابق به قد و اندامت آماده بسازد. بعداً با قوماندان تولی به محلی رفتیم که سربازان بطریه مشغول تعلیم و تربیه؟! «یعنی کار» بودند. شاید بپرسید مشغول چه کاری؟

در مجموع حدود ۶۰ یا ۷۰ نفر از سربازان یکتعداد مصروف بیل زدن بالای زمین های زراعتی و تعدادی هم مصروف درو کردن

علف های هرزه و به اصطلاح خشره کاری بودند. تورن کبیر خان قوماندان تولی، من و بریدمن غلام ربانی خان نوشاد را به همدیگر ما معرفی کرد و خودش دوباره به طرف غند رفت. غلام ربانی خان نوشاد که او نیز قوماندان بلوک بود جوان چهارشانه، سپورتمین، خیلی خوش برخورد، دوست دار شعر و ادب و از تاشقرغان بود که بعدها خیلی باهم رفیق و دوست شدیم. از او پرسیدم حالا که وقت تعلیم است چرا سربازان به خشره کاری مصروف هستند؟

غلام ربانی خان خندید و گفت: ضابط صاحب تو نو آمدی کم کم بلد می شی، میدان تعلیم هم یگان وقت می رویم.

من شروع کردم به شکایت که ما تقریباً یک ماه منتظر آمدن قوماندان فرقه و بی سرنوشت بودیم. تا خواستم بیشتر زبان به شکایت بگشایم با دست اشاره کرده اظهار داشت: ضابط صاحب شکایت نکو وگرنه فوراً اضافه بست میشی، احتیاط کو که اینجا هر گپ زود به گوش قوماندان صاحب فرقه می رسه.

یکی دو ماه بعد فهمیدم که واقعاً در هر تولی و جزوتام و هر دفتر و شعبه، مخبران و جاسوسانی وجود دارد که کوچکترین حرف را به مقامات بالا مخصوصاً به مدیریت استخبارات فرقه می رسانند و در تمام فرقه فضای ترس و بی باوری حاکم است. به هر صورت مدت تقریباً شش ماه به وظیفه ام در بطریه اول توپچی دوام دادم. بعد از آن نخست به صفت آمر کشف غند و متعاقب آن به حیث آمر اسلحه و تخنیک «وسله پالی» تعیین گردیدم.

فرقه ۱۸ بلخ یکی از فرقه های قدیمی و سابقه در اردوی شاهی افغانستان به حساب می آمد. موقعیت و وضع الجیش فرقه در شمال کشور، موجودیت قلعه ی جنگی و اردوگاه قدیمی تخته پل در مسیر شاهراه ولسوالی بلخ ـ شهر مزار شریف گواه آن است که در گذشته نیز این منطقه از نگاه نظامی مورد توجه خاص حکام و زمامداران وقت قرار داشته است.

فرقه ۱۸ دارای اراضی وسیع و زمین های زراعتی بود و تقریباً تمام افسران و خورد ضابطان به نحوی در امور زراعت و مالداری مصروف بودند که همه ساله حاصلات آن جمع آوری و از گندم آن

به داش های نان پزی فرقه و از حاصلات جو آن برای خوراک اسپ ها و مواشی قطعه کشف (تولی سوار) استفاده می شد و مازاد آن هم به فروش می رسید. همچنان انواع ترکاری، خربوزه و تربوز نیز از جمله حاصلات عمده زراعتی فرقه بود که سالانه چندین موتر خربوزه و تربوز به قرارگاه وزارت دفاع در مرکز به قسم تحفه ارسال می گردید. به همین سبب در تشکیل مدیریت لوژستیک، آمریت زراعت با تجهیزات مختلف مثل تراکتور، ماشین های قلبه و سایر وسایل مورد ضرورت آن در نظر گرفته شده بود. آبیاری این همه اراضی و ساحات سبز توسط جوی چلاب که از سربند نهر شاهی جدا می شد، صورت می گرفت. نهر شاهی یگانه منبع آب مورد ضرورت شهریان مزار شریف است که علاوه بر امور باغداری و سرسبزی شهر از آن به قسم آب آشامیدنی نیز استفاده می شد. لازم به تذکر است که شهر مزار شریف به جز از آب نهر شاهی منبع دیگری برای رفع ضرورت اهالی شهر ندارد (البته در سال های اخیر حفر چاه های عمیق و سیستم آبرسانی شهری تا اندازه ای مشکلات مردم را مرفوع می نماید). مخصوصاً در موسم تابستان و فصل گرما مشکل آبیاری باغ ها و زمین های زراعتی به یک معضل بزرگ تبدیل می شود که اکثر اوقات به جنگ و جدال بالای تقسیمات آب، می انجامید ولی از آن جایی که زور کسی به قوماندانی فرقه ۱۸ نمی رسید، جوی چلاب با جریان آب وافر و اضافه از حقآبه ی تعیین شده ساحه وسیع و بزرگ فرقه را سر سبز، و شاداب نگه می داشت.

هر صاحب منصب مخصوصاً آنهایی که تولی و جزوتام داشتند به نگهداری گاو های شیری، گوسفند ها و سایر حیوانات نیز مصروف بودند. در آن زمان بی غمی و آرامی کامل حکمفرما بود و همه در آسایش و رفاه نسبی زندگی می کردند. گوشت قاق و لاندی در زمستان و همچنان فرآورده های شیری مثل قیماق، مسکه و روغن زرد تقریباً به همه فامیل های افسران که مواشی داشتند میسر بود. نه از جنگ خبری بود و نه از پوسته ی امنیتی و نه از شهید و زخمی. در یک کلمه اردو به حال راکد و جامد و استراحت قرار داشت. در این جا به یاد جواب آن شاگرد مکتب افتادم که وقتی معلم از او پرسید: بچیم بگو

افغانستان چگونه یک کشور است؟ یک کشور زراعتی و یا یک کشور صنعتی؟
و شاگرد بعد از تأمل کوتاه جواب داده بود: افغانستان نه کشور زراعتی است و نه صنعتی بلکه یک کشور استراحتی است.
خلاصه افسران از همه امکانات مطابق شرایط آن زمان برخوردار بودند. بعضی از آنها ۱۰ تا ۱۵ رأس گاو داشتند. خداوند دگرمن غلام جان خان بیغم را مغفرت کند او وقتی تبدیل شد ۲۵ رأس گاو را به حراج گذاشت. همچنان جگرن امان الله خان لوگری با فروش ۳۱ رأس گاو و گوساله در زمان تبدیلی اش از فرقه ۱۸ پول خرید یک موتر والگاه را به دست آورد.
در آن سال ها هر صاحب منصب اردو می توانست یک نفر سرباز را به حیث نفر خدمت به کارهای شخصی و در منزل خود استخدام نماید و کاملاً قانونی شمرده می شد. همچنان ۷ سیر آرد غله گی نیز امتیاز خوبی برای افسران بود. در تمام فرقه ۱۸ فقط یک نفر افسر به رتبه جگرن از ملیت شریف هزاره داشتیم که جگرن جانعلی خان آمر انجنیری فرقه بود و شاید چند نفر خورد ضابط و پایین رتبه‌ی دیگر هم از این ملیت شریف موجود بوده باشند. علاوه برآن دگرمن عبدالرحمن خان آمر اوپراسیون فرقه یگانه آمر ازبک تبار فرقه بود که تقریباً همه او را می شناختند. سایرین از ولایات مختلف و ملیت های مختلف کشور بودند.
صاحب منصبان اردو در سه کتگوری طبقه بندی می شدند:
ـ از رتبه بریدمن الی جگرن بنام ضابطان.
ـ از رتبه جگرن الی دگروال بنام آمران.
ـ از رتبه دگروال به بالا جنرالان.
به همین ترتیب ساحه ی رهایشی افسران که در داخل قشله قرار داشت، نیز به ساحه ضابطان کوت و آمران کوت تقسیم شده بود. یعنی یک نوع نظم و ترتیب به وجود آمده بود تا آمر و مادون باهم همسایه نباشند.
طبق قانون ذاتی افسران ترفیع افسران به یک رتبه بالاتر به گذشتاندن دوره معین خدمت و گرفتن سجل مساعد از آمر یا قوماندان مافوق

مربوط می شد که البته در گرفتن سجل مساعد، موضوعاتی چون اطاعت از اوامر مافوق، دانش مسلکی، حاضری و پابندی به وظیفه، قیافه، نظم و دسپلین عسکری و... رول مهم داشتند. قوماندان یا آمر نزدیک می توانست با خراب نوشتن یک ماده از سجل مانع ترفیع یک افسر مادون خود شود. حتی غیرحاضری در کورس لسان پشتو که جبری بود، نیز می توانست سجل یک افسر را خراب کند و او را از ترفیع باز دارد. در اینجا باید علاوه کنم افسرانی بودند که زبان مادری و پدری شان پشتو بود ولی چون شهادتنامه نداشتند آنها نیز مجبور بودند که کورس زبان پشتو را تعقیب و شهادتنامه اخذ نمایند. همچنان بسیاری وقت ها یکسلسله اختلافات شخصی و یا موضوعات کاملاً خصوصی نیز باعث آن می شد که ترفیع یک افسر در وقت و زمانش اجرا نگردد.
موضوع دیگری که در آن زمان وجود نداشت و بعد از کودتای ۲۶ سرطان رواج پیدا کرد، دادن ترفیعات و رتبه های فوق العاده بود که در دومین روز کودتای ۲۶ سرطان تعداد زیادی از افسران به یک یا دو رتبه ترفیع نایل گردیدند. قبل از آن در زمان سلطنت محمد نادر شاه و قسماً در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه دادن رتبه های اعزازی فرقه مشری یا جنرالی به سران قبایل سرحدی و متنفذین محل در ولایات همجوار با پاکستان، مروج بود که در بدل حمایت و پشتیبانی از شاه و سلطنت، با تمام حقوق و امتیازات به اشخاص مورد نظر داده می شد.
در سال هایی که من از آن صحبت می کنم، خدمت دوره مکلفیت عسکری برای همه اتباع ذکور کشور حتمی و اجباری بود و با تکمیل سن معین که در ابتدا ۲۲ سالگی تعیین شده بود، باید دوره مکلفیت عسکری را سپری می نمودند. متاسفانه بعضی ها با ترتیب نمودن اسناد ساختگی و جعلی از زیر بار خدمت زیر بیرق طفره می رفتند البته این کار را فقط پولدار ها و ثروتمندان و واسطه دار ها انجام می دادند ولی اولاد غریب و دهقان و چوپان مجبور بودند که خدمت عسکری را به هر نوعی که است به انجام برسانند. لازم به تذکر است که هموطنان پکتیاوال ما از شروع زمان سلطنت محمد نادر شاه تا سال های زیادی بصورت فوق العاده و استثنایی از خدمت

سربازی معاف بودند یعنی اگر با ذره بین هم می پالیدی سربازی از ولایات جنوبی کشور پیدا نمی کردی.
وضع معیشت و اعاشه و اباته سربازان تعریف چندانی نداشت. سربازان هرکدام بستره و چارپایی برای استراحت را با خود می آوردند و یا در محل تهیه می کردند. در فرقه ۱۸ سربازان در اتاق های گنبدی نمناک و فاقد شرایط صحی زندگی می کردند. از چپرکت، شال و کمپل خبری نبود. تسخین اتاق های سربازان در زمستان، معضله بزرگی بود زیرا برای گرم کردن کاغوش ها چوب و ذغال سنگ به قدر کافی در دسترس نبود. فرقه ۱۸ دارای یک شفاخانه و مرکز صحی بود که به تداوی سربازان و همچنان فامیل های افسران مصروفیت داشت و غنیمت بزرگی بود. همچنان یک مرکز وترنری برای وارسی و تداوی حیوانات نیز در داخل فرقه موجود و فعال بود که وظیفه ی اصلی آن مراقبت و تداوی اسپ های قطعه کشف بود و در پهلوی آن تداوی مواشی افسران مالدار و زراعت پیشه را نیز انجام می داد.
پروگرام های تعلیم و تربیه در صفحه ی تابستانی و زمستانی که از طرف ریاست تعلیم و تربیه اردو، و تطبیقات که از طرف ریاست اوپراسیون وزارت دفاع تهیه و ترتیب می گردید در قطعات فرقه مورد اجرا و تطبیق قرار می گرفت ولی اکثراً به صورت شکلی و فورمالیته.
در مدت تقریباً ۴۵ سال یعنی از زمان سلطنت محمد نادر شاه تا سقوط رژیم سلطنت محمد ظاهر شاه و اعلان نظام جمهوری از طرف سردار محمد داود خان، اردوی افغانستان به شکل بسیار بطی و پاسیف سیر تکاملی خود را می پیمود. تغییرات عمده در قسمت عصری ساختن اردو و اکمال کادر های مسلکی و اعزام افسران جوان غرض تحصیل به خارج از کشور، همچنان احداث تأسیسات بزرگ ریاست خدمات تخنیکی اردو و ترمیم خانه‌ی مرکزی در ساحه پلچرخی به کمک کشور دوست چکوسلواکیا، تقویه و انکشاف نسبی قوای هوایی و پوهنتون هوایی به کمک اتحاد شوروی از کارهای مهمی اند که در زمان صدارت ده ساله ی سردار محمد داود

خان بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ صورت گرفته است. البته قبل از آن و بعد از آن نیز اندک تغییراتی مشاهده می شود ولی در مجموع سیر انکشافی و تکاملی اردو در ۴۵ سال زمامداری محمد نادر شاه و بعداً پسرش محمد ظاهر شاه با مقایسه به کشورهای همسایه، خیلی بطی و کند بوده است.

اگر نگاهی کوتاه به همسایه های شرقی و غربی ما بیاندازیم می بینیم که پاکستان با اردوی جدید و نوپا که از نطفه ی انگلیسی استعمار به وجود آمده بود به سرعت در حال انکشاف و تجهیز بود، بعد از تقسیم شبه قاره هند به دو کشور هندوستان و پاکستان دولت انگلیس با تعیین یک جنرال انگلیسی بنام (سر فرینک والتر) به صفت اولین لوی درستیز اردوی پاکستان تخم شرارت و تجاوز را در بین این اردوی تازه به دنیا آمده زرع کرد، لوی درستیز دومی اردوی پاکستان نیز یک جنرال انگلیسی بود (سر دوگالس) که فقط انگلیس تربیه می کرد، رشد سریع اردوی پاکستان، دو بار جنگ با اردوی بزرگ هند و درگیری های متواتر با هند بر سر مسأله کشمیر روز بروز باعث انکشاف و تجهیز بیشتر اردوی پاکستان گردید که تا امروز دوام دارد. گرچه در این جنگها پاکستان قسمت شرقی خاک خود (پاکستان شرقی) را از دست داد و کشور جدید بنگلادیش به وجود آمد اما این اردو دیگر از طرف امریکا، انگلیس و سایر کشور های غربی روز بروز تقویه و تمویل می شد که تا امروز دوام دارد. پاکستان حالا به سلاح اتمی و راکت های بالستیکی دسترسی دارد.

در همسایگی غربی ما اردوی دولت شاهنشاهی ایران با سلاح و تجهیزات مدرن امریکایی اکمال و تجهیز می گردید. هردو اردوی همسایه چه از نگاه پرسونل و چه از نگاه سلاح و تجهیزات نظامی، نسبت به اردوی ما در سطح بالایی قرار داشتند و امروز هم همین امتیاز را دارند، هردو همسایه دسترسی به سلاح اتومی و راکت های بالستیکی دارند درحالیکه اردوی افغانستان طی این ۵۰ سال اخیر چندین مرتبه تکه و پارچه شد و از بیخ و بنیاد محو و نابود گردید.

آن روزهایی که ما مصروف مالداری و زراعت در قشله های عسکری بودیم پاکستان اردویش را برای جنگ با هند آماده می کرد و یا در

کشــمیر در مقابل هند می جنگید، بهر صورت من در اینجا فقط خاطراتم را از سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هجری شمسی نوشته ام بعد از آن و در زمان نظام جمهوری تغییرات زیادی در اردوی افغانستان به وجود آمده است که ایجاب بحث و بررسی جداگانه را می کند.
قطعه کشف یا تولی کشف یکی از تولی های قرارگاه فرقه از اهمیت خاصی برخوردار بود. این قطعه بنام تولی سوار هم یاد می شد و چون اسپ در تشکیل خود داشت بنابراین اکثراً افسران و سربازان تولی کشف از جمله افراد سوارکار و آشنا به تربیه اسپ، مخصوصاً از صفحات شمال انتخاب و تعیین بست می گردیدند. اسپ ها هم عموماً از جنس ها و نسل های ممتاز انتخاب و خریداری می شدند. علاوه برآن در داخل فرقه نیز نسل گیری و تکثیر این اسپ ها از طرف وترنر فرقه صورت می گرفت. از جمله قوماندانان تولی کشف که نام های شان به خاطرم مانده یکی تورن قیوم خان ازبک از میمنه و همچنان جگتورن اکه عبدالحمید از مزار شریف که خیلی سوارکاران و افسران ماهر بودند، در مراسم رسم گذشت عسکری در روز های جشن استقلال، گذشتن تولی سوار از مقابل لوژ با همان رفتار دلفریب و موزون و تزییناتی که در زین و جلو و رکاب اسپ ها داده می شد واقعاً بسیار جالب و دیدنی بود. همچنان نمایشات اکروباتیک اسپ ها و پرش از روی موانع که در روز های جشن در باغ حضور (مزار شریف) اجرا می شد خیلی دلچسب بود که در ختم نمایشات برای سوارکاران تحایفی از طرف والی و شاروال داده می شد. سال های بعد تولی کشف موتوریزه شد و تشکیل اسپ ها لغو گردید.

## قضیه مفقودی تفنگ تولی کشف:

در اثر موجودی سلاح کوت و دیپو های تولی کشف معلوم شد که یک میل تفنگ مفقود گردیده و کمبود است. این یک حادثه ای خیلی مهم بود و چون بم در فرقه به صدا درآمد. مدیریت استخبارات فرقه فوراً دست بکار شد و هیئتی از طرف فرقه تعیین و موضوع تحت تحقیق و بررسی قرار گرفت. قوماندان تولی با کاتب تولی و یکی دو افسر دیگر و تعدادی از سربازان که فکر می کنم جمعاً حدود ۱۵ نفر می شدند،

محبوس و تحت بازجویی و تحقیق قرار گرفتند. آنها در حبس خانه مدیریت استخبارات قرار داشتند و مسوولیت پهره داری آنها بر دوش تولی انضباط بود. تحقیقات و بازجویی از آنها مدت دو یا سه ماه دوام کرد. دراین مدت متهمین انواع شکنجه و فشار را متحمل شدند تا به جرم شان اقرار کنند. از جمله فشارها و شکنجه ها یکی هم بیدارخوابی بود که نمی گذاشتند متهمین بخوابند و دادن بیدارخوابی خودش هم یک معضل بود... کی باید آنها را بیدار خوابی بدهد؟

در تشکیل مدیریت استخبارات هم آنقدر افسر و پرسونل نبود تا این وظیفه خطیر را انجام بدهد بناً به امر و هدایت قوماندان فرقه وظیفه دادن بیدار خوابی به متهمین، به غند توپچی سپرده شد زیرا مدیریت استخبارات در ساحه غند توپچی قرار داشت و برای این کار مناسب بود.

از طرف روز محبوسین در حبس خانه استخبارات فرقه از خوابیدن محروم بودند و نمی توانستند بخوابند و از طرف شب این کار را نوکریوالان و افسران غند توپچی انجام می دادند. من که در آن وقت آمر وسله پالی غند توپچی بودم طبق جدول و نوبت در شب های نوکریوالی ام این وظیفه زشت و چندش آور را دو سه بار انجام دادم. چون امر بود باید اجرا و تطبیق می شد. متهمان در محل اجتماع غند آورده می شدند و به فاصله ۲ یا ۳ متر از همدیگر می نشستند و نوکریوال وظیفه داشت بالای سر هرکدام آنها برود و با نوک خمچه آهسته به پشت گردن و یا صورت متهم، بزند و یا دکه بدهد و متهم هم باید صدای خود را بکشد که یعنی بیدار است. بعد از دو ساعت نوکریوال بعدی می آمد و این کار تا صبح دوام داشت. فردا صبح بازهم متهمان به مدیریت استخبارات برده می شدند و شب بعد این داستان دوباره تکرار می شد.

درست به خاطر ندارم شاید دو هفته یا کم و بیش این جزا دادن ها و شکنجه ها دوام کرد تا اینکه بالاخره ما از این مشالفت خلاص شدیم و دیگر مجبور نبودیم کسی را بیدار خوابی بدهیم زیرا چند روز بعد دزد سلاح کوت قطعه کشف، پیدا شد و تفنگ هم روز بعد آن به دست آمد.

مجرم اصلی که یک سرباز بود به جرم خود اعتراف کرد و بقیه متهمین برائت حاصل کردند. البته جزای غفلت و انضباطی بالای همه متهمین تطبیق شد.
آن زمان در قسمت حفظ و نگهداشت سلاح و وسایط قوانین سخت مرعی‌الاجرا بود. سلاح حیثیت ناموس را داشت، هر میل سلاح با نمبر مسلسل و نمرات مخصوص که در قسمت فلزی سلاح هک شده بود، درج جدول و شامل محاسبه می گردید. پوچک مرمی حیثیت خود مرمی را داشت و در جریان انداخت های تعلیمی که برای هر سرباز استحقاق قانونی مثلاً ۱۰ عدد مرمی بود سرباز مکلف و مجبور بود که بعد از اجرای انداخت تعداد ۱۰ عدد پوچک را تحویل بدهد در غیرآن بدان معنی بود که مرمی دزدی شده است.
من که آمر وسله پالی بودم سروکارم با سلاح و مهمات و محاسبه و مصرف این عینیات بود. دوسیه های زیاد مفقودی و کمبودی مرمی و پوچک را بررسی می کردم. چه بسا که دوسیه ها به محکمه و دیوان حرب ارسال می گردید و بسیاری ها مجازات می شدند و از ترفیع های نوبتی شان محروم می گردیدند.

خواننده عزیز!

حالا شما خود تان فکر کنید که بعد از این همه انقلاب بازی و کودتا بازی ها و جنگ و جدال داخلی چه بر سر این اردو آمد. مصرف میلیون ها مرمی با فیرهای هوایی و شادیانه در عروسی و یا ختنه سوران پسر فلان قوماندان و یا تجلیل بی معنی از شخصی که به جنایت و خیانت متهم است، چه جفای بزرگی در حق ناموس وطن و مردم شمرده می شود.
لازم به تذکر است که سیستم محاسبه عینیات اردو بعد از تحولات سیاسی و نظامی که در کشور رخ داد خیلی صدمه دید و آن دقت و وسواس که در مورد حفظ و نگهداشت اموال و سرمایه ملت وجود داشت دیگر دیده نمی شد و یا لااقل کمرنگ شده بود. بی تفاوتی و سوء استفاده و حتی فروش سلاح و مهمات به دشمن در سال های جنگ در بسیاری از قطعات مخصوصاً در قطعات قومی و منطقوی و گروپ های مسلح که بطور

دستوری به دولت تسلیم می شدند و بعد از مدتی با مقدار کافی سلاح و مهمات دوباره به دشمن می پیوستند، یک امر عادی شده بود.
پشت هر پلوان و جوی و جویچه که می گشتی مرمی و سلاح پیدا می کردی. از این بگذریم که این سلاح ها از کجا آمده بود و چرا آمده بود، هرچه بود به ملت و مردم افغانستان تعلق داشت و مال ملت شمرده‌می‌شد. حفظ و نگهداری و جلوگیری از حیف‌و‌میل آن وجیبه هر هموطن ما بوده و است.
با تأسف که با هر بار فروپاشی و اضمحلال اردو و قوای مسلح کشور مقدار متنابهی سلاح و تجهیزات نظامی ما به پاکستان انتقال و بفروش رسانیده شد. به هر صورت اردوی زجر کشیده و عذاب دیده ی ما روز های خیلی بد و دشواری را گذشتانده است که همه اتفاقات و جریانات را نمی توان در این مقال مختصر گنجانید.
اواسط سال ۱۳۵۰ بود و من به حیث مدیر وسله پالی در غند توپچی ایفای وظیفه می نمودم که زمزمه ها و آوازه هایی شنیده شد که گویا قوماندان فرقه تورنجنرال مستغنی تبدیل شده است. این خبر خیلی مهم‌بودو درحالیکه همه‌می‌دانستند و به یکدیگر سرگوشی می کردند، کسی را جرأت آن نبود تا به صورت علنی در مورد آن صحبت کند. بعضی ها از ته دل خوشحال و ذوق زده بودند چون می دانستند، دیگر مورد توهین و تحقیر قرار نخواهند گرفت، دیگر کسی به پدر متوفای آنها که در زیر خروارها خاک خفته است، دشنام نمی دهد، آبرو و عزت و شرف منصبداری آنها محفوظ و مصوون است و به خاطر یک خطای جزئی خطر اضافه بستی یا رفتن به محاکمه، دیگر کسی را تهدید نمی کند.
مکافات و مجازات جزء اصلی و اساسی سوق و اداره و تأمین نظم و دسپلین در یک قطعه و جزوتام نظامی را تشکیل می دهد ولی برای این مکافات و مجازات هم قوانین و مقرراتی وضع شده و حدود و ثغوری برای آن تعیین گردیده است که به هیچ وجه به شخصیت و شرف کسی لطمه و ضرری وارد نشود، ولی در اردوی آن زمان، ما، قوماندانان و آمرینی داشتیم که این اصل را رعایت نمی کردند. تنها مستغنی نبود بلکه امثال او در اردو خیلی زیاد بودند.



مرحوم تورنجنرال عبدالکریم مستغنی

همانطوری که یک تعداد از خبر تبدیلی قوماندان فرقه خوشحال بودند عده ای دیگر نگران و خفه بودند. آنها چند نفری محدود بودند که همواره مصروف خبرچینی و جاسوسی برای قوماندان فرقه و مدیریت استخبارات بودند، تقریباً همه آنها را می شناختند و از آنها حذر داشتند و باوجودی که منفور بودند ولی همه از ترس به آنها احترام می کردند. وضعیت این بیچاره ها در آن چند روز اخیر خیلی خراب شده بود، ولی مستغنی غم این چوکره های خود را خورده بود و قبل از رفتنش از فرقه، یک تعداد آنها را تبدیل و به مرکز اعزام کرد و یک تعداد دیگر را به غند ۳۵ فرستاد و به این ترتیب در حق آن نوکران سرسپرده ی خود ناجوانی نکرد. اکثر کسانی که این وظیفه «مقدس!!!» خبرچینی را انجام می دادند از بین خورد ضابطان و افسران پایین رتبه انتخاب می شدند. ولی یگان وقت افسرانی به رتبه جگړن و دگرمن هم طور افتخاری به جاسوس قوماندان فرقه مبدل می شدند.

تقریباً یک هفته از این زمزمه های پنهانی گذشته بود که بالاخره شفر و تلگرام تبدیلی قوماندان فرقه مواصلت کرد و این خبر دیگر جای

پنهان کاری نداشت. کم کم صحبت های علنی شروع شد ولی با آنهم هیچکس جرات نداشت حرف های بدی به آدرس قوماندان فرقه بزند.
جناب مستغنی در یک هفته اخیر قوماندانی اش در فرقه ۱۸ شب و روز کار می کرد و مصروف تغییری و تبدیلی، تصفیه حسابات مالی و لوژستیکی، بررسی اسناد مالی و اداری، بررسی اسناد قراردادی ها و موضوعات مختلف دیگر که ممکن بود بعد از رفتن برایش درد سر ایجاد کند، بود. آن قوماندان هایی که روزها به دفتر کارش نمی آمدند به یک شخص فعال و اکتیف مبدل شده بودند. به گفته خودش کسی که هفت سال را در یک قطعه نظامی و فرقه قوماندانی کرده باشد، سنگ و چوب فرقه برایش آشناست و نمی خواست کوچک ترین نشانه ای از کار کرد های منفی از خود بجا بگذارد.
بالاخره روز موعود فرا رسید و جهت خدا حافظی با قوماندان فرقه، به اساس امر رییس ارکان فرقه ساعت ۹ صبح همه افسران و سربازان و منسوبین در محل اجتماع حاضر گردیدیم. درحالیکه همه شادمان بودند و به همدیگر ابراز خوشی می کردند، با قومانده تیارسی و اجرای رسم و تعظیم، جناب مستغنی پشت میکروفون قرار گرفت و به ایراد صحبت خدا حافظی خود پرداخت.
در حدود ده یا پانزده دقیقه صحبت کرد، از کار کرد ها و خدمات خود یادآوری کرد و ضمناً محکم، صریح و قاطع گفت که هر کس را اگر مجازات ویا مکافات کرده ام حقش بوده است. ولی از دادن دو و دشنام و استعمال الفاظ رکیک به آدرس افسران حرفی نزد و معلومدار که از کسی هم معذرت نخواست. در مسلک نظامی و عسکری معذرت خواهی از افسر زیر دست و مادون، در حقیقت جواز ندارد. این بدین معنی است که قوماندان هر امر و دستوری که می دهد درست است و باید اجرا شود و اینجا همان ضرب المثل مشهور به یادم آمد که می گفتند «در عسکری دلیل نیست» و آقای مستغنی هم این را می دانست.
مراسم خداحافظی ختم شد و قوماندان فرقه از همان محل اجتماع با موتر والگای خود به صوب کابل حرکت نمود (فامیل قوماندان فرقه قبلاً به کابل رفته بودند).

روز خدا حافظی قوماندان اسبق و معرفی قوماندان جدید از قبل طوری تنظیم شده بود که در عین روز قوماندان سابقه بعد از خداحافظی به صوب کابل و قوماندان جدید از کابل به صوب مزار شریف حرکت نمایند و در پلخمری با همدیگر دیدار و ملاقات داشته باشند.
بدین ترتیب آقای مستغنی و تورنجنرال سید انور شاه خان قوماندان جدید فرقه چند دقیقه‌ای در پلخمری باهم دیدار داشتند و بعداً هرکدام به طرف مقصد خود حرکت کردند.

خواننده عزیز!

این تاریخ است که در مورد کارکرد ها و اعمال نیک و بد ما قضاوت می کند. در اینجا به هیچ وجه قصد ندارم در مورد مستغنی صاحب مرحوم در مسند قضاوت بنشینم و داوری کنم. من آنچه را به چشم سر دیده بودم و شنیده بودم نوشته ام.
مرحوم مستغنی تقریباً ۸ سال قوماندان فرقه ۱۸ بود. با مردم و اهالی مزار شریف برخورد بسیار نیک داشت. بعضی اوقات مخصوصاً در ایام عید و روزهای تاریخی ریش سفیدان و اهالی دهدادی و حتی شهریان مزار شریف به حرم سرای به دیدنش می رفتند. با آنها برخورد بسیار خوب و قابل ستایش داشت، مشکلات مردم را می شنید و در صدد حل آن می برآمد. از آن جمله کارهایی که نموده و تا کنون به خاطر دارم ترمیم و جغله اندازی سرک های دهدادی و اطراف آن بود که همه را با وسایط و پرسونل و امکانات فرقه انجام داده بود. همچنان در کندن کاری و پاک کاری نهر شاهی که از منطقه دهدادی می گذشت توسط سربازان فرقه با اهالی کمک می کرد.
پسر مرحوم مستغنی، رحیم جان مستغنی زمانی در لیسه باختر با من هم صنفی بود که روزانه با موتر پاپیدای فرقه به مکتب می آمد. او شخص بسیار نجیب دارای اخلاق عالی و پسندیده و با همه دوست و رفیق بود. اصلاً کسی فکر نمی کرد که او پسر چنین یک جنرال مقتدر و بزرگ باشد.
مستغنی از جمله ای جنرالان مقتدر و مورد اعتماد فوق العاده ی پادشاه بود؛ اما بعداً در کودتای نظامی ۲۶ سرطان علیه شاه و نظام شاهی قرار

گرفت. گفته می شد حتی تعیین والی های بلخ به مشوره و موافقه وی صورت می گرفت. اینهمه صلاحیت و قدرت را دربار و پادشاه به وی تفویض کرده بود. شنیده بودم یگان افسری را که مورد خشم و غضب او قرار می گرفت از همین فرقه ۱۸ راساً به فرقه ۲۵ خوست یا به غند کوهی اسمار و یا هم به کدام مفرزه سرحدی دوردست می فرستاد. قانوناً صلاحیت آن را نداشت ولی زور و قدرت چیز دیگری بود که پیژندوال وزارت دفاع عیناً مطابق همان مکتوب او اجراآت می کرد.

در این قسمت خاطراتم می خواهم مطلبی را در ارتباط به زمان قوماندانی مرحوم تورنجنرال مستغنی به حیث قوماندان فرقه ۱۸ بنویسم که خالی از دلچسپی نخواهد بود.

گرچه این حادثه پیش از رفتن من به فرقه ۱۸ اتفاق افتاده بود، ولی بعضی ها خپ و چپ حکایت می کردند که روزی یک نفر صاحب منصب به رتبه جگړن بخاطر ورقه عرض و یا کدام مشکل دیگر نزد مستغنی قوماندان فرقه رفته بود. قوماندان فرقه در جریان صحبت با این افسر، دفعتاً عصبانی شده و به افسر دو و دشنام داده و حتی کلمه پدر لعنت را بر زبان آورده است. در این اثنا افسر باغیرت نیز پس از آنکه آرام سی کرده خطاب به قوماندان گفته است بر پدر خودت صد دفعه لعنت! و حتی به مرحوم عبدالعلی خان مستغنی شاعر، ادیب و جد قوماندان نیز دو و دشنام داده است.

انضباطان و یاور قوماندان با شنیدن سر و صدا فوراً به اتاق قوماندان داخل شده اند و به اساس هدایت او، جگړن را از همانجا راساً به حبس خانه برده اند که پس از گذشتاندن مدتی در حبس بطور جزایی به غند ۳۵ فاریاب فرستاده شد.

در سال ۱۳۴۹ که به فرقه ۱۸ مقرر گردیدم درحالیکه از این قصه چندین سال گذشته بود؛ با این افسر از نزدیک آشنا شدم. او در آنزمان رتبه دگرمنی داشت و دوباره از میمنه تبدیل و در قرارگاه فرقه ۱۸ اجرای وظیفه می کرد. متاسفانه بطور دقیق اسم او را بخاطر ندارم به گمانم سید آغا خان و یا سید جانخان نام داشت. این دگرمن یک افسر قد بلند، چهار شانه و قوی هیکل و از مرچ سرخ

خور های دند شمالی و خیلی تند مزاج و جنگجو بود که اگر یک مشت به جثه ضعیف و تن رنجور مستغنی وار می کرد، در همان مشت اول ناک اوت می شد.
این دگرمن از سبب عکس العملی که در مقابل مستغنی انجام داده بود همیشه مورد عزت و احترام دیگران قرار داشت. این که چرا و چگونه مستغنی او را بخشید و دوباره به قرارگاه فرقه فراخواند و ترفیع اش را هم اجرا کرد تا امروز کسی نمی داند.

**تقرر قوماندان جدید:**

طبق پلان و برنامه ای از قبل تعیین شده همان روزی که ساعت ۹ صبح جنرال مستغنی با پرسونل فرقه ۱۸ خدا حافظی کرد، به ساعت ۴ عصر بار دیگر در محل اجتماع جمع شدیم تا قوماندان جدید معرفی گردد. تمام افسران، خورد ضابطان و سربازان بیصبرانه به آمدن قوماندان جدید انتظار می کشیدند. ناگفته نماند چنانچه در مراسم تودیع قوماندان اسبق دسته باندوی موزیک فرقه و قطعه تشریفات حضور داشتند، در زمانی که قوماندان جدید معرفی می شد بازهم دسته باندوی موزیک فرقه و قطعه تشریفات با علم مبارک در صدر قطعات که همه در صف و نظام ایستاده بودند، قرار داشت.
بالاخره حوالی ساعت ۵ عصر قوماندان جدید فرقه تورنجنرال سید انور شاه خان با ورود به شهر مزار شریف، مستقیماً به محل اجتماع که همه پرسونل فرقه منتظرش بودند، آمد. قوماندان جدید بعد از اجرای مراسم تقدیم قطعه، نواختن موزیک لوی سلامی و مارش توسط باندوی موزیک و معاینه قطعات در محل معینه قرار گرفت. با تأسف درست به خاطر ندارم که برای معرفی قوماندان جدید فرقه کی از کابل آمده بود؟ شاید پیژندوال یا یکی از روسای وزارت دفاع بوده باشد.
قابل یاد آوری است که من کدام دفترچه خاطرات و یادداشت های شخصی با خود ندارم. ایام پر شور جوانی بود و ماهم سرشار و سرمست از غرور و نیروی جوانی، به این روزها و حوادثی که بعدها اتفاق افتاد هرگز فکر نمی کردیم و شاید هم بی تجربگی به ما این موقع و فرصت را نمی داد تا یادداشت هایی از حوادث روزمره را ثبت و

نوشته کنیم. بناً از شما خوانندگان عزیز خواهشمندم که اگر در ذکر نامها و تاریخ وقایع اشتباهی صورت گرفته باشد لطفاً معذورم بدارید، و هم از کسانی که در مورد مطالب ذکر شده معلومات دقیق و موثق داشته باشند تمنا دارم لطف نموده مرا در روشنی قرار بدهند تا به اصلاح اشتباهات بپردازم.
به هر حال من سعی می کنم تا جایی که حافظه ام یاری می کند خاطراتم را بی کم و کاست تقدیم شما نمایم.
القصه بعد از صحبت های نماینده وزارت دفاع و قوماندان جدید فرقه که مورد استقبال همه منسوبین فرقه قرار گرفت، مراسم معرفی خاتمه یافت. آن روز دو ساعت دیرتر از وقت رسمی به خانه رفتیم.
فردای آن اولین روز کاری قوماندان جدید در دفتر کارش بود. قوماندانان قطعات و افسران دسته دسته برای تبریکی به زرغون باغ می رفتند. این کار در تمام طول روز جریان داشت. از غند ۱۲ توپچی دگروال مرحوم عبدالقیوم خان قوماندان غند و چند نفر افسران قرارگاه برای عرض تبریکی به قوماندانی فرقه به زرغون باغ رفتیم.
قوماندان جدید تورنجنرال سید انور شاه خان با قد نسبتاً بلند، چهار شانه و مو های ماش و برنج که قسمت پیش روی آن طاس بود از همان نگاه اول بطرف مقابل یک نوع حس احترام و عزت می بخشید. او با مهربانی و با لبخندی که بر لب داشت با همه دست داد. از نگاه ها و برخورد صمیمانه اش نسبت به مادونان از همان لحظه اول به وضاحت معلوم می شد که با قوماندان اسبق چقدر فرق دارد و اصلاً قابل مقایسه نیست. یا آن چهره عبوس و عصبی قوماندان سابقه و یا این چهره ملیح و پر از مهربانی و نوازش سید انور شاه خان.
از همان روز اول ورود قوماندان جدید تغییرات بزرگی در روحیه و مورال پرسونل فرقه محسوس بود. دیگر آن فضای ترس و وحشت وجود نداشت. همه خوشحال و شادمان بودند و تقرر قوماندان جدید را به فال نیک می گرفتند.
شب همانروز به افتخار تقرر و ورود قوماندان جدید دعوت بزرگی در زرغون باغ برگزار شده بود. در این دعوت یک تعداد از قوماندانان و آمرین اشتراک داشتند. موضوع بسیار جالب و بی سابقه و باور

نکردنی در این دعوت حضور و اشتراک (مرحوم) استاد رحیم بخش هنرمند مشهور و محبوب کشور بود که به گرمی محفل افزوده بود. طوری که بعداً معلوم گردید اشتراک استاد رحیم بخش در این محفل از قبل پلان و برنامه ریزی شده بود. اکثر ضابطان جوان که در داخل فرقه اتاق داشتند بمجرد آگاهی از اشتراک استاد رحیم بخش به طرف زرغون باغ هجوم آوردند. آن شب من وظیفه نوکریوالی غند در فرقه را بعهده داشتم که متأسفانه بنابر اهمیت و مسوولیت وظیفوی از کیف و لذت این محفل محروم شدم.

روز های بعد معلوم شد که قوماندان جدید شخص بسیار حلیم و در مقابل مادونان نهایت صمیمی و مهربان و همچنان دارای ذوق هنری و به اصطلاح عام شوقی است.

در مدت یکی دو هفته ای که گذشت تعداد زیادی از افسران لوگری جدیداً در بست فرقه ۱۸ تعیین و از طرف قوماندان فرقه به وظایف مختلف گماشته شدند. مخصوصاً آمرین پیژند و سفربری فرقه از اشخاص مورد اعتماد قوماندان فرقه تعیین گردیدند. جای تمام کسانی را که مستغنی تبدیل نموده بود افسران جدیدالورود لوگری پُر کردند. همچنان در همان روزهای اول ورود قوماندان جدید در بعضی بست های لوژستیکی و خریداری نیز تغییراتی بعمل آمد و اشخاص مورد اعتماد قوماندان، تعیین و مقرر گردیدند. البته این شیوه از گذشته ها معمول بوده و هر قوماندان ویا آمر می خواهد اشخاص مورد اعتماد خود را در پست های مهم تعیین و توظیف نماید. ولی در فرقه ۱۸ در آن زمان با آمدن قوماندان جدید یک نوع روحیه‌ی وطنداری به شدت اوج گرفت و در مدت ۴ یا ۵ ماه تقریباً نصف افسران فرقه از افسران لوگری تشکیل شده بودند. در اینجا اشتباه نشود و سوء تفاهم رخ ندهد، معنی و مفهوم وطن دوستی و یا وطنپرستی با کلمه‌ی وطنداری کاملاً فرق دارد. در وطن ما چنین معمول بود که بطور مثال یک بدخشی وقتی بدخشی را می دید او را بنام وطندار خطاب می کرد و یا یک مشرقی وال وقتی وطندار جلال آبادی خود را می دید می پرسید «ښنگه یې وطنه» و یا «وطنه چیرته ځې» ویا هم یک فراهی، یا پکتیاوال، یا مزاری و یا قندهاری هم ولایتی خود را بنام

وطندار خطاب می کردند که این کار به هیچ وجه تفرقه و تبعیض بین اقوام شمرده نمی شد. ولی تبعیض نه با استعمال کلمه وطندار بلکه در سطح بالا و در سیاست های کلی زمامداران دولت کاملاً مشهود و هویدا بود.
بناً تبدیلی تعداد زیادی از افسران لوگری در بست های فرقه ۱۸ ولو بنابر هر دلیلی که بوده باشد کار درست و خوشایندی نبود زیرا باعث آن می شد که ناحق و ناروا یک تعداد افسران اضافه بست شوند و یا وظایف شان را از دست بدهند.
امور فرقه ۱۸ روال عادی خود را می پیمود و زندگی در فرقه به صورت نورمال ادامه داشت. روحیه و مورال افسران، سربازان و پرسونل فرقه بسیار فرق کرده بود و خوش و راضی و مصروف وظایف شان بودند.
با آمدن افسران لوگری که اکثراً افراد و اشخاص باشوق و ذوق بودند بعضاً در شب های جمعه و ایام رخصتی در منزل یکی از این افسران دسته های ساز لوگری هنر نمایی می کردند و در بعضی از این محافل از ما نیز دعوت بعمل می آوردند که از شنیدن موسیقی محلی لوگری خیلی کیف می کردیم و لذت می بردیم. مخصوصاً دگرمن امان الله خان لوگری قوماندان کندک در غند ۶۲؛ در این زمینه خیلی فعال بود و همیشه یکی دوتا هنرمند لوگری مهمان داشت.
تورنجنرال سید انور شاه خان قوماندان جدید فرقه که قبلاً در باره اش نوشته ام نیز شخص با ذوق و هنردوست و شوقی بود که در شب های جمعه در حرم سرای قوماندان فرقه نیز اکثراً محافل موسیقی برگزار می گردید و طوری که شنیده بودم خود سید انور شاه خان نیز در نواختن رباب دسترسی داشت و گاهی یگان پنجه رباب هم می نواخت.
پس از مدتی قوماندان فرقه تورنجنرال سید انور شاه خان به بازدید از قطعات و جزوتام های فرقه پرداخت. از غند ۵۰ که در قلعه جنگی جابجا بود و همچنان از سایر قطعات به شمول غند ۳۵ فاریاب بازدید نمود. به هر جزوتام و قطعه ای که می رفت، ضمن بازدید از اتاق های سربازان، وضع اعاشه و اباطه و شرایط زندگی آنها را مورد پرسش و بررسی قرار می داد. کاری که در زمان قوماندانی مستغنی کمتر صورت می گرفت، درحالیکه برخورد خوب و مواظبت و

مراقبت از وضع سربازان کار بسیار نیک و شایسته و وظیفه اساسی یک قوماندان تلقی می شد.
قوماندان جدید تورنجنرال سید انور شاه خان با تمام اینهمه اوصاف نیک و برخورد خوب و شایسته‌ی که در بالا ذکر گردید متاسفانه یگان عیب و نقصی نیز در کارش موجود بود که همه خوبی هایش را به صفر ضرب می کرد و بمثابه یک نقطه ضعف جدی او بود. به زودی علت تبدیلی های عاجل در شعبات لوژستیک و خریداری و تعیین مدیران جدید پیژند و سفربری معلوم و آشکار گردید. علاقه و دلچسپی شدید قوماندان به مادیات و سوء استفاده از صلاحیت های وظیفوی یکی از دلایلی بوده که اینهمه تغییرات و تبدیلی ها بصورت بسیار عاجل صورت پذیرفته بودند. همانطوری که افسران فرقه با نگهداری گاو های شیری، گوسفندان و سایر حیوانات، زندگی خوش و آرام داشتند، خود فرقه ۱۸ نیز به مثابه‌ی یک گاو شیری بود که خیلی ها آرزوی دوشیدن آن را داشتند.
فرقه ۱۸ با داشتن اراضی وسیع و زمین های زراعتی و عواید سرشار سالانه، یک فرقه ثروتمند و دارای منابع خوب عایداتی بود. اینکه چه مقدار از این عواید به خزانه‌ی دولت تحویل داده می شد، مشکل است که ابراز نظر و قضاوت نمود. متاسفانه این عمل و رفتار قوماندان فرقه بالای زیر دستان و قوماندانان قطعات و جزوتام ها نیز تأثیر سوء و منفی بجا گذاشته بود زیرا رشوت ستانی و سوء استفاده، خیلی سریع در بین آنها رواج پیدا کرده بود. البته در گذشته نیز تا اندازه ای رشوه ستانی و سوء استفاده وجود داشت و همه پاک و منزه نبودند ولی به پیمانه وسیع و بشکل علنی صورت نمی گرفت. وقتی آب از سرچشمه خت و گل آلود باشد، معلومدار نتیجه اش همین است. با آنهم کسانی که دست پاک داشتند و صادقانه خدمت می کردند هیچ گاهی دست به رشوت و سوء استفاده نزدند.
غند ۳۵ فاریاب بمثابه یک تهدید به افسران و سربازان مزاری بود. آنعده از افسران مزاری که با مشکلات زیاد و واسطه و وسیله خود را به فرقه ۱۸ تبدیل کرده بودند، میل نداشتند که به میمنه بروند و یا آنعده از افسران فاریابی که به امید تقرر در غند ۳۵ فاریاب خود را

در بست فرقه ۱۸ تبدیل کرده بودند، در هردو صورت باید مدیر پیژند را راضی می ساختند تا مزاری در مزار بماند و فاریابی به میمنه برود. این کار در مدیریت سفربری هم به همین شکل جریان داشت. راه اندازی تبدیلی و تعیین بستی سربازان پولدار هر چند گاهی یک بار از مزار به میمنه و یا بالعکس از میمنه به مزار یک منبع خوب و بی درد سر عایداتی به مسوولین سفربری بود.
خلاصه این وضعیت جدید تا حد زیادی باعث بدنامی قوماندان جدید فرقه گردیده بود. اما باوجود اینهمه خود سری ها و استفاده جویی ها هیچ کسی شکوه و شکایت نداشت. زیرا هریک به نوبه ی خود از آن خوان کرم سهمی می بُرد.
در آن زمان معمولاً همه ساله در شروع ماه سنبله و ایام جشن استقلال ترفیعات نوبتی افسران اجرا می شد و ایجاب می کرد تا براساس رتبه های جدید و درنظرداشت بست های موجوده ای شان یکسلسله جابجایی ها، تغییرات و تبدیلی هایی صورت بگیرد که این کار بهانه جویی هایی را برای سوء استفاده فراهم می کرد.
امور تعلیم و تربیه و مصروفیت سربازان به امور زراعت و کار های متفرقه و خشره کاری همچنان طبق سابق ادامه داشت. با آمدن قوماندان جدید تا حدودی در وضع اعاشه و اباطه سربازان بهبود نسبی حاصل شده بود؛ اما باوجودیکه این فرقه جزء مهمی از اردوی شاهی افغانستان را تشکیل می داد مگر با سلاح های پیاده کارابین و ماشیندار های قدیمی روسی که در جنگ جهانی دوم مورد استعمال قرار داشت، مجهز بود که در مقایسه با اردو های کشور های همسایه (ایران و پاکستان) در سطح خیلی نازل بود.
سلاح های ثقیله هم عبارت بودند از توپ های ۷۶ ملی متری، اوبوس ۱۲۲ ملی متری، هاوان های ۸۲ ملی متری و هاوان ۱۰۷ ملی متری غرنی و از جمله وسایط زرهدار تانک های قدیمی T 34 و T 54. همچنان در تشکیل فرقه ۱۸ تولی ماشیندار ۴ میله دافع هوا نیز موجود بود. البته در اینجا من فقط چند نمونه از سلاح های موجود در فرقه ۱۸ را نوشته ام اما در همان سالها در تشکیل اردو سلاح ها و وسایط مختلف مثل لوا های موتوریزه، لوا های زرهدار،

لوای ۹۹ راکت و بعضی قطعات دیگر که با سلاح و وسایط ثقیل مجهز بودند، نیز موجود بود.
در زمان نظام جمهوری سردار محمد داود خان به تدریج در اکمال و تقویه اردو با سلاح های نسبتاً عصری و مدرن و همچنان در بخش اکمال و تقویه قوای هوایی یکسلسله اقدامات مفید و موثر و قابل ملاحظه ای صورت گرفت. ولی با تمام این همه کمبودی ها و مشکلات اردو زنده بود، نفس می کشید و منحیث تکیه گاه اصلی و مهم دفاع از خاک و وطن شمرده می شد. روحیه وطن دوستی و دفاع از خاک و ناموس وطن در بین همه افسران و سربازان به خوبی قابل درک و ملاحظه بود. در ضمن چون این اردو اردوی شاهی بود، بناً دفاع از سلطنت و شاه نیز یکی از وظایف مهم و تأخیر ناپذیر آن شمرده می شد. روحیه شاه پرستی و وفاداری به مقام سلطنت و شخص پادشاه بمثابه سایه‌ی خدا و ظل الله در وجود بسیاری از افسران مخصوصاً افسران بلند رتبه کاملاً مشهود بود ولی جوانان مخصوصاً آنهایی که در دهه دموکراسی وارد اردو شدند و افکار روشنفکرانه داشتند، طرفدار تغییر و تحول بودند. این جوانان خواهان اردوی مدرن با سلاح و تجهیزات عصری بودند و به همین دلیل در زمان کودتای ۲۶ سرطان سردار محمد داود خان از آن حمایه و پشتیبانی کردند.
در اینجا هدف من این نبود تا حوادث تاریخی را بنویسم فقط خاطراتم را به صورت موجز و مختصر نوشته ام.

**نادر مسخره!**

پیش از این که دلیل انتخاب این عنوان را برای این بخش از خاطراتم بنویسم شما خود در جریان مطالعه‌ی این سطور متوجه خواهید شد که این نام به نحوی به این بخش خاطرات ارتباط دارد.
در سابق یعنی در سال هایی که من از آن یاد می کنم معمولاً قوماندان فرقه با آمرین قرارگاه و قوماندانان غندها دور یک میز غذای چاشت را صرف می کردند. در این میز تنها آمران یعنی کسانی که رتبه جگړنی و بالاتر از آن را داشتند و یا کسانی که در بست جگړنی یا بالاتر از آن وظیفه داشتند ولو که رتبه‌ی شان تورن یا جگتورن هم

می بود با قوماندان فرقه غذای چاشت را یکجا صرف می کردند. من که از بخت خوب یا بد، به رتبه لومړی بریدمنی در بست جگړن ایفای وظیفه می کردم در اثنای صرف غذای چاشت با آمرین یکجا بالای میز حضور می داشتم. صرف غذای چاشت با قوماندان فرقه در حقیقت خودش یک نوع حاضری هم بود و گاهی اوقات در ضمن صرف غذا یگان امر و هدایت نیز داده می شد. مشکل عمده ای صرف غذا با قوماندان فرقه دور یک میز این بود که طعام خانه در پهلوی دفتر قوماندان و در زرغون باغ قرار داشت و از قرارگاه فرقه و شعبات مربوط آن تا قرارگاه غندها فاصله زیادی بود. چنانچه قبلاً نیز نوشته بودم باید در حدود یک ونیم کیلومتر یا بیشتر از آن این فاصله را با پای پیاده طی می کردیم و بعد از صرف غذا دوباره به دفتر و محل کار خود بر می گشتیم. با این کار نه تنها اشتهای ما می سوخت بلکه غذا زهر جان ما می شد. مخصوصاً در ایام زمستان و روز های بارندگی برف و باران و یا هم در فصل تابستان و در آب و هوای گرم ۴۰ درجه سانتی گراد شهر مزار شریف بیشتر اذیت می شدیم. فقط یگانه راه حل استفاده از بایسکل بود که تا اندازه ای از مشکل کاسته می شد. شاید شنیده باشید که می گویند در عسکری دلیل وجود ندارد ولی من که خود یک نظامی و عسکر بوده ام می گویم که‌در عسکری نه تنها دلیل بلکه بعضی اوقات منطق هم وجود ندارد. به‌راستی‌که‌رفت‌و آمد به زرغون باغ برای همه یک مصیبت بزرگ بود و هر باریکه آمرین با دوسیه های کاری در زیر بغل برای گرفتن هدایت یا امضاء به قومندانی فرقه می رفتند در برگشت به شعبات شان حد اقل باید یک ساعت دم راستی و استراحت می کردند. در یکی از همین روزها که برای صرف غذای چاشت به زرغون باغ رفته بودیم، وقتی قوماندان فرقه وارد طعام خانه شد شخص دیگری نیز همراهش بود که پیراهن و تنبان پوشیده بود و جیلک به سر شانه داشت. چهره اش به نظرم آشنا بود خیلی زود همه او را شناختند. این شخص حاجی نادر از ولسوالی خلم بود که بنام نادر مسخره شهرت داشت. او زمانی در دربار پادشاه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، صاحب مقام و منزلتی بود و با گفتن فکاهیات و ادای

مسخره گی ها و حرکات خنده آور حضور شاهانه را مصروف و مشغول می ساخت و گویا به اصطلاح همان وقت ها مسخره ای دربار بود. قرار معلوم از طرف ذات ملوکانه چندین جریب از زمین های زراعتی مرغوب را در ولسوالی خلم طور بخششی صاحب شده بود. آنروز حاجی نادر مهمان خاص سید انور شاه خان قوماندان فرقه بود و غذای چاشت که معمولاً نیم ساعت یا کمی بیشتر دوام می کرد تا ساعت ۳ بعد از ظهر ادامه داشت. آنروز آنقدر خندیدیم که گرده کفک شدیم. حاجی نادر هی پشت سر هم فکاهی می گفت و ادا و اطوار در می آورد. واقعاً استعداد عجیبی داشت. چیز بسیار مهمی را که من متوجه شده بودم او همه حرف ها و فکاهی هایش فی البداهه و به صورت آنی گفته می شد. نقص بزرگی که داشت این بود وقتی شعرش می آمد پروای کسی را نداشت و حتی بعضی اوقات از گفتن الفاظ ناشایست و رکیک هم خودداری نمی کرد چنانچه یکبار در حضور اعلیحضرت هم چنین اشتباهی را مرتکب شده بود که مورد خشم و غضب اعلیحضرت قرار گرفته و از دربار رانده شده بود.
من در بالا متذکر شدم که چهره حاجی نادر به نظرم آشنا آمد. بلی درست است، من قبلاً او را دیده بودم. حالا خاطره ای را بیاد آورده ام که گرچه به فرقه ۱۸ و اردو ارتباط ندارد اما در اینجا با شما شریک می سازم.
زمانی که من متعلم لیسه باختر شهر مزار شریف بودم در آن سالها، سفر های صنفی و سیرعلمی هم جزء پروگرام های درسی و تعلیمی معارف بود. این سفرها از طرف مدیریت معارف ولایت و مدیریت لیسه پلان گذاری می شد و در وقت و زمانش عملی می گردید. معمولاً این سفرها برای دو یا سه روز و یگان وقت اضافه تر از آن دوام می کرد. یکی از همین سفرها به ولایت سمنگان بمنظور آشنایی و دیدن تخت رستم و آثار تاریخی که در جوار آن قرار داشت در نظر گرفته شده بود. در حدود ۳۵ تا ۴۰ نفر از متعلمین به این سفر رفته بودیم. تخت رستم و آثار تاریخی اطراف آن را که به شکل خانه ها در دل کوه کندن کاری شده بود از نزدیک دیدیم. واقعاً شگفت آور و بسیار جالب بود که از تاریخ درخشان و پر افتخار این مرز و بوم حکایت می کرد.

معلمین ما و یک نفر از مسوولین ولایت سمنگان در مورد این آثار برای‌ما توضیحات و تشریحات ارائه می داشتند. از رستم و سهراب، تهمینه، شهنامه و فردوسی داستان ها و شعرها گفته شد که نهایت دلچسب و آموزنده بود. علاوه برآن از دره ژوندون که زمانی بنام دره زندان یاد می شد نیز دیدن نمودیم که واقعاً طبیعت خیلی قشنگ و مناظر زیبای آن قابل تماشا بود. فهمیده نشد که چرا قبلاً نام این دره ای زیبا را دره ی زندان گذاشته بودند؟
همچنان دیدن طاووس ها در بالای دیوار های خانه ها خیلی جالب و دیدنی بود. نمی دانم همین اکنون نیز مردم سمنگان و شهر ایبک، طاووس نگهداری می کنند یا نه؟
در روز سوم سفر ما که دوباره بطرف شهر مزارشریف حرکت می‌کردیم بازدید از باغ جهان نمای تاشقرغان نیز در پلان گنجانیده شده بود. قصر آن واقعاً از جمله معماری های بی نظیر بشمار می رود. ما همه از طرف ولسوال خلم به صرف چای و کیک و کلچه دعوت بودیم. اتفاقاً من حاجی نادر را برای اولین بار در همین جا دیده بودم. شاید در آنوقت هنوز حاجی نبوده باشد. در حدود دو سه ساعتی که در باغ جهان نما بودیم، خیلی خوش گذشت همه اش همین حاجی نادر بود که پیهم فکاهی می گفت و ما را می خنداند. لهجه و زبان تمام اقوام کشور را آنقدر بامهارت تقلید و ادا می کرد که اصلاً با زلمی آرا مقایسه نمی توان کرد. خلاصه همان روز را با بسیار خوشی و شادمانی سپری کردیم و نزدیک های شام دوباره به شهر مزار شریف برگشتیم.

## سرباز کی است؟ و چه وظیفه دارد؟

تا اینجا من بیشتر در ارتباط به قوماندانان فرقه و وضعیت عمومی قطعات در فرقه ۱۸ نوشته ام. حالا تصمیم دارم فقط در مورد سرباز بنویسم که سرباز کی است؟ و چه وظیفه دارد؟
برای پیشبرد یک محاربه و جنگ در قدم نخست به سه عنصر عمده و اساسی ضرورت است: اول پرسونل (سرباز)، دوم سلاح و تجهیزات و سوم تأمینات لوژستیکی و تخنیکی و مادی (پول).

در پهلوی آن، انگیزه و هدف از محاربه نیز نقش مهمی دارد. یعنی، اینکه چرا می جنگیم؟ برای چی می جنگیم؟ برای کی می جنگیم؟ آیا این جنگ یک جنگ عادلانه است یا یک جنگ تجاوزکارانه و غیرعادلانه؟ آیا بخاطر دفاع از خاک و ناموس وطن می جنگیم ویا به خاطر منافع شخصی و گروهی کسی؟

وقتی جواب درست و قانع کننده به همه‌ی این پرسش ها دریافت نمودیم، آنگاه می توانیم به ماهیت جنگی که به پیش می بریم یا انجام می دهیم بخوبی پی ببریم. ولی در تمام این حالات بازهم فقط و فقط همان سرباز است که جنگ می کند. زیرا او عنصر اصلی پیشبرد محاربه است، در خط اول قرار دارد، به پیش می رود، سینه اش را سپر می سازد، خونش را می ریزاند و حتی جانش را فدا می کند تا مواضع دشمن را اشغال کند و پیروزی بیافریند. باقی افسران، قرارگاه ها و خدمات عقبی جبهه همه برای پیروزی همین سرباز کار و فعالیت می کنند. واضح است که سوق و اداره‌ی سالم و بسا موضوعات دیگر که مربوط به قوماندانیت خوب می شود، نیز در این پیروزی سرباز نقش و رول مهم و عمده دارد. پس باید قدر و حرمت این سرباز، عسکر و سپاهی را بدانیم که حافظ و پاسدار ناموس وطن است.

حالا می پردازم به وضعیت زندگی سربازان در اردوی شاهی افغانستان. قبل از همه ببینیم که سربازان چگونه وارد خدمت عسکری می شدند. ریاست تشکیلات وزارت دفاع مسوول اکمال قطعات اردو بود. این کار از طریق مدیریت های مکلفیت در مرکز و ولایات کشور صورت می گرفت. اشخاص واجد شرایط که سن شان به ۲۲ سال می رسید (پسانتر ها این سن به ۲۱، ۲۰ و بالاخره به ۱۸ سال پایین آمد) به مدیریت های مکلفیت مرکز و ولایات حاضر می شدند و به خدمت عسکری سوق می گردیدند. در قراء و قصبات قریه دارها و در علاقه داری ها و ولسوالی ها مسوولین دولتی این پروسه را به پیش می بردند. وقتی در محل تجمع تعداد مراجعه کنندگان به ۱۰۰ - ۲۰۰ نفر می رسید توسط موتر های

لاری و چکله با یک نفر نماینده مدیریت مکلفیت و پارچه های سوق جهت تسلیم دهی به قطعات اردو فرستاده می شدند. آنها حین عبور موتر های حامل شان از بین شهر ها شعار یا چهاریار، یا چهاریار را سر می دادند و مردم همه می دانستند که این ها پیشکی ها یا عسکر های نوه کی ویا نوجذبی هستند. جالب این بود که در آنوقت ها سربازان نو جذبی الله اکبر نه بلکه یا چهاریار، یا چهاریار شعار می دادند.

حالا از فرقه ۱۸ می‌نویسم، وقتی سربازان نوه کی به فرقه می رسیدند با پارچه های سوق و اسناد مربوطه ی شان به آمریت سفربری تسلیم داده می شدند. در جوار غند ۶۲ یک مسجد قدیمی بود که بنام مسجد هاوان غرنی یاد می شد. معمولاً سربازان نوه کی بطور موقت در همین مسجد جابجا می گردیدند و چند نفر از انضباطان و خورد ضابطان برای مراقبت و نگهداری آنها توظیف می شدند. بعداً هیئت سفربری می آمدند و با این سربازان نوه کی صحبت می کردند. از بین آنها اشخاص کسبه کار مثل نجار، گلکار، رنگمال، مستری وغیره را تشخیص و تفکیک می کردند. همچنان لیست هایی از باسوادان و بی سوادان تهیه و ترتیب می گردید. این کارهای مقدماتی در روزهای اول ورود سربازان تا زمان تقسیمات شان در جزوتام ها و قطعات مربوط، مدت سه یا چهار روز دوام می کرد. البته در این مدت یگان واسطه و وسیله برای تقسیمات شدن به جزوتام هایی که نسبتاً آرامتر بودند و وظایف شان آسانتر بود نیز دور از امکان نبود و در همین مرحله می توانست سوء استفاده هایی هم صورت بگیرد.بهر حال سربازان جدیدالورود مطابق به مسلک ها در جزوتام های مختلف تقسیمات و در تولی های تعلیمی شامل می گردیدند.

گرچه در مورد وضع زندگی سربازان در یکی از بخش های قبلی اشاراتی داشتم در اینجا می خواهم با تفصیل بیشتر در مورد زندگی سربازان در اردوی شاهی افغانستان بنویسم. همانطوری که قبلاً نوشته بودم سربازان در اتاق های غیرصحی بالای چهارپایی ها و بستره های شخصی شان می خوابیدند. علاوه بر درس و تعلیم و تربیه و انجام پهره و گزمه، کار های شاقه ای زراعتی و خشره

کاری، معماری، خشت زنی و صدها کار ثقیل دیگر بالای سربازان اجرا می شد. همچنان موضوع لت و کوب سربازان در بسیاری جزوتام ها یک امر عادی بود. جگتورن نور محمد خان قوماندان تولی در این رابطه به داخل فرقه نام کشیده بود که غیر از تولی خودش حتی سربازان سایر تولی ها نیز از او می ترسیدند. با آنهم اکثراً در ارتباط با قضایای لت و کوب سربازان بازخواست صورت می گرفت و هیئت هایی برای بررسی های لازم تعیین می گردیدند و دوسیه های شان به محکمه محول می شد. از همین سبب بود که وقتی جلب کسی می برآمد و به خدمت عسکری سوق می گردید خانواده های شان مجالس ختم و خیرات برپا می کردند، دعای خیر می نمودند و برای برآورده شدن حاجت شان نذر می کردند که فرزندان شان به خیر ترخیص بگیرند و دوباره صحیح و سالم به خانه و خانواده ی شان برگردند. این کار بیشتر در قراء و قصبات معمول بود، باوجودیکه در آن زمان هنوز هیچ جنگ و محاربه ای در کار نبود و هیچ نوع خطر زخمی شدن یا خطر کشته شدن وجود نداشت ولی خدمت زیر بیرق و سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری برای خیلی از اتباع کشور کار خیلی سخت و دشوار بود.
سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری برای همه اتباع ذکور کشور جبری بود و هر تبعه کشور وظیفه و مکلفیت داشت تا این خدمت و فرض را برای وطن انجام بدهد و دین میهنی خود را ادا کند.
یکی از کارهای بسیار مفید و ارزشمند در آن زمان موجودیت کورس های اکابر و سواد آموزی در اردو بود که عساکر بیسواد در طول مدت دو سال خدمت سربازی شان از نعمت سواد بهره مند می شدند که یک اقدام و عمل فوق العاده و پرثمر بود. حتی شنیده بودم که بعضی سربازان بعد از اخذ ترخیص به شغل ها و کار های بهتری اشتغال می ورزیدند. بودن و زندگی کردن در زیر یک سقف با عده ای از هموطنان آنهم از ولایات و اقوام مختلف زمینه را مساعد می ساخت تا امتزاج و تعامل بهتری با همدیگر داشته باشند و باهم دوست و رفیق شوند. این خود باعث می شد تا وحدت و همدلی بهتر و بیشتر در بین همه اقوام به وجود بیاید. شاید شنیده باشید که

رفاقت دوران زندان، عسکری و مکتب هیچگاه فراموش نمی شود و تا اخیر عمر باقی می ماند. چنانچه من نیز از هر سه آن دوران ها دوستان و رفقای عزیزی دارم که باوجود گذشت سالهای متمادی هنوز هم دوست هستیم و باهم ارتباط و تماس داریم و گاهی اوقات خاطرات آن دوران ها را به یاد می آوریم.
هموطنان عزیز ما که از ولایات جنوب کشور بودند و خدمت زیر بیرق را اجرا نمی کردند، در واقعیت امر از این نعمت بزرگ و چانس طلایی محروم بودند. در حقیقت جفای بزرگی در حق این هموطنان ما بود. اگر این هموطنان عزیز ما مانند سایر اتباع کشور به خدمت زیر بیرق و سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری سوق می گردیدند شاید در امور زندگی آینده ی بسیاری از آنها تغییرات مثبتی رونما می شد. در یک کلام خدمت عسکری و قشله عسکری خودش مکتب بزرگی بود که بعد از گرفتن ترخیص کسانی که دوباره به خانه و خانواده های شان بر می‌گشتند بکلی شخص دیگری بودند. به همین سبب وقتی برای جوانی به خواستگاری می رفتند فامیل دختر قبل از همه می پرسید پسر تان دوره مکلفیت عسکری را گذشتانده یا خیر؟
در جریان خدمت عسکری برای هر سرباز ماهانه مبلغ ۳۰ افغانی معاش و یک کلچه صابون توزیع می گردید. سربازان ماهوار ۳۰ افغانی یعنی روز یک افغانی معاش داشتند، علاوه بر آن در مدت دو سال خدمت، دو یا سه جوره زیر دریشی نیز به سربازان توزیع می شد. طبق پلان و جدول مرتبه برای سربازان در طی دو سال خدمت یک بار رخصتی نوبتی هم در نظر گرفته شده بود. ولی چون بسیار سربازانی که از مناطق دور دست بودند و پول مصارف رفت و آمد را نداشتند، نمی توانستند که به دیدار فامیل های خود بروند؛ بنابر آن ناگزیر از رفتن به رخصتی صرف نظر می کردند.
سربازان در صورت مریضی و تکالیف صحی از طرف مراکز صحی قطعات و فرقه تحت تداوی قرار می گرفتند، چنانچه در داخل فرقه ۱۸ یک شفاخانه موجود بود. گرچه بسیار مجهز نبود ولی برای تداوی سربازان و فامیل های افسران غنیمت بزرگی بود.

## سربازان وطنم بهترین سرباز دنیاست!

قبلاً متذکر شدم که سرباز عنصر عمده و اساسی برای پیشبرد محاربه است. این سرباز و عسکر است که در میدان نبرد با ریختاندن خون خود ظفر و پیروزی را کمایی می کند. من در طول، حیات نظامی ام که به طور مداوم سر و کارم با سربازان و افسران، سلاح و مهمات و وسایط و تجهیزات نظامی بوده است، به این نتیجه رسیده ام که سرباز وطنم بهترین سرباز دنیاست. شجاعت، دلیری و مردانگی سربازان وطن ما قابل توصیف و تمجید فراوان است. من بارها و بارها شاهد قهرمانی های این سربازان در جریان محاربه و فعالیت های محاربوی در نقاط مختلف کشور بوده ام. او درحالیکه می داند کشته می شود ولی از تعرض دست نمی کشد، شجاعانه پیش می رود و ترسی از مرگ ندارد. شنیده ام یکی از زمامداران و یا جنرالان از کدام کشور گفته بود: «به من سرباز افغانی، افسر ترک، و سلاح و تجهیزات جرمن را بدهید، من دنیا را فتح می کنم».

حالا اگر این را کسی گفته باشد یا نگفته باشد، مهم نیست ولی بهر حال نشان دهنده این نکته است که ما سربازان خیلی شجاع و قهرمان داشته ایم. اینکه نام عسکر افغانی و افسر ترک در مقوله بالا یکجا ذکر شده به این معناست که افسران ترک نیز در سوق و اداره و فنون جنگی مهارت های فوق العاده داشته اند. به همین سبب بسیاری از افسران اردوی شاهی افغانستان که ارکان حرب بودند این درجه عالی مسلکی را از ترکیه بدست می آوردند. از آن جمله می توان از مرحوم تورنجنرال محمد عثمان خان اسدی قوماندان حربی بنونځی که به پدر اردو شهرت داشت و یکتعداد دیگر از جنرالان و افسران اردوی شاهی نام برد که از کشور ترکیه سند ارکان حربی به دست آورده بودند.

البته از زمان صدارت سردار محمد داود خان تحصیلات عالی ارکان حربی در کشور اتحاد شوروی وقت نیز شروع و تعداد زیادی از افسران اردو به آنجا اعزام گردیدند که تا سال های بعد دوام داشت.

در اینجا حکایت دیگری را در ارتباط به سربازان قهرمان وطن بخاطر آوردم: شنیده بودم در سال های بسیار قبل که بطور دقیق نمی دانم کدام سال بود، بین دولت ایران و افغانستان در نوار مرزی دو کشور

اختلافاتی بروز کرده بود، حتی این اختلافات باعث تصادمات مسلحانه سرحدی نیز گردیده بود. نمایندگان هردو دولت بارها و بارها با همدیگر ملاقات و مذاکره کردند ولی این مشکل حل نشد. تا اینکه بالاخره هردو طرف موافقت کردند که هیئتی از کشور ترکیه در مورد وساطت و میانجیگری نماید. هیئت ترکی تحت ریاست یک نفر جنرال وارد کابل شد با نماینده های وزارت دفاع و وزارت خارجه کشور ما و هیئت ایرانی که به کابل آمده بود ملاقات و مذاکره نمود. بعد از آن که تمام جوانب به موافقه رسیدند هیئت تصمیم گرفت تا به محل رفته‌و از نزدیک ساحه را دیده و خط سرحدی را تعیین و تثبیت نمایند. بالاخره هیئت به محل رفت و پس از انجام یکسلسله کارهای لازم، به موافقه جانبین خطوط سرحدی تثبیت و تعیین گردید. در ختم کار درحالیکه جنرال ترکی در امتداد خط تعیین شده قدم می زد متوجه یک سرباز ایرانی شد که ملبس به دریشی و یونیفورم بسیار پاک و نظیف بود و تفنگ جدید که از دور برق می زد، در دست داشت و در کنار مرز ایستاد بود. او نزد سرباز رفت و با همکاری ترجمان پرسید: «خوب سرباز، اگر یک نفر افغانی سرحد را عبور نماید و به خاک ایران داخل شود، تو در مقابلش چی عکس العمل نشان می دهی؟»

سرباز ایرانی جواب داد: «فوراً به فرمانده خود گزارش می دهم و منتظر می‌مانم هر امر و هدایتی که فرمانده بدهد مطابق آن عمل می نمایم.»

جنرال ترکی سرباز ایرانی را تشویق کرد و بعداً بطرف یک نفر سرباز افغانی که در کنار دیگر خط سرحدی قرار داشت و با دریشی کهنه و مندرس ملبس بود و در حالی که پنجه های پایش از بوت های کهنه اش بیرون زده بود و تفنگ ۳۰۳ بور زنگ زده در دست داشت، پرسید: «خوب بچیم اگر یک نفر ایرانی خط مرز را عبور و بخاک افغانستان داخل شود، تو در مقابلش چی عکس العمل نشان می دهی؟»

سرباز افغانی فوراً آرام سی کرد، حالت مبارزه به خود گرفت و نوک برچه را بطرف جنرال گرفته جواب داد: «با همین برچه شکمش را پاره می کنم.»

جنرال ترکی سرباز افغانی را تشویق کرد و آفرین گفت.

این حکایت واقعی هم نمایانگر خصلت وطنپرستی، شجاعت و فداکاری سربازان این مرز و بوم است. خلاصه که در همان سالها باوجود تمام مشکلات و کمبودی ها، روحیه و احساس وطنپرستی در وجود سربازان و افسران موجود و کاملاً مشهود بود.
و حالا بطور فشرده و مختصر در ارتباط به مصروفیت های سالم در اردوی شاهی افغانستان در طی سال های (۱۳۴۶ ـ ۱۳۵۱) می پردازم:
در آن زمان تیم های سپورتی، پهلوانی، والیبال و فوتبال در اکثریت غند ها موجود بود. معمولاً از طرف عصر و بعد از ختم رسمیات سربازان و افسران علاقمند مصروف بازی های سپورتی می شدند.
در آن سالها تعداد زیادی از افسران جوان و مجرد در داخل قشله اتاق داشتند که در این تیم های سپورتی اشتراک می نمودند.
باوجودی که در تشکیل قطعات آمریت سپورت و یا ورزش وجود نداشت ولی این وظیفه طور رضا کارانه و افتخاری به ضابطان جوان و کسانی که علاقمند بودند محول می شد. در غند توپچی جایی که من در آنجا ایفای وظیفه می کردم نیز تیم های سپورتی موجود بود. من بنابر علاقه مفرطی که به فوتبال داشتم در تیم فوتبال شامل بودم و اکثر روزها بخاطر فوتبال از رفتن به خانه صرف نظر می کردم و شب را با دوستانم یعنی همان ضابطان مجرد در قشله و بیشتر در اتاق همان رفیق عزیزم غلام ربانی خان نوشاد که خودش نیز سپورتمن بود و طور افتخاری آمریت ورزشی فرقه را به عهده داشت سپری می کردم. البته از خانه گریزان نبودم اما چون از یکطرف در آنوقت خودم نیز مجرد بودم و از طرف دیگر بنابر شوق و علاقه مفرطی که به سپورت و مخصوصاً فوتبال داشتم این کار را انجام می دادم.
در همین زمان روزی مرحوم دگروال عبدالقیوم خان قوماندان غند مرا نزدش فراخواند و گفت: «آغا جان ترا به کورس فوتبال انتخاب کرده اند آیا به کابل می روی؟»
قیوم خان قوماندان غند خیلی یک انسان شریف و نازنینی بود. او همیشه به من منحیث ضابط زیر دستش، آغا جان خطاب می کرد. در این کلمه جز لطف و مهربانی و شفقت پدرانه چیز دیگری دیده نمی شد. روحش شاد باشد.

با شنیدن این خبر خیلی خرسند و خوشحال شدم. این کورس در حربی ښوونځی کابل برای مدت پنج ماه پیش برده می شد. بنابر هدایت قوماندان غند بعد از آنکه امور شعبه را طور موقت به یکی از آمرین قرارگاه تسلیم نمودم، روانه ای کابل شدم. این کورس پنج ماهه ی فوتبال برایم خیلی دلچسب و آموزنده بود. درس ها و تمرینات ما همه روزه از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر ادامه داشت و پس از صرف طعام چاشت مرخص می شدیم. معلم و ترینر ما یک نفر روسی بود اما چون او را همیشه با برزوی سپورتی می دیدیم تا آخر کورس نفهمیدیم که صاحب منصب نظامی بود ویا یک شخص ملکی؟
او در حدود ۵۰ سال عمر داشت ولی خیلی تکړه و نیرومند بود. با معلم روسی یک نفر ترجمان افغانی نیز توظیف بود. پروگرام درسی نیم روزه طوری عیار گردیده بود که یک ساعت ویا یک و نیم ساعت اول را دروس نظری در مورد قواعد فوتبال، تاریخچه و مسابقات جهانی و یکسلسله مطالب سپورتی دیگر در برمی گرفت و زمان باقیمانده بعد از صرف یک ناشتای مکلف و فوق العاده که در آشپزخانه ی حربی ښوونځی تهیه می گردید، دروس عملی و تمرینات آغاز می گردید و تا ختم پروگرام دوام داشت. قابل ذکر است که در زمان اردوی شاهی به اعضای تیم های سپورتی یکسلسله امتیازات خاص داده می شد. اعاشه فوق العاده حواله می گردید، رخصتی های فوق العاده داده می شد و از اجرای نوکریوالی معاف شناخته می شدند. البته همه ی این امتیازات فقط در صورت بازی خوب و مخصوصاً پیروزی در مسابقات به منسوبین سپورتی و ورزشکاران اعطاء می گردید.

## کورس فوتبال

کورس فوتبال در حربی ښوونځی برای من و سایر اعضای کورس خیلی جالب و آموزنده بود زیرا به تمام قوانین بین المللی فوتبال آشنایی و بلدیت حاصل می نمودیم.
در آن زمان از جمله اقارب ما کسی در شهر کابل زندگی نمی کرد. بناً من در ساحه جاده میوند اتاقی را به کرایه گرفته بودم و در تمام مدتی که کورس فوتبال جریان داشت در آنجا زندگی می نمودم.

هنوز یک ماه از اقامتم در این اتاق نگذشته بود که روزی یکی از وطنداران سرپلی ما که از سابق باهم شناخت داشتیم و دوست بودیم به اتاقم آمد. چند لحظه ای باهم صحبت کردیم و من چاشت آنروز با شوربا از او پذیرایی نمودم. پس از آن در جریان نوشیدن چای او از من پرسید: در این اتاق تنها هستی؟
من گفتم: بلی!
بعد از چند دقیقه خدا حافظی کرد و رفت. نزدیک های شام با بکس و بستره اش آمد و گفت: اگر موافق باشی من می خواهم بعد از این همراهت یکجا در این اتاق زندگی نمایم.
او قبلاً در مقابل مسجد پل خشتی در یک سرای که بنام سرای کچالو یاد می شد اتاق داشت. این وطندار سرپلی محمد یعقوب متخلص به مبتلا، فرزند مرحوم حاجی اسلم استالفی از جمله بزرگان و موسفیدان ولایت سرپل بود. او چنان خوش صحبت بود که اگر تمام روز را همراه اش سپری می کردم خسته نمی شدم. همیشه یک فکاهی یا مطلب جالب و خنده آور بر زبانش جاری بود.
خوشبختانه من، یک هم اتاقی بسیار خوب و یک رفیق شفیق پیدا کرده بودم. مطلب مهم این است که من او را دعوت نکرده بودم بلکه خودش به اتاقم آمده بود که در حقیقت بیانگر یک رنگی، صمیمیت و رفاقت خوب و بی آلایش آن زمان بود. خلاصه دوره پنج ماهه کورس فوتبال و هم اتاقی بودن با یعقوب مبتلا، پسر مرحوم حاجی اسلم، در شهر کابل برای من یک خاطره ای بیاد ماندنی است.
دوران جوانی و سرشاری بود ما با هم به سینما های کابل ننداری، آریانا، پارک و سایر سینما های شهر کابل می رفتیم و فلم های هندی و ایرانی را تماشا می کردیم.
در اصل آقای مبتلا در فرقه ۷ عسکر بود اما ماهانه مبلغ معینی را به قوماندان تولی خود می پرداخت و در عوض آزاد بود و در شهر کابل چکر می زد. یگان وقت او را می دیدم که با بوجی برنج و پیپ روغن و یک کریت میوه تازه، در تکسی نشسته و بطرف خانه قوماندان تولی خود روان است. (متاسفانه در آن سالها این نوع کار ها زیاد وجود داشت.)

بالاخره دوره جالب و فراموش ناشدنی کورس فوتبال به پایان رسید و من دوباره به وظیفه قبلی خود به فرقه ۱۸ برگشتم. البته چون قبلاً مشق و تمرین فوتبال در جاه های مختلف و میدان های تعلیم صورت می گرفت بناً بعد از آمدن من به فرقه براساس امر و هدایت رییس ارکان فرقه مسوولیت ساختن و آماده کردن یک میدان برای تیم فوتبال فرقه بعهده ام گذاشته شد. کار ساختمان و آماده سازی میدان فوتبال با کمک و همکاری دوست عزیز و گرامی ام غلام ربانی خان نوشاد با سرعت عملی گردید. همچنان سربازان از تمام قطعات بطور نوبت وار و دسته جمعی در تسطیح و هموار کاری میدان و کبل کاری و سبزه کاری آن سهم داشتند که به زودترین فرصت ممکنه تکمیل و مورد استفاده و بهره برداری قرار گرفت.

از آن به بعد تا زمانی که از فرقه ۱۸ تبدیل گردیدم، علاوه بر وظیفه اصلی ام، در امور سپورتی و ورزشی نیز اشتراک داشتم.

در اینجا می خواهم متذکر شوم که در سال ۱۳۴۹ من اولین معاش افسری خود را در رتبه ی دوهم بریدمنی مبلغ ۱۸۰۰ افغانی اخذ نمودم و ۷ سیر غله گی و یک نفر سرباز به حیث نفر خدمت نیز در جمله امتیازات شامل بود. بعداً در هر ترفیع مطابق به قانون در معاشات افزودی به عمل می آمد. همچنان کسانی که نسبت به رتبه‌ی شان در بست های بالاتر کار می کردند از بست و مقامی که کار می کردند نیز یک فیصدی معین بطور اضافی و امتیازی اخذ می نمودند.

و حالا به‌یکی‌دیگر از خاطرات مهم و فراموش ناشدنی ام می پردازم: من در ابتدای خاطراتم از نخستین روزی که جناب مستغنی صاحب مرحوم را دیده بودم نوشته ام که از جمله ۱۱ نفر افسران جدیدالورود دو نفر را دوباره به ریاست پیژنتون مسترد کرد. من شاید به خاطر قد بلندم مسترد نشده باشم که یکی دو ماه بعد به حیث علم بردار در قطعه تشریفات تعیین و مقرر گردیدم و در همین مدتی که در قطعه تشریفات علم بردار بودم، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه سفری به مزار شریف داشت که برای اجرای مراسم رسمی، قطعه ای تشریفات فرقه نیز وظیفه گرفته بود. ساعت ۹ صبح توسط موتر های

زیل به باغ حضور رفتیم جایی که اعلیحضرت در اقامتـگاه شـان در حرمسرای و مهمانخانه آن اقامت داشت. فکر می کنم ناوقت شب قبل اعلیحضرت بدون تشریفات رسمی از میدان هوایی راساً به اقامتگاه شان رفته و هیچ کس از آمدن اعلیحضرت آگاه نبود وگرنه قطعه تشریفات باید به میدان هوایی می رفت. چون سال های زیادی از آن تاریخ گذشته است جزئیات آنرا به خاطر ندارم ولی برای ما هدایت داده شده بود که به باغ حضور و در مقابل منزل والی برای اجرای مراسم آماده باشیم. بعد از آنکه از وسایط پایین شدیم، در مرحله اول همه مصروف قیافه، بوت ها و یونیفورم خود گردیدیم تا از گرد و خاک پاک و کمبودی و نقصی در سر و وضع ما موجود نباشد. من منحیث علم بردار نفر اول و در صف اول قرار داشتم و علم مبارک در شانه ام بود.



حدود نیم ساعتی یا کم و بیش منتظر ماندیم تا اعلیحضرت با ملکه حمیرا بیرون آمدند. جنرال مستغنی، والی و یک تعداد دیگر در حدود ۲۰ نفر یا کم و بیش که من آنها را نمی شناختم در عقب شان روان بودند.
قطعه تشریفات از طرف قومandان قطعه تقدیم و گروه موزیک لوی سلامی را نواخت.
اعلیحضرت بعد از قبولی لوی سلامی بطرف علم مبارک آمد و در یک قدمی من ایستاد، گوشه‌ی علم مبارک را به دست گرفت و بوسید و با اشاره ای سر، تعظیم کرد. بعد از آن قطعه تشریفات را معاینه نمود.
پس از ختم این مراسم ملکه نیز نزدیک علم مبارک آمده آن را بوسید و بدین ترتیب مراسم ختم گردید و آنها از محل توسط موترها و وسایط حرکت نمودند. اگر اشتباه نکرده باشم به گمانم به فابریکات کود و برق رفتند. ما بعد از ختم مراسم دوباره به فرقه برگشتیم و این اولین و آخرین بار بود که من پادشاه مملکت را از چنین فاصله ی نزدیک می دیدم و خاطره آن تاکنون در ذهنم باقیست.
بعد از مدتی از وظیفه ام به حیث علم بردار تبدیل شدم. شاید کسی دیگر قدبلندتر از من پیدا شده باشد.

خواننده عزیز!

من از سال ۱۳۴۹ تا سرطان ۱۳۵۲ تقریباً ۴ سال افسر اردوی شاهی افغانستان بودم که تحت شعار «خدا، وطن، شاه» وظیفه اجرا کردم. آنچه را به خاطر داشته ام و به چشم سر دیده بودم به کمک حافظه ام تقدیم حضور تان نموده ام.
سلسله ی خاطره هایی از اردوی شاهی افغانستان را در همینجا و با آخرین خاطره از پادشاه افغانستان که در بالا ذکر نمودم به پایان می رسانم.

نویسنده: دگرجنرال س. ا. سعید

# خاطرات من از اجرای وظایف در غند ۵۲ مخابره سال «۱۳۵۱ - ۱۳۶۰» هجری شمسی

در ماه جوزای سال ۱۳۵۱ هجری شمسی بنابر پیشنهاد خودم و منظوری مقام وزارت دفاع از بست فرقه ۱۴ غزنی تبدیل و به غند ۵۲ مخابره معرفی گردیدم.
غند ۵۲ مخابره یکی از قطعات مهم قرارگاه وزارت دفاع محسوب می شد که مجهز با وسایط مختلف مخابره بود و ارتباط تمام قطعات و جزوتام های اردو را با وزارت دفاع کشور تامین می نمود. این غند بنام غند مخابره ستر درستیز نیز یاد می گردید و در قلعه باستانی عسکری مسما به قلعه جنگی، در جوار تپه بی بی مهرو مستقر بود.
در آن زمان دگروال امان الله خان بحیث قوماندان این غند ایفای وظیفه می کرد. او شخص نهایت سختگیر بود که بنابر برخورد های زشت و انضباط کورکورانه اش به یک دیکتاتور مطلق مبدل گشته بود. دگروال امان الله خان به همه افسران غند دستور داده بود که باید همه روزه یک ساعت بعد از ختم رسمیات قطعه را ترک کنند. بخاطر تطبیق این امر کتاب حاضری در دفتر قوماندانی قرار داشت و فقط در ختم رسمیات جهت امضاء به دسترس افسران گذاشته می شد. همچنان با افسران غند برخورد تنگ نظرانه داشت و علاوه بر اینکه یکسلسله محدودیت ها وضع کرده بود، آنها را از خریداری اجناس لوکس از کلوپ عسکری نیز محروم ساخته بود.

غند ۵۲ مخابره از سه کندک و یک بلوک نقلیه و خدمت تشکیل گردیده بود و هر کندک وسایط مخابره جداگانه را در تشکیل داشت.
زمانیکه من شامل بست غند ۵۲ شدم، به اساس هدایت قوماندان غند در تولی دوم کندک سوم بحیث ضابط تولی مقرر گردیدم. قوماندان تولی تورن گلا خان بود و در مدت زمانی که جهت تحصیل به کورس معرفی گردیده بود تا زمان برگشت او من کفالت تولی را عهده دار بودم.
تقریباً مدت کمتر از یکسال از وظیفه ام در این تولی سپری گردیده بود، درحالیکه محمد ظاهر شاه در کشور ایتالیا بسر می برد، بتاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ کودتای داود خان صورت گرفت که در پی آن رژیم پادشاهی چهل ساله ی ظاهر شاه و به روایت دیگر سلسله حکومت های سلطنتی در افغانستان که بیش از دو قرن (پس از شروع امپراتوری احمد شاه درانی) ادامه داشت، بدون خونریزی سرنگون گردید.
سردار محمد داود از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ هجری شمسی بحیث صدراعظم ایفای وظیفه می کرد. کودتای او پیامد یک رشته حوادث تصادفی نبود بلکه ثمره ای یک رهبرد دقیق و درازمدت و پلان شده ای بود که به عملکرد های او در سالهای قبل رابطه و رشته های عمیق داشت. سردار داود در طی سالهایی که در انزوا قرار داشت با عده ای از افراد و اشخاص نظامی و سازمان های سیاسی و ترقیخواهان کشور تماس و رابطه نزدیک داشت و اهداف و پلانهایی را در سر می پرورانید تا اینکه بالاخره پس از سال ۱۳۴۹ تصمیم به سرنگونی رژیم سلطنتی گرفت و با استفاده از یکسلسله مسائلی چون بیکاری، نارضایتی های در حال افزایش جامعه از اوضاع کشور به ویژه نارضایتی ها در میان دانشجویان و اقشار تحصیل کرده علیه دولت سلطنتی، با راه اندازی قیام و بدست گرفتن قدرت سیاسی نخستین رژیم جمهوریت را در افغانستان بنا نهاد که آغازگر یکسلسله تغییرات و تحولات بخصوص در تمام عرصه های نظامی بود که هرگز تصور آن نمی رفت.
سردار محمد داود پسر سردار عبدالعزیز خان متولد سال (۱۲۸۸هجری شمسی) شوهر خواهر و پسر کاکای محمد ظاهر شاه

بود. او پس از فراغت از مکتب حربیه، تحصیلات عالی را در فرانسه به پایان رسانیده بود.
داود خان در کارکرد ها و بخش آبادانی کشور کم نظیر بود و اغلب پلان های انکشافی کشور که تاکنون اجرا می شود از اندیشه های او بوده است. داود خان پلانهای عظیم اقتصادی پنج ساله و بیست ساله داشت.

## آغاز کودتای ۲۶ سرطان:

«...ساعت یک و نیم شب ۲۶ سرطان کودتا آغاز گردید. وظیفه ی اساسی را گرفتاری مسوولین درجه اول و قوماندانان فعال قوای مسلح افغانستان تشکیل می داد. بدست آوردن مراکز رادیو، تیلفون و فلج نمودن ارتباطات مخابروی در شهر کابل نیز از جمله ی همین وظایف اساسی بودند. تکتیک کودتا را ناگهانی بودن و غیرمنتظره بودن آن تشکیل می داد. بعد از دستگیری خان محمد خان وزیر دفاع حمله ی برق آسا بالای رادیو افغانستان و کلوب عسکری و سایر نقاط کلیدی صورت گرفت که توان مقاومت را از مدافعین و افراد محافظ این نقاط سلب کرد. پس از گرفتاری مسوولین درجه اول و قوماندانان فعال قوای مسلح ساعت ۴ صبح اولین تانک های قوت های زرهدار در شهر کابل پراگنده شدند...».


در افغانستان کودتا شد
سردار محمد داودخان رهبری کودتا را بعهده داشت

چون داود خان افسران کلیدی را با خود داشت و از جانب دیگر در آنشب در قطعات اردو بجز نوکریوالان سایر افسران حضور نداشتند بناً نیرو های کودتا به کدام مقاومت جدی مواجه نگردیدند و بزودترین فرصت بطور کامل بر اوضاع مسلط شدند.
ساعت ۷ صبح پس از پخش و نشر چند پارچه موسیقی شاد، سردار محمد داود با ایراد بیانیه از طریق رادیو افغانستان پیروزی قیام و نخستین رژیم جمهوریت را به همه اتباع کشور مژده داد.
از آغاز صبح در تمام نواحی شهر کابل مقررات نظامی حکم فرما بود و از همین سبب افسران قطعات مرکز به بسیار مشکل خودرا به وظایف شان می رساندند.
من که در نزدیک محل وظیفه ام سکونت داشتم همیشه از خانه تا محل وظیفه ام با پای پیاده رفت و آمد می کردم. چون با شنیدن صدای فیر های شب قبل مشوش بودم و نمی دانستم که چه واقع شده است بناً برای اینکه از وضع آگاهی حاصل کنم، صبح همان روز وقت تر به محل وظیفه ام حاضر گردیدم. در داخل غند بجز نوکریوالان، سایر افسران دیده نمی شدند اما با گذشت چند ساعت آهسته آهسته همه افسران به وظیفه حاضر گردیدند. در طول روز همه بحالت احضارات قرار داشتیم.
مردم افغانستان از رژیم جمهوریت با شور و شعف فراوان استقبال نمودند زیرا به اساس وعده هائیکه صورت گرفته بود برای مردم نوید بخش بود.
آن شب همه افسران غند در حالت احضارات قرار داشتند. از مقام وزارت دفاع هدایت داده شده بود تا یکنفر افسر مخابره را معه ی دستگاه و مرتبات مربوطه به آن وزارت اعزام نمایند. در این وقت قوماندان غند ۵۲ دگروال عبدالحمید خان بود. او مرا به این وظیفه مؤظف نمود و من با دستگاه مخابره که حامل موتر جیب بود به وزارت دفاع رفتم. حالت اضطراری و احضارات مکمل محاربوی حکم فرما بود. در محل قومانده وزارت دفاع جنرال عبدالکریم مستغنی مسوولیت امر و قومانده را بعهده داشت. نزد وی رفتم و با ادای احترام خودرا معرفی نمودم. او بمن هدایت داد تا به فرقه هفت ریشخور نزد جنرال شاهپور خان احمدزی که جدیداً بحیث قوماندان فرقه هفت مقرر گردیده بود بروم و ارتباط تیلفونی او را توسط دستگاه رادیو ریلی تامین

نمایم. نام شب شهر را برایم داد و من بطرف فرقه هفت ریشخور حرکت کردم. بعد از آنکه به نظام قراول آن فرقه رسیدم، نوکریوال از ورود من به شخص قومندان فرقه جنرال شاهپور خان احمدزی اطلاع داد. قومندان فرقه مرا نزد خود خواست، چون در حربی پوهنتون استاد ما بود وقتی مرا شناخت از دیدنم اظهار خرسندی کرد و مرا مورد نوازش قرار داد. بعد از آن من ارتباط تیلفونی قومندان فرقه هفت را با وزارت دفاع از طریق رادیو ریلی تامین نمودم. در مجموع مدت ۱۳ روز دیگر را نیز طور خدمتی در آنجا سپری کردم و در ختم دوباره به قطعه ام برگشتم.

با اعلان رژیم جمهوریت و اعطای یکسلسله امتیازات فوق العاده برای افسران در روحیه آنها تغییرات مثبت رونما گردیده بود.

از جانب دولت جمهوری برای تمام افسران یک سال قدم، برای افسرانی که در قیام ارتباط مستقیم و سهم فعال و برجسته داشتند دو رتبه ترفیع فوق العاده و برای افسرانی که در شب ۲۶ سرطان همکاری نموده بودند یک رتبه ترفیع داده شد. همچنان برای تمام خورد ضابطان اردو رتبه دریم بریدمنی اعطا گردید. گرچه این امر رضایتمندی تمام منسوبین اردو را بصورت فوق العاده کسب نموده بود اما چون در قسمت خورد ضابطان اردو، تصمیم عاجل و احساساتی صورت گرفته بود بعد ها اردوی افغانستان را از ناحیه کمبود خورد ضابطان با مشکلات جدی مواجه ساخته بود.

من که از شب دوم به بعد فعالانه ایفای وظیفه نموده بودم نیز در کتگوری دوم شامل و به یک رتبه ترفیع تورنی نائل گردیدم.

«... عصر همانروز محمد داود کمیته مرکزی دولت خویش را تشکیل کرد، کمیته مرکزی از اشخاص ذیل ترکیب یافته بود:

سردار محمد داود رییس، دوکتور محمد حسن شرق منشی، اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از جنرال غلام حیدر رسولی، دگروال محمد سرور نورستانی، دگرمن عبدالقدیر نورستانی افسر ترافیک، دگرمن محمد یوسف، جگړن مولا داد، جگړن خلیل الله، دگروال غوث الدین فایق، جگړن فیض محمد، جگړن پاچاگل وفادار، جگتورن ضیاء مجید، جگتورن عبدالحمید محتاط و سید عبدالاله.

کمیته مرکزی در همان اجلاس خویش، برعلاوه ی ترفیعات افسران کودتاچی و معاشات بخششی سربازان شامل کودتا، در باره ی تعیینات در سطح اردو و دولت تصامیم اتخاذ نمود. محمد داود خان برعلاوه ی ریاست دولت بحیث صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه تعیین شد. دوکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدراعظم مقرر شد، عده ای از اعضای کمیته مرکزی در همان جلسه بحیث وزرا تعیین شدند، مانند فیض محمد خان بحیث وزیر داخله، عبدالاله وزیر مالیه، غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، پاچاگل وفادار وزیر سرحدات، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، عبدالقدیر بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، ضیاء مجید بحیث سریاور رییس دولت و قوماندان گارد جمهوری، خلیل الله رییس ارکان لوای ۸۸ توپچی، سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زرهدار، یوسف قوماندان قوای ۱۵ زرهدار و مولاداد رییس ارکان قوای ۱۵ زرهدار.»



مبارکشاه محسنی به رتبه تورن
در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی



(نا گفته نماند که اینهمه اعتماد های بیش از حد به وفاداران جمهوریت و تعین آنها به پُست های کلیدی در اخیر سبب نارضایتی عده ای زیادی از افسران گردید).

در سال ۱۳۵۳ محمد عثمان خان سمت قوماندانی غند ۵۲ را بعهده داشت و در تعیینات همان سال مرا بحیث آمر وسله پالی غند تعیین نمود.
در سال ۱۳۵۶ به رتبه جگتورنی ترفیع نمودم که اختر محمد خان جدیداً بحیث قوماندان غند مقرر گردیده بود و در همان سال غند ۵۲ مخابره از موقعیت قلعه جنگی به ساحه مکرویان اول در محل سابقه خورد ضابطان قوای مرکز نقل مکان نمود.
من در تعیینات سال ۱۳۵۶ از بست سابقه ام در بست مرکز مخابره وزارت دفاع بحیث مدیر یک بخش آن وزارت تعیین و مقرر گردیدم و تا ماه ثور سال ۱۳۵۷ در آنجا ایفای وظیفه می نمودم.
بتاریخ ۲۸ حمل سال ۱۳۵۷هجری شمسی مطابق به ۱۸ اپریل ۱۹۷۸ میلادی نزدیک عصر میر اکبر خیبر عضو کمیته مرکزی ح.د.خ.ا (در سال ۱۳۵۶ بین جناح های خلق و پرچم وحدت صورت گرفته بود) نزدیک یکی از بلاک های مکروریان و جوار مطبعه دولتی در کنار سرک از طرف اشخاص نامعلوم به شهادت رسید.
در روز مراسم تشیع جنازه و بخاک سپاری زنده یاد میر اکبر خیبر از ساحه مکروریان تا شهدای صالحین مارش عظیمِ چندین هزار نفری براه انداخته شده بود که بمثابه نمایش بزرگ اقتدار ح.د.خ.ا علیه دولت داود خان بشمار می رفت.
در مراسم تشیع جنازه میر اکبر خیبر، نور محمد تره کی، ببرک کارمل و سایر رهبران ح.د.خ.ا ضمن صحبت های اعتراضی از حکومت سردار محمد داود خواستار دستگیری و محاکمه ی کسانی که در قتل خیبر شهید دست داشتند، گردیدند.
به تعقیب آن شماری از رهبران ح.د.خ.ا به اتهام سخنرانی در مراسم تشییع جنازه خیبر که از نظر حکومت وقت تحریک آمیز و غیرقانونی محسوب می شد دستگیر و زندانی گردیدند.
شب پنجم ثور اطلاعیه ای از طریق رادیو افغانستان وقت پخش و نشر گردید: «... نور محمد مشهور به ترکی، ببرک مشهور به کارمل، دستگیر مشهور به پنجشیری، سلیمان مشهور به لایق، ضمیر مشهور به صافی و..... بخاطر اخلال امنیت ملی و راه

اندازی مارش و میتنگ غیرقانونی توسط نیرو های امنیتی دستگیر شده اند که بعداً مطابق به قوانین جمهوری افغانستان مجازات خواهند شد.»

پس از پخش و نشر این اطلاعیه فضای رعب و ترس در سرتاسر کشور حکمفرما شد. حیدر رسولی وزیر دفاع و قدیر نورستانی وزیر داخله به غُر و فش پرداختند و احضارات محاربوی اعلان گردید.

صبح روز پنجشنبه تاریخ هفتم ثور طبق معمول به وقت معینه به وظیفه ام در مرکز مخابره وزارت دفاع حاضر شدم. هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که یکتعداد از جنرالان قرارگاه وزارت دفاع چون رییس اوپراسیون، رییس مخابره و رییس استخبارات یکی بعد دیگر به مرکز مخابره و اتاق دستگاه بیسیم که محل کار من بود داخل شدند. درحالیکه همه ی شان وارخطا و مضطرب به نظر می رسیدند، پیهم از من راپور خیریت قطعات و جزوتام های اردو را مطالبه می کردند. از فحوای صحبت های شان چنین بر می آمد که در فرقه هفت ریشخور چند نفر از افسران دست به اقدام عملی زده اند.

من طبق هدایت آنها یکی پی دیگر از قطعات و جزوتام های مرکز و ولایات راپور گرفتم. تا آنوقت همه از آرامش اوضاع اطمینان و راپور خیریت دادند و در هیچکدام از راپور ها جزئی ترین واقعه قابل تشویش وجود نداشت. جنرالانی که در مرکز مخابره جمع شده بودند پس از اخذ راپور های خیریت و اطمینان از اوضاع هرکدام به دفاتر شان برگشتند.

چون روز پنجشنبه بود ساعت ۱۲ ظهر وقت رخصتی فرا رسید و همه افسران و منسوبین وزارت بطرف خانه های شان حرکت کردند. من نسبت بعضی کار های دفتر کمی معطل شدم. وقتی از دفتر خارج شدم و می خواستم بخانه بروم حوالی ساعت یک بجه بعد از ظهر بود که سه چین تانک از مسیر سرک به سرعت زیاد به استقامت ارگ پیش آمدند و با رسیدن به مقابل ارگ اولی گوشه ای از عمارت وزارت دفاع و دومی برج ساعت ارگ را مورد هدف قرار داده فیر نمود.

در این اثنا در داخل وزارت تنها شخص وزیر دفاع جنرال حیدر رسولی و چند نفر از جنرالان و نوکریوالان قرارگاه وزارت دفاع حضور داشتند و سایر افسران همه رخصت شده بودند و بطرف خانه های شان رفته بودند. حیدر رسولی که از اثر اصابت مرمی توپ به تعمیر وزارت از خواب غفلت بیدار شده بود و ضربه و لرزش آن دریشی و لباسهایش را کاملاً گرد آلود ساخته بود با ترس و اضطراب فراوان همراه با عبدالعزیز لوی درستیز به عجله از در عقبی وزارت دفاع خارج و سوار موتر گردید و بسرعت به استقامت نا معلوم در حرکت شد.

من با عجله نزد انجنیر شیرعلی خان که در آنوقت نوکریوالی مرکز مخابره را بعهده داشت برگشتم و بزودی مقابل دستگاه بیسیم که وظیفه همیشگی ام بود نشستم و به اخذ راپور ها اقدام کردم. بازهم همان جنرالان قبلی وارد این مرکز شدند و تقاضای راپور از وضعیت قطعات و جزوتام های مرکز و ولایات نمودند. تمام قطعات راپور خیریت می دادند تنها قوای چهار زرهدار بکلی قطع ارتباط نموده بود. (درحالیکه قوای پانزده زرهدار نیز بعداً شامل کودتا شده بود اما بخاطر اغفال وزارت دفاع، دوامدار راپور خیریت می داد).

تا ساعت دو و سه بجه بعد از ظهر تانک ها و ماشین های محاربوی زیادی به داخل شهر وارد گردیدند و نیرو های کودتا لحظه به لحظه در حال گسترش بودند. در اطراف ارگ ریاست جمهوری جنگ شدید و شدیدتر می شد و قوای گارد نیز به مقابله می پرداخت. دود و غبار فیر های سلاح های ثقیل و خفیف فضا را پوشانده بود. آهسته آهسته روز بپایان می رسید و شب در حال نزدیک شدن بود.

بعداً شنیدم که حفیظ الله امین قبل از آنکه به توقیف خانه قوماندانی امنیه ولایت کابل تسلیم داده شود با استفاده از فرصت (فرصت فوق العاده و استثنایی که از نیمه ی شب تا صبحگان در خانه اش تحت نظارت پولیس قرار داشته واقعاً خیلی سوال برانگیز است) بدون آگاهی و اخذ هدایت و دستور رهبری واحد ح.د.خ.ا بطور خودسرانه

فرمان راه اندازی و آغاز قیام نظامی را توسط پسرش عبدالرحمن و دو تن از افسران به عده ای از نظامیان جناح خلق ح.د.خ.ا در اردو صادر کرده بود.

بروز پنجشنبه هفتم ثور۱۳۵۷ حرکات و آمادگی ها برای راه اندازی قیام نظامی در یک تعداد از قطعات اردو بخصوص در قوای چهار زرهدار گرفته شده بود که حوالی ساعت ۹ صبح آغاز گردید و از پلچرخی بطرف شهر کابل در حرکت آمدند.

هموطنان ما در ابتدا فکر می کردند که این حرکت بخاطر احضارات محاربوی از جانب دولت است.

حوالی ساعت یک بعد از ظهر «... سه تانک که در پیشاپیش همه قرار داشت در مقابل وزارت دفاع و ارگ می ایستد و بزودی این دو ساحه در محاصره ی تنگ و فشرده ی تانک ها و و وسایط زرهدار قرار می گیرد و سایر تانک ها به طرف میدان هوایی خواجه رواش، رادیو افغانستان، دستگاه مخابرات مرکزی و بین المللی واقع چهارراهی پشتونستان، چهارراهی های عمده ی محبس دهمزنگ، وزارت داخله، محبس ولایت کابل و... هجوم می برند. جگړن محمد اسلم وطنجار افسر قوای چهار زرهدار اولین گلوله تانک را از مقابل ارگ بالای وزارت دفاع، جگړن فتح از چهارراهی پشتونستان بالای گارد ریاست جمهوری و شیرجان مزدوریار از جوار ارگ بالای اهداف مذکور انجام می دهند.»»

سایر تانک های این قوا علاوه بر اشغال مقر رادیو افغانستان وقت، به سمت میدان هوایی و دیگر نقاط اساسی شهر کابل هجوم بردند. دگروال عبدالقادر فرماندهی نیروی هوایی میدان بگرام را به دست گرفته بود که غرش طیارات و بمبارد های ممتد آنها و فیرهای تانک از هر طرف بالای نقاط مهم شهر کابل به شدت ادامه داشت.

قیام کنندگان از ضعف رهبری اردو در حکومت سردار محمد داود بهره برداری کردند و به بسیار آسانی فرماندهی قطعات متعدد را در پایتخت کشور به دست گرفتند و قطعاتی که در دفاع از دولت و مخالفت با قیام قرار داشتند از طرف قیام کنندگان با حملات طیارات و تانک ها یکی پی دگر سرکوب گردیدند.

تعدادی از تانک هایی که به مرکز شهر کابل رسیده بودند در اولین فرصت با فرو ریختاندن قسمتی از دیوار نظارت خانه قوماندانی امنیه ولایت کابل رهبران گرفتار شده ح.د.خ.ا را از سلول های جداگانه بیرون آورده به مقر رادیو افغانستان انتقال دادند.
حفیظ الله امین که در حقیقت آرزو داشت خودرا منحیث فرمانده اصلی قیام وانمود کرده باشد خبر پخش اعلامیه شورای نظامی ــ انقلابی را از طریق رادیو افغانستان وقت انانس داد که به تعقیب آن متن پشتو توسط جگړن محمد اسلم وطنجار افسر قوای چهار زرهدار و متن فارسی آن توسط دگروال عبدالقادر افسر قوماندانی مدافع هوایی بگرام اعلان گردید.
فشرده متن اعلامیه شورای نظامی: «... دلمړی ځل لپاره په تاریخ کی دسلطنت ظلم... برای اولین بار در تاریخ افغانستان به آخرین بقایای سلطنت، ظلم و استبداد و قدرت خاندان نادری پایان داده شد و تمام قدرت دولتی به مردم انتقال یافت. قدرت دولتی اکنون در دست شورای نظامی انقلابی قرار دارد...».
درحالیکه هنوز سردار محمد داود با اعضای کابینه اش در داخل ارگ زنده بود اعلان کشته شدن و سقوط حکومت اش را پخش و نشر نمودند.
بالاخره شب فرا رسید و تاریکی بر همه جا سایه افگنده بود. من تمام شب مصروف اخذ راپور از قطعات و جزوتام های مرکز و ولایات بودم.
با اعلان پیروزی قیام در سراسر کشور اوضاع تغییر نموده بود، قطعات و جزوتام های مرکز و ولایات کشور هر کدام پیام های بیعت و تبریکات خودرا از طریق همین مرکز مخابره عنوانی رهبری انقلاب می فرستادند.
من از آغاز شب تا دم صبح در مقابل دستگاه بیسیم نشسته بودم و راپور های جمع آوری شده را از شفر باز کرده در داخل دوسیه می گذاشتم.
سحرگاه هشتم ثور ارگ ریاست جمهوری توسط نیروهای قیام کنندگان کاملاً تصرف شد.

بعداً مطلع گردیدم که گرچه در میان رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر سر قتل سردار محمد داود اختلاف نظر جدی وجود داشت اما بنابر اصرار و پا فشاری و دستور شخص حفیظ الله امین و تحریک عده ای از هم نظرانش که تاکید داشتند دا فرعون باید ووژل شی (این فرعون باید کشته شود) صبح وقت هشتم ثور ۱۳۵۷ سردار محمد داود همراه با اعضای فامیل اش توسط یکی از افسران و همراهانش که دستور اجرای آنرا گرفته بودند، به قتل رسید.

بالاخره شب پر ماجرای هفتم ثور به پایان رسید. تازه سفیدی صبح دمیده بود که یک افسر مسلح با کلاشنیکوف وارد مرکز مخابره گردید خودرا اسدالله پیام معرفی نمود و گفت من از جانب شورای نظامی انقلابی آمده ام تا راپور ها را نزد تره کی صاحب ببرم. من دوسیه راپور ها را برایش تسلیم نمودم.

چند لحظه بعد یک عراده بس نظامی مربوط قرارگاه وزارت دفاع در مقابل مرکز مخابره توقف نمود و تعدادی از افسران و سربازان مسلح از آن پیاده شدند و تمامی افسران را که شب گذشته در شعبات قرارگاه وزارت دفاع بودند منجمله جنرال محمد عثمان خان رییس مخابره را که شب تا صبح در کنار من در مرکز مخابره بسر برده بود، با خود بردند و در تهکاوی های وزارت دفاع قید نمودند.
از اثر تبادل آتش سلاح های ثقیل و خفیف زمینی و هوایی در محوطه ارگ و امتداد جاده مقابل ارگ تخریبات زیادی بنظر می رسید. در آنجا سه چین از ماشین های محاربوی که اثر تبادل آتش بین قوای گارد و قیام کنندگان تخریب و با افراد سرنشین آن حریق گردیده بود، نیز قرار داشت.

از آغاز صبح هشت ثور عده زیادی از مردم بطرف چهارراهی آریانا (پشتونستان) نزدیک می شدند تا از صحنه رویداد های دیروز و شب گذشته باخبر شوند. در همین حال جاده مقابل ارگ بر روی بینندگان باز بود.

با پیروزی قیام ثور و سقوط حاکمیت داود خان در قدم نخست شورای نظامی انقلابی قدرت را در دست گرفت. پس از گذشت چند

روزی قدرت به شورای انقلابی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راس نورمحمد تره کی سپرده شد.

«... سرانجام بتاریخ یازدهم ثور خبر انتقال قدرت از شورای نظامی، به شورای انقلابی پخش گردید و اسم دولت افغانستان به نام دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبدل شد. خطوط اساسی عملکرد دولت ج.د.ا به زبان های پشتو و فارسی توسط نور محمد تره کی و ببرک کارمل از طریق رادیو افغانستان انتشار یافت که محتوای آن فرق چندانی با مرام ح.د.خ.ا منتشره در اولین شماره‌ی جریده خلق نداشت.

هیئت رهبری دولت به شرح ذیل اعلان گردید:

ـ نورمحمد تره کی بحیث رییس شورای انقلابی و صدراعظم ج.د.ا.
ـ ببرک کارمل بحیث معاون اول در مقام های شورای انقلابی و صدارت.
ـ حفیظ الله امین بحیث معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه.
ـ جگړن محمد اسلم وطنجار بحیث معاون صدراعظم و وزیر مخابرات.
ـ دگروال عبدالقار بحیث وزیر دفاع.
ـ نور احمد نور بحیث وزیر داخله.
ـ دوکتور شاه ولی بحیث وزیر صحت عامه.
ـ صالح محمد زیری بحیث وزیر زراعت و اصلاحات ارضی.
ـ غلام دستگیر پنجشیری بحیث وزیر معارف.
ـ سلطان علی کشتمند بحیث وزیر پلانگذاری.
ـ عبدالکریم میثاق بحیث وزیر مالیه.
ـ محمد حسن بارق شفیعی بحیث وزیر اطلاعات و کلتور.
ـ سلیمان لایق بحیث وزیر رادیو و تلویزیون.
ـ اناهیتا راتب زاد بحیث وزیر امور اجتماعی.
ـ عبدالحکیم شرعی جوزجانی بحیث وزیر عدلیه و لوی څارنوال.
ـ محمد اسمعیل دانش بحیث وزیر معادن و صنایع.
ـ نظام الدین تهذیب بحیث وزیر سرحدات و قبایل.
ـ محمد منصور هاشمی بحیث وزیر آب و برق.

ـ عبدالقدوس غوربندی بحیث وزیر تجارت.
ـ محمود سوما بحیث وزیر تحصیلات عالی.
ـ محمد رفیع بحیث وزیر فواید عامه.»



در نخستین روز های پیروزی قیام ثور اکثریت هموطنان عزیز ما اعم از پیر و جوان، زن و مرد، منسوبین و کارمندان دولت، معلمین و شاگردان مکاتب و لیسه ها، استادان و دانشجویان انستیتوت ها و دانشگاه (پوهنتون) ها، روشنفکران، روحانیون، دهقانان، کارگران و زحمتکشان، اهل کسبه و سایر اقشار جامعه چه در شهر کابل و چه در سایر ولایات کشور با تدویر و برگزاری محافل بزرگداشت، اشتراک در میتنگ ها و مارش ها با نهایت شوق و آرزومندی از آن حمایت و استقبال نمودند.

مگر با تاسف زیاد دیری نگذشته بود که با شتابزدگی و عجله اهداف انقلاب را به مسیر اشتباه بردند و آرزو ها و امید های نیک مردم را به خاک یکسان نمودند و دیگر آن شور و شوق، حمایت و پشتیبانی مردم دیده نمی شد. زیرا از یکطرف به اشخاص کارشناس و اهل خبره، کارمندان مسلکی و سابقه دار، صادق و وطنپرست غیرحزبی بخش های ملکی و نظامی کمتر ارزش قایل شدند و به عوض آنها در پُست ها و مقامات بلند دولتی افراد حزبی کم تجربه و غیرمسلکی را مقرر نمودند از طرف دیگر شورای انقلابی به یکسلسله تحولات شتابزده و ناسنجیده ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دست زد و فرامین غیرعملی و عاقبت نیاندیشانه را یکی پی دیگر بدون درنظرداشت سنن و عنعنه اتباع کشور صادر کرد که یکی از آنها فرمان شماره ۸ در مورد اجرای اصلاحات ارضی بود.

با تاسف آنعده از مامورین و کارمندان دولت که تطبیق فرمان شماره ۸ و اصلاحات ارضی را به عهده داشتند با رویه و برخورد خیلی زشت و خشونت آمیز از یکطرف زمین های مالکین سابق را بدون پرداخت قیمت، ضبط و به افراد و اشخاص بی زمین توزیع می کردند از طرف دیگر در برابر اهالی روستا ها و قریه جات با توهین و تحقیر فراوان به آنها دشنام می گفتند و «مرگ به شما فیودالان و مرگ به شما مرتجعان» شعار می دادند که هم احساسات و نارضایتی خود آنها و هم مردم محل را بر می انگیختند.

در اصل حزب دموکراتیک خلق افغانستان از دو جناح "خلق و پرچم" تشکیل گردیده بود که در زمان قیام ثور از وحدت دوباره این دو

جناح هنوز یکسال سپری نشده بود و این وحدت از بالا تا پایین بصورت عمیق تامین نیافته بود.
حفیظ الله امین چون در بین نظامیان جناح خلق نفوذ کامل داشت و پیروزی قیام نیز بواسطه نظامیان آن جناح صورت گرفته بود، بناً خودرا قهرمان میدان نبرد می پنداشت و در برابر پرچمی ها برخورد خیلی تنگ نظرانه و عقده مندانه داشت که این شیوه بزود ترین فرصت تمام فضای (جناح خلق) حزب را فرا گرفت.
هنوز چند ماهی از پیروزی قیام ثور نگذشته بود که حفیظ الله امین با پلان های شومی که از گذشته ها در سر داشت برای مساعد ساختن زمینه برای کسب قدرت هرچه بیشترتر با چال و فریب و نیرنگ و راه اندازی یکسلسله دسایس و توطئه ها، افتراهات و تهمت های بی بنیاد، رهبری جناح خلق در راس نورمحمد تره کی را تشویق کرد تا یکتعداد از رهبران برجسته جناح پرچم را در قدم اول از کنار خود، حزب و دولت و رژیم دور و هرکدام را منحیث سفیر به کشور های مختلف اعزام و وادار به ترک کشور نماید. پس از مدتی بازهم با راه اندازی دسیسه و توطئه ی جدید و پلان شده بتاریخ ۲۶ اسد سال ۱۳۵۷ طی اعلامیه ای خبر زندانی شدن عبدالقادر، سلطانعلی کشتمند، محمد رفیع، جنرال شاهپور احمدزی و میرعلی اکبر رییس شفاخانه جمهوریت را به جرم توطئه ضد دولتی از طریق رادیو و تلویزیون پخش نمودند که هدف شان جز از میان برداشتن رقبای سیاسی چیزی دیگری نبود. به تعقیب آن در ابتدا سفرای اعزام شده بخارج از کشور را از وظایف شان برکنار و به تعقیب آن عده ی زیادی از ورزیده ترین و شایسته ترین کادرها و فعالین بخش ملکی و نظامی جناح پرچم ح.د.خ.ا را که از جمله رقبا و دشمنان اصلی خود می دانست تا که توانست از وظایف حزبی و دولتی سبکدوش کرد، تعداد زیادی از آنها را توقیف و زندانی ساخت و مورد تحقیقات وحشیانه و شکنجه های بیرحمانه و طاقت فرسا قرار داد که در نهایت در حدود دوهزار نفر از بهترین کادر ها و فعالین بیگناه جناح پرچم ح.د.خ.ا را بطور ظالمانه و بی رحمانه به شهادت رسانید و در پولیگون ها تیر باران کرد و متباقی آنها را تا زمان پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب

ثور و اعلام عفو عمومی زندانیان سیاسی، با بستن ولچک و زولانه در زندان های مخوف در اسارت نگهداشت.
من شخصاً شاهد صحنه بودم باوجودیکه از آغاز شب هفت ثور در استقامت کاری ام فعالیت های خستگی ناپذیر را ایفا نموده بودم، اما بزود ترین فرصت درک کردم که از من بمثابه افزار کار گرفته شده است. هنوز چندماهی از پیروزی قیام ثور نگذشته بود که روزی توسط رییس ارکان غند تورن مصطفی غرغشت و معاون سیاسی تورن جمعه حکمت جو به قرارگاه غند ۵۲ احضار و بدون موجب برای مدت ۱۳ روز به داخل یک اتاق محبوس و کوته قفلی گردیدم.
شب ۲۶ اسد ۱۳۵۷ درست موقعی که خبر مربوط به دستگیری و زندانی شدن یکتعداد از رهبران و نخبگان جناح پرچم حزب از طریق رادیو و تلویزیون پخش و نشر می گردید، برای اذیت و شکنجه روحی هرچه بیشتر مرا جهت استماع آن خبر دلخراش موقتاً از اتاق بیرون کشیدند. پس از آن بخوبی درک کردم که من نیز بجرم پرچمی بودن به چنین سرنوشت دچار شده ام. بعد از مدتی بخاطریکه به طور مداوم زیر نظر و کنترول آنها قرار داشته باشم مرا به کورس عالی افسران اعزام کردند تا اینکه بالاخره راهی زندان پلچرخی گردیدم و مدت یازده ماه را بدون کدام جرم و جنایت فقط بخاطر پرچمی بودنم در آنجا سپری کردم.
(در مورد چگونگی زندان در یک بحث جداگانه مفصلاً توضیح خواهم داد).
با تاسف فراوان حزب را به بیراهه بُردند و در یک عمل ناسنجیده با برخورد ناسالم با افراد جامعه و به تمسخر گرفتن عقاید و باور های آنها، بلافاصله نه تنها طرح حذف تمام مخالفین سیاسی و آنهایی را که متهم به مخالفت با رژیم و اصلاحات عجولانه اش بودند را روی دست گرفتند بلکه مامورین و کارمندان ملکی و نظامی دولتی سابق، رهبران اجتماعی و گروه های مذهبی و هزاران انسان معصوم و بیگناه دیگر منجمله متنفذین و بزرگان قوم، معلمین مکاتب و استادان دانشگاه و پوهنتون، دانشمندان، روشنفکران، آموزش دیدگان کشور های غربی، مالکان زمین و سایر اقشار مظنون جامعه را هدف قرار

دادند و از طریق ادارات بدنام اگسا و کام با بیرحمی و ستمگری به دستگیری های گسترده، توقیف ها و به زندان افگندن های سرتاسری در تمام شهر ها و ولایات کشور پرداختند، هزاران هموطن بیگناه ما را بی دلیل و بی موجب به جرم های مختلف پس از شکنجه های بیرحمانه و بد رفتاری های غیرانسانی، بدون محکمه و بدون دسترسی به عدالت در کشتارگاه ها و پولیگون ها در تاریکی های شب مظلومانه تیرباران کردند و به قتل رسانیدند و تعداد زیادی دیگر را به زنجیر و زولانه بستند و در محابس و زندان های مخوف و نهایت دهشت آور افگندند. شخص حفیظ الله امین منحیث یک قوه محرکه در پشت پرده در راس تمامی این اقدامات خشونت آمیز برای سرکوبی مخالفین قرار داشت. چون رژیم وقت به کجراهه رفته بود و در مراحل گوناگون فعالیت های خود یکی پی دیگر مرتکب اشتباهات، لغزش ها، زیاده روی ها، خشونت ها و خطا های بزرگ سیاسی گردیده بود بالاخره این همه شیوه ها و رفتار های ظالمانه باعث نارضایتی های روز افزون مردم گردید و مورد نکوهش، اعتراضات و مخالفت های جدی عده ای زیادی از افراد جامعه ما قرار گرفت که متاسفانه همه چیز را برباد دادند.

تعداد کثیری از قشر تحصیل کرده وطن شامل دانشمندان، منسوبین و کارمندان دولت، استادان و سایر هموطنان ما که توانایی اقتصادی داشتند از ترس زندانی شدن و به قتل رسیدن مجبور به فرار و ترک وطن و راهی پاکستان، ایران و حتی کشور های اروپایی، امریکا و سایر کشور ها گردیدند. بدتر از همه از یکطرف زمینه آن را مساعد ساختند که برخی از مردم دست به مقاومت و قیام های مسلحانه بزنند و از طرفی دیگر نه تنها تعداد زیادی از هموطنان ما را در مخالفت با حزب و دولت و رژیم وقت قرار دادند بلکه تحت جلب و جذب رهبران و احزاب اسلامی که حتی در زمان رژیم سردار داود به پاکستان فرار نموده بودند و باند گروپ های نو تاسیس آنها که بعد ها بنام اشرار و عناصر ضد انقلاب یاد می شدند و ادارات استخباراتی یکسلسله کشور هایی که در مخالفت با رژیم بودند، قرار بدهد که در نتیجه جرقه هایی بنام مقاومت در اطراف شهر ها و ولایات کشور روشن شد، وضعیت روز

بروز بغرنج گردید و فعالیت های تخریبی آنها بصورت آشکارا آغاز گردید و از جانبی هم یکتعداد از کشور های غربی در راس ایالات متحده امریکا که از گذشته ها منتظر چنین فرصت و بهانه ای بود، پلان ایجاد و تقویت گروپ های تبهکار اسلامی!!! را زیر نام جهاد اسلامی!!! و اینکه گویا اسلام در خطر است در پاکستان روی دست گرفت که بالاخره سازمان جاسوسی امریکا سی آی ای وارد منطقه شد و در همکاری با سازمان امنیت و اطلاعات داخلی پاکستان آی اس آی به تقویت، تربیه و تجهیز تروریست ها اقدام نمود که آنها با استفاده از فرصت و پول هایی که کشور عربستان سعودی در اختیار شان قرار داده بود احزاب و گروه های اسلامی!!! و تنظیم های هفتگانه و هشتگانه جهادی مستقر در پاکستان و ایران را تاسیس کردند.
این جنایتکاران پس از آمادگی ها و سپری نمودن دوره های مختلف آموزش نظامی و فعالیت های تروریستی از طریق راه های غیرقانونی وارد کشور ما گردیده و در طول سالهای رژیم ج.د.ا نه تنها بشکل حملات چریکی در مقابل دولت و قوای مسلح کشور می رزمیدند بلکه با راه اندازی یکسلسله بمب گذاری ها، انفجارات و راکت پراگنی ها بالای موسسات و ادارات مختلف ملکی و نظامی دولت منجمله مکاتب، شفاخانه ها، بند های تولید برق، پل ها و پلچک ها و سایر تاسیسات دولتی، و همچنان حریق نمودن کاروان های وسایط و عراده جات ملکی و نظامی و چور و چپاول اموال و اجناس تجارتی تاجران ملی، در شاهراه های کشور دست به جنایات نابخشودنی می زدند. علاوه برآن معلمین و شاگردان مکاتب، استادان و محصلین دانشگاه و انستیتوت ها، سربازان و افسران، مامورین و کارمندان دولت، اعضای ح.د.خ.ا و سایر افراد بیگناه ملکی را به جرم رابطه با حزب و دولت در شاهراه ها و مناطق مسکونی دور دست ترور می کردند، عده ای را برای تبادل اسرا گروگان می گرفتند و تعدای را هم گرفتار می کردند که از جمله عده ای را جابجا بیرحمانه بقتل می رساندند و باقی آن را هم پس از شکنجه های ظالمانه و ناجوانمردانه و توهین و تحقیر و برخورد های غیرانسانی و بازجویی ها و تحقیقات فراوان، بطور فجیعانه به قتل می رساندند و کسانی را هم در دشت ها،

مناطق دور دست و ساحات تحت تسلط و کنترول خود می بردند و یا هم به آنطرف مرز به داخل پاکستان انتقال می دادند که در زمان اسارت آنها را تحت شکنجه های گوناگون و کار های شاقه و اجباری طاقت فرسا قرار می دادند.
در نتیجه روز بروز نا امنی ها در سرتاسر کشور افزایش یافت و فعالیت های تخریبکارانه و جنایتکارانه باند ها و تنظیم های جهادیان!!! در اکثر شهر ها، ولایات و شاهراه های مختلف کشور حتی تا زمان سقوط رژیم دوکتور نجیب الله ادامه داشت.
حفیظ الله امین پس از آنکه در اکثریت پُست ها و مقامات کلیدی بخش های ملکی و نظامی افراد و اشخاص مورد اعتماد خود را توظیف و جابجا نموده بود، آتش خود خواهی و قدرت طلبی بیشتر از پیش در وجودش زبانه می کشید، چنانچه دیری نگذشت که بخاطر غصب قدرت حزبی و دولتی که از گذشته ها در سر داشت، رهبر محبوب خودرا که قبلاً با ریا و فریبکاری او را ستاره ای شرق و پدر معنوی اش و همچنان حزب و تره کی را جسم و روح می دانست با منتهای نامردی به غیرانسانی ترین، فجیعانه ترین و بی رحمانه ترین شکل ممکن بوسیله ای باند تبهکارش به قتل رسانید و خودش به عوض او بر مسند قدرت و زمام داری نسشت و پس از احراز مقام های اول در حزب و دولت (منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، ریاست شورای انقلابی و مقام «لومړی وزیر» صدراعظم)، با فریبکاری برای جلب اعتماد مردم، شعار دروغین «مصونیت، قانونیت وعدالت» سر می داد. او نه تنها خود و امینی ها را برائت می داد بلکه طوری وانمود می کرد که گویا مسبب همه کجروی ها، فشار های سیاسی بر مردم و ایجاد فضای ترور و اختناق و قتل و کشتار هموطنان مظلوم، بیگناه و بیدفاع ما که از آغاز قیام ثور تا آنزمان صورت گرفته بود فقط و فقط، رهبری قبلی و یگانه استادش نورمحمد تره کی و طرفدارانش بوده است.
خوشبختانه بعد از مدت تقریباً چهار ماه بنابر دلایل ناشی از انحراف وی از مشی اصولی حزب و دولت بتاریخ ششم جدی سال ۱۳۵۸ قدرت وی سرنگون گردید.

با پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور اوضاع و فضای سیاسی کشور بکلی تغییر کرد. اکثریت هموطنان عزیزما تحول ششم جدی ۱۳۵۸ را بمثابه روز نجات مردم و کشور می پنداشتند و بدان اهمیت و ارزش فراوانی قایل بودند.
ببرک کارمل طی بیانیه مبسوطی سرنگونی امین و رهایی هموطنان عزیز ما را از شر امین سفاک و باند تبهکار اش، به همه شهروندان افغانستان تبریک و تهنیت گفتند و وحدت درون حزبی اعضای حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان را شرط موفقیت در پیکار، مبارزه و ساختمان جامعه ای نوین دانستند. واهمه و ترسی که یک تعداد از رفقای دوره قبلی را فرا گرفته بود، با اعلان تساوی حقوق دوباره مرفوع گردید.
بیانیه تاریخی و آزادی بخش رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رییس شورای انقلابی دولت ج.د.ا در سرتاسر کشور از سوی هموطنان رنجدیده و ستمدیده ما از طبقات و اقشار مختلف جامعه و از طرف اقوام و ملیت های باهم برادر و باهم برابر کشور بخصوص کسانیکه در دوران رژیم گذشته و دوره حاکمیت حفیظ الله امین، روزگار نهایت سخت و دشواری را گذشتانده، مورد اذیت و آزار قرار گرفته و تعدادی از عزیزان خانواده های شان زندانی و یا آنها را برای همیش از دست داده بودند، با شور و شعف فراوان مورد استقبال گرم قرار گرفت و حمایت و پشتیبانی همه جانبه شان را از نخستین اقدامات، اهداف و برنامه های حزب و دولت و فرمان عفو عمومی و رهایی هزاران تن از زندانیان سیاسی در سراسر کشور، اعلام نمودند.
چنانچه در اولین فرصت تمامی هموطنان بیگناه و حتی با گناه را که به هزاران نفر می رسیدند و تا آن لحظه در قید و بند زندان ها قرار داشتند، منحیث یکی از موضوعات خیلی عاجل، مهم و ضروری روی دست گرفته و طی فرمان فوق العاده عفو عمومی تمامی زندانیان سیاسی در سرتاسر کشور اعلان گردید.
فردای آنروز برای یاد بود از شهدا و قربانیان در سرتاسر کشور از طرف دولت عزای عمومی اعلان و با اشتراک تمامی هموطنان

عزیز ما در تمام مساجد و تکیه خانه های کشور مجالس فاتحه خوانی برگزار گردید.
با فرمان عفو دروازه بزرگ زندان مخوف پلچرخی نیز بر روی تمام زندانیان سیاسی باز شد و بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از زندانیان اعم از اعضای حزب و غیر حزبی ها که از دم تیغ سفاکان خونخوار امین نجات یافته بودند و در ترکیب آنان حتی سران و اعضای احزاب جهادی نیز شامل بودند از زندان پلچرخی رها گردیدند و به خانواده های خویش پیوستند.
از اینکه من از طریق غند ۵۲ زندانی شده بودم، بعد از رهایی از زندان دوباره به آن غند مراجعه کردم. معلوم شد که چند ماه قبل به اساس هدایت وزیر دفاع اسلم وطنجار از رتبه جگتورنی به تقاعد سوق گردیده و از بست غند منفک شده بودم. با مراجعه به پیژنتون تقاعدم رفع گردید. تعداد زیادی از افسران که تازه از زندان رها شده بودند تا زمان تعیین بست، در وزارت دفاع و ریاست امور سیاسی تجمع کرده بودند که طی همین مدت در صورت ضرورت از آنها در وظایف عاجل استحصال وظیفه صورت می گرفت.
در این ارتباط خاطره ای بیاد دارم که در اینجا بطور خلاصه به توضیح آن می پردازم:
قبل از تقرر دوباره ام به غند ۵۲ مخابره یکی از روز ها جنرال گل آقا خان که جدیداً بحیث رییس عمومی امور سیاسی اردو توظیف و مقرر شده بودند، من و محمد حنیف خان را در ترکیب یک هیئت که از بخش خارندوی نیز نماینده ای در آن شامل بود، توظیف نمودند تا از غند ۵۲، شفاخانه چهار صد بستر اردو، تونل های بند برق نغلو و دیپو های سلاح های متروکه واقع در دامنه تپه مرنجان که به اساس راپور های کشفی در دوران قبل از ششم جدی، در محلات مذکور زندان های مخفی و کشتارگاه هایی وجود داشته است، بازدید و بررسی نموده، گزارش تهیه نمائیم.
ما در روز اول از شفاخانه چهارصد بستر دیدن نمودیم. در تهکاوی این ساختمان اتاق های وسیع و متعددی وجود داشت که هرکدام به یکدیگر ارتباط داشتند و خیلی سرد و تاریک بودند. نل های مرکز

گرمی نیز از قسمت سقف این اتاق ها عبور داده شده بود. در داخل این تهکاوی ها هیچ انسانی بشکل زنده و یا جسد وجود نداشت. اما آثار خون و علایم متعددی از شکنجه ها بصورت واضح هویدا و نمایان بود. چنانچه نل های مرکز گرمی که از قسمت سقف اتاق های تهکاوی عبور داده شده بود، همه خون آلود به نظر می رسید که بدون شک انسان هایی در آنجا آویزان شده بودند. در تعدادی از دیوار ها نوشته هایی به چشم می خورد که محبوسین توانسته بودند تا نام های خود را بنویسند ویا یادگاری بجا بگذارند. در روی دیوار یکی از همین اتاق ها آثار فیر مرمی و خون به نظر می خورد و با وجودیکه قبلاً سطح اتاق شست و شو گردیده بود اما با آنهم به وضاحت معلوم می شد که در آنجا افرادی تیر باران شده اند.

روز دیگر از تونل های بند نغلو دیدن کردیم. در جناح راست بند، تونل طویل و تاریکی را دیدیم، با استفاده از روشنی چراغ دستی به داخل تونل رفتیم. در آنجا نیز کسی وجود نداشت اما آثار و علایمی به مشاهده می رسید که قبلاً انسان هایی در آنجا وجود داشته اند. وقتی از مؤظفین تونل ها در مورد حقیقت موضوع معلومات خواستیم آنها بطور صریح بیان داشتند که قبلاً تعداد زیادی از محبوسین در اینجا نگهداری می شدند، در روز سقوط حاکمیت حفیظ الله امین آنها را بیرون کشیدند و توسط موتر ها به جای نامعلوم انتقال داده شدند که از سرنوشت آن ها اطلاعی در دست نیست.

همچنان از تپه مرنجان و غند ۵۲ نیز بازدید بعمل آوردیم اما کدام آثاری به مشاهده نرسید. در اخیر گزارش مفصلی را از جریان بازدید و بررسی هیئت از ساحات فوق الذکر تهیه و ترتیب نموده خدمت جنرال گل آقا خان رییس عمومی امور سیاسی اردو تقدیم نمودیم.

روزی جنرال صاحب گل آقا خان پس از توضیح وضعیت غند ۵۲ مخابره و یاد آوری از جنایاتی که از هفتم ثور به بعد در آنجا صورت گرفته بود، برایم گفتند: چون خودت در غند ۵۲ مخابره سابقه کاری داری بناً اگر خودت را بحیث قوماندان غند توظیف و مقرر نماییم موثریت بیشتر خواهی داشت. من ضمن تشکر و سپاسگزاری پیشنهاد نمودم که چون به کار سیاسی علاقه فراوان دارم اگر بحیث معاون

سیاسی مقرر گردم بیشتر موثر خواهم بود. رییس امور سیاسی پیشنهادم را پذیرفتند و همان لحظه مکتوب تقرر و تعیین بستی ام را بحیث معاون سیاسی در غند ۵۲ مخابره صادر و رییس مخابره جنرال خیر محمد خان شیرزی را توظیف نمودند تا مرا منحیث معاون سیاسی به تمام منسوبین غند معرفی نماید.

در زمانیکه من بصفت معاون سیاسی غند ۵۲ مقرر گردیدم دگروال شیخ محمد خان بحیث قوماندان غند ایفای وظیفه می کرد. چون در موجودیت او من راهی زندان گردیده بودم بناً با هم دیگر، روابط سرد داشتیم و در ابتدا روی مسایل جناحی حزبی در بین ما یکسلسله اختلافات سلیقوی جدی وجود داشت. زیرا هنوز هم تعداد زیادی از طرفداران حفیظ الله امین در این غند حضور داشتند و از صلاحیت و امتیازات فوق العاده ای برخوردار بودند.

من با سعی و تلاش خستگی ناپذیر تقریباً مدت یکسال در برابر این نوع پرابلم ها دست و پنجه نرم کردم تا اینکه بالاخره از اثر کار سیاسی موثر و تطبیق اصولیت بالای این همه مشکلات فایق آمدم و موفق گردیدم که غند ۵۲ مخابره در بین تمام قطعات اردو موقف برازنده ای را منحیث قطعه ممتاز کسب نماید.

غند ۵۲ علاوه بر وظایف اصلی اش در وظایف امنیتی سهم فعال می گرفت، با اجرای گزمه های شبانه در ساحات قلعه زمانخان، ده خدایداد، هوتخیل و قسمتی از مکروریان ها در حفظ امنیت سهم فعال داشت که این امر در شرایط آنوقت از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود.

در اینجا یکی از خاطره های دیگر را بطور مثال یاد آور می شوم:
در یکی از شب ها که گروپ سه نفری گزمه سوار در موتر، تحت اداره یکنفر افسر در منطقه هوتخیل به داخل سرک عمومی در حال حرکت بود، با کمین دشمن مواجه گردیده و مورد اصابت راکت قرار گرفته بودند که در نتیجه یکنفر شهید و دو نفر دیگر زخمی گردیده بودند.

من و قوماندان غند شیخ محمد خان در داخل غند بودیم که حوالی ساعت یک بجه شب توسط دستگاه بیسیم از موضوع اطلاع حاصل

کردیم. بعد از شنیدن این خبر ناگوار باهم فکر کردیم که چه باید کرد؟
من پیشنهاد کردم که باید همین حالا قریه هوتخیل را محاصره نماییم و هرچه زودتر تلاشی صورت گیرد. قوماندان غند به این پیشنهاد موافقت نکرد امامن کمی جدی شدم و به تصمیم خود پا فشاری نمودم. مکتب خورد ضابطان که تعداد مجموعی آنها به ۴۰۰ نفر می رسید و همه‌ی شان عضویت سازمان دموکراتیک جوانان را نیز داشتند، مربوط همین غند بودند و همیشه از آنها در وظایف امنیتی کار گرفته می شد.
بناً آمر نوکریوال را احضار کردم و هدایت دادم که در قدم اول بصورت عاجل تمام متعلمین مکتب خورد ضابطان را آماده بسازد و به تعقیب آن هرچه زودتر وسایط نقلیه را آماده کند تا تصمیم محاصره و تلاشی منطقه هوتخیل را عملی نماییم.
بالاخره انتقال آغاز گردید و به تمام افسران هدایت دادم تا در اطراف قریه هوتخیل پرسونل را به فاصله های چشم دید جابجا نمایند که مانع خروج و دخول افراد گردند.
همزمان خواستم که شخص وزیر دفاع را که در آنوقت جنرال محمد رفیع بود از موضوع محاصره و تلاشی ساحه هوتخیل باخبر بسازم و کسب اجازه نمایم. بناً به شماره تیلفون مخصوص وزیر دفاع زنگ زدم، از موضوع برایش اطلاع دادم و در مورد تصمیم و قرار خود طالب هدایت شدم.
وزیر دفاع بعد از یک مکث کوتاه، شماره تیلفون دوکتور نجیب الله رییس عمومی امنیت دولتی را برایم داد و گفت: در ارتباط به تلاشی همرایش صحبت کن تا در این مورد با شما همکاری نمایند.
برای دوکتور نجیب الله زنگ زدم و بعد از آنکه خود را معرفی نمودم موضوع محاصره و تلاشی ساحه هوتخیل را برایش توضیح دادم. او بعد از بیست دقیقه اطلاع داد که پنج نفر از کارمندان آن ریاست را جهت همکاری در قسمت تلاشی وظیفه داده است.
همینکه پنج نفر از کارمندان ریاست عمومی امنیت دولتی به محل ما رسیدند، به تلاشی آغاز نمودیم که الی ساعت چهار بجه بعد از

ظهر ادامه داشت. در اخیر یکتعداد از افراد مشکوک و هم متنفذین و مو سفیدان قریه هوتخیل را به داخل غند بردیم. من ضمن صحبت همه جانبه از عواقب خطرناک جنایتی که در منطقه آنها رخ داده بود هوشدار و اخطار دادم.

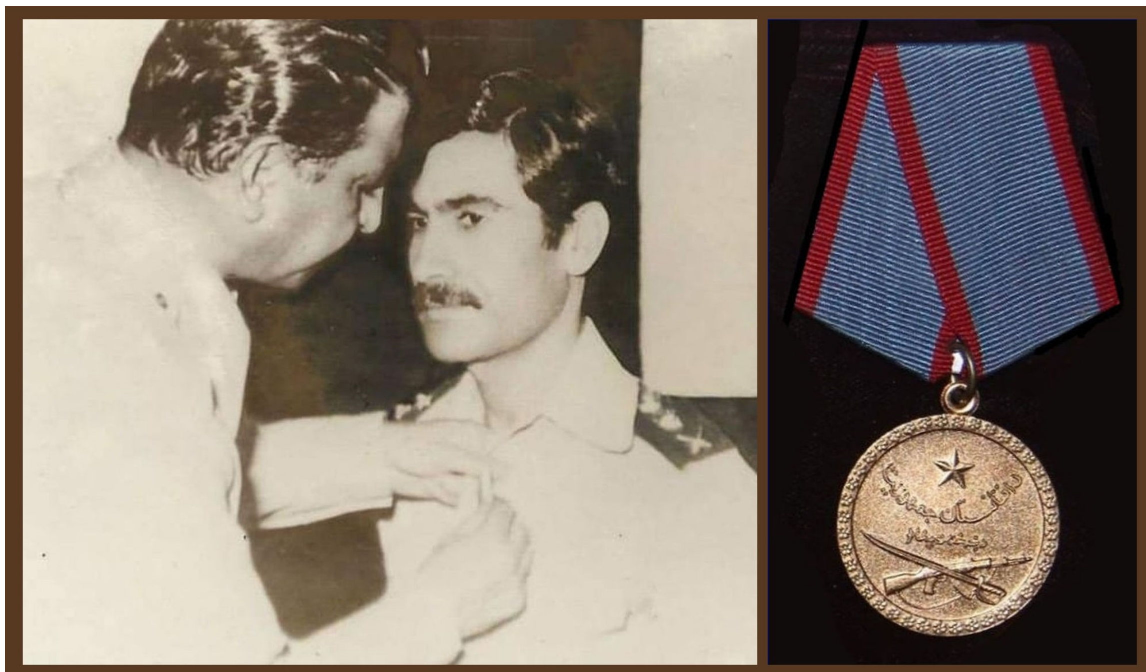
همه موسفیدان و متنفذین این قریه به نمایندگی از اهالی قریه بصورت تحریری با ثبت امضاء و نشان شصت تعهد سپردند که بطور داوطلبانه در جهت تامین امنیت قریه سهم می گیرند و ضمانت کردند که در آینده چنین حادثه ای تکرار نخواهد شد. خوشبختانه اجراات متذکره تاثیر فوق العاده خوبی در وضعیت امنیتی آن منطقه ایجاد نموده بود.

خوشبختانه غند ۵۲ مخابره در عرصه کار های سیاسی در بین سایر قطعات پیشگام و از شهرت خوبی بر خوردار گردیده بود که در اینجا یکی از فعالیت های آن غند را بطور مثال یاد آور می شوم:

من جهت تدریس هرچه بهترتر، برنامه عمل ح.د.خ.ا را بشکل گرافیک ترسیم نموده بودم که از آن بصورت خیلی ساده و آسان در آموزش استفاده شده می توانست. این طرح گرافیک از جانب ریاست تبلیغ و ترویج منظور و مورد تائید قرار گرفت و آنرا یک ابتکار فوق العاده تلقی نموده هدایت دادند تا آنرا از طریق مطبعه اردو به تیراژ زیاد چاپ نماییم تا در دسترس سایر قطعات نیز قرار گیرد.

فعالیت های موفقانه ی غند ۵۲ مخابره از جانب مقامات رهبری نتیجه ی کار های پر ثمر سیاسی پنداشته می شد و مورد تائید قرار داشت. چنانچه فیلسوف و دانشمند بنام علی یف که در ریاست تبلیغ و ترویج ریاست عمومی امور سیاسی اردو به صفت مشاور همکاری داشت، خاطراتش از کار سیاسی در اردوی افغانستان را بشکل کتاب در رشته ی تحریر درآورده بود که در آن بخشی از کار های سیاسی من در غند ۵۲ مخابره را تذکر داده و با نصب فوتویم برجسته ساخته بود.

همچنان همکاری های متقابله ما در عرصه کار سیاسی با اهالی در ساحه مکروریان ها و نواحی مربوطه در عرصه تدابیر امنیتی بطور دوامدار و منظم پیشبرده می شد.



عملی نمودن تدابیر موثر همیشه موجب رضایتمندی مقامات وزارت دفاع و رهبری حزب و دولت ج.د.ا قرار داشت. از آنجمله یکی از بزرگترین افتخارات زندگی ام اینست که در جمله افسران ممتاز به اخذ مدال خدمت خوب «ښه خدمت» نایل گردیدم و توسط شخص محترم ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رییس شورای انقلابی ج.د.ا به سینه ام تعلیق گردیده است.

نویسنده: تورنجنرال مبارک شاه محسنی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

منبع: کتاب اردو و سیاست اثر زنده یاد سترجنرال محمد نبی عظیمی

# د شهید تورن جنرال میر غوث الدین خان ژوند لیک

اروابناد تورن جنرال میر غوث الدین د کرنیل سعد الدین خان زوی، په ۱۳۲۳ هجری شمسی کال د پکتیا ولایت د سید کرم ولسوالی په یوه دینداره کورنی کې دې نړۍ ته سترګې وغړولې. لومړنۍ زده کړې یې په ګردېز کې تر سره او په ۱۳۳۴ هجری شمسی کال کې حربي ښوونځي کې شامل شو. په کال ۱۳۴۳ هجری شمسی کې یې نوموړی ښوونځی پای ته ورساوه. د نوموړي ښوونځي له فراغت وروسته، په کال ۱۳۴۴ هجری شمسی کې د لوړو زده کړو لپاره، د هوابازۍ په څانګه، کې شوروي اتحاد ته واستول شو. په هغه اکاډمي کې چې ښاغلي میر غوث الدین لوړې زده کړې کولې، د ده نوم د ډېرو ښو او لوړو وړتیاوو لرونکو زده کړه یالانو په کتار کې وو. هغه په ۱۳۴۸ هجری شمسی کال کې خپلې زده کړې په نوموړې اکاډمۍ کې پای ته ورسولې او هېواد ته راستون شو. له راستنېدو سره سم د هېواد په هوایي ځواکونو کې د «مېک» جنګي الوتکو د پیلوټ په توګه وګمارل شو. ښاغلي میر غوث الدین په هندوستان او چکوسلواکیا کې، د هوابازۍ په برخه کې نورې لوړې زده کړې هم کړي دي.
ښاغلي میر غوث الدین د ۱۳۵۷ هجری شمسی کال د ثور په انقلاب کې فعال ګډون او په بري کې یې پرېکنده رول درلود. د ثور د انقلاب له بري سره سم د هېواد د هوایي ځواکونو د لوی بولندوی په

توګه وټاکل شو. له ۱۳۵۷ هجری شمسی کال څخه تر ۱۳۶۱ هجری شمسی کال پورې د نومورو ځواکونو لوی بولندوی وو. په دغو کلونو کې د هېواد هوايي ځواک هم د مسلکي پرسونل او هم د تخنيک له امله ډېر ځواکمن شـو. د هېـواد د هـوايي ځـواک په تاريخ کې د لومړي ځل لپاره ګڼ شمېر هوابازان، تخنيکران او نور مسلکی کسان وروزل شول.



ښاغلی مير غوث الدين له ۱۳۶۲ هجری شمسی کال څخه تر ۱۳۶۸ هجری شمسی کال پورې د بلغاريا په هېواد کې د افغانستان د نظامي اتشې په توګه هم دنده تر سره کړې ده. په ۱۳۶۹ کال کې د جنرالی

رتبې ته لوړ او د هېواد د دفاع وزارت د تفتیش په ریاست کې د رئیس ارکان په توګه وګمارل شو. ښاغلی څه موده د افغانستان د باختر ملکي هوايي شرکت د رئیس په توګه هم پاتې شوی دی.
ښاغلی میر غوث الدین د ۱۳۷۲ هجری شمسی کال له اوښتون یا د جهادي تنظیمونو د واکمنۍ له ټینګېدو وروسته په کور کښېناست. د دغو تنظیمونو د واکمنۍ په لړ کې یې ډېر کړاوونه وزغمل. د اسلامي جمعیت له خوا دوه ځله زندان ته یووړل شو او له ډېرو تکلیفونو ګاللو وروسته بېرته آزاد شو. په ۱۳۷۵ کال، د طالبانو د لومړي حاکمیت په دوران کې هم ډېر وځورول شو. دوه ځله بندي او دواړه ځله له ډېرو کړاوونو وروسته بېرته آزاد شو. له بده مرغه، دربیم ځل یې چې د لومړي مکروریانو له شلم بلاک څخه له ځان سره یووړ بیایې نه چا مړی ولید او نه ژوندی. په بله وینا، د ۱۳۷۸ کال د تلې د میاشتې له اته ویشتمې څخه تر اوسه پورې د جنرال صاحب هېڅ احوال را نه غی. سره له دې چې کورنۍ او خواخوږو یې د وخت د ډېرو چارواکو دروازې وټکولې، خو دغو ظالمانو د هغه په هکله هېڅ معلومات ورنه کړل او نه یې جنازه کورنۍ ته وروسپارله. واکمنو جاهلانو خو د ښاغلي میرغوث الدین پیلوټ په پټ شهادت خپل کرغېړن مخونه نور هم تورکړل، خو په دې باندې نه پوهېدل چې د خلکو له خوا منل شوي اتلان هېڅکله نه مري او د خلکو په زړونو کې تل ژوندي پاتې کېږي.
تورن جنرال میر غوث الدین پیلوټ ته، د هغه د شهامت او ړښتینولۍ له امله، د هوايي ځواک اړوندانو د قهرمان لقب ورکړی وو او د خپلې پوهې او زړورتیا له امله، د هیواد په هوايي ځواکونو کې د ګاګارین په نوم مشهور وو. تورن جنرال میر غوث الدین پیلوټ به د افغانستان د هوابازانو په تاریخ کې د یوې تلپاتې، نه هېرېدونکې څېرې او ځلانده ستوري په شان پاتې وي.
روح یې ښاد او یاد یې تل پاتې!

لیکوال: محمد اسمعیل فقیرزی

# سوانح پوهنمل دیپلوم انجنیر تورنجنرال عبدالشفیع خان نوری

به سلسله معرفی چهره های ماندگار و جاویدان قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان اینک یکی دیگری از فرزندان صادق و خدمتگار کشور جناب محترم پوهنمل دیپلوم انجنیر تورنجنرال عبدالشفیع خان نوری مرستیال قول اردوی هوایی افغانستان را به معرفی می گیرم.
محترم عبدالشفیع خان فرزند عبدالمطلب خان در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در یک فامیل روشنفکر در قریه شمسه پور ولسوالی سرخرود ولایت ننگرهار دیده به جهان گشود. دوره ابتدائیه را در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی در مکتب ذکور شمسه پور به درجه عالی به پایان رسانیده و بعداً نظر به شوق و علاقه ی که به مسلک نظامی داشت جهت تعلیمات دوره ثانوی شامل حربی ښوونځی شد که بعد از فراغت به درجه عالی در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی شامل پوهنتون هوایی گردید و بعد از سپری نمودن دوره نظری و عملی، در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی با اخذ دیپلوم لیسانس با درجه عالی (دیر شه) و کسب مدال در رشته انجن و بدن طیارات مافوق صوت از آن دانشگاه فارغ و در غند ۳۶۶ شکاری قوای هوایی قندهار به رتبه دوهم بریدمن بحیث تخنیکر طیاره تقرر یافت و بعد از مدت کوتاهی بحیث سرتخنیکر، آمر گروپ انجن و بدن طیارات و بعداً بحیث معاون انجنیر کندک تعیین و توظیف گردید. در سال ۱۳۶۶ هجری شمسی از طریق رقابت آزاد و سپری نمودن امتحان اختصاصی جهت ادامه تحصیلات عالی

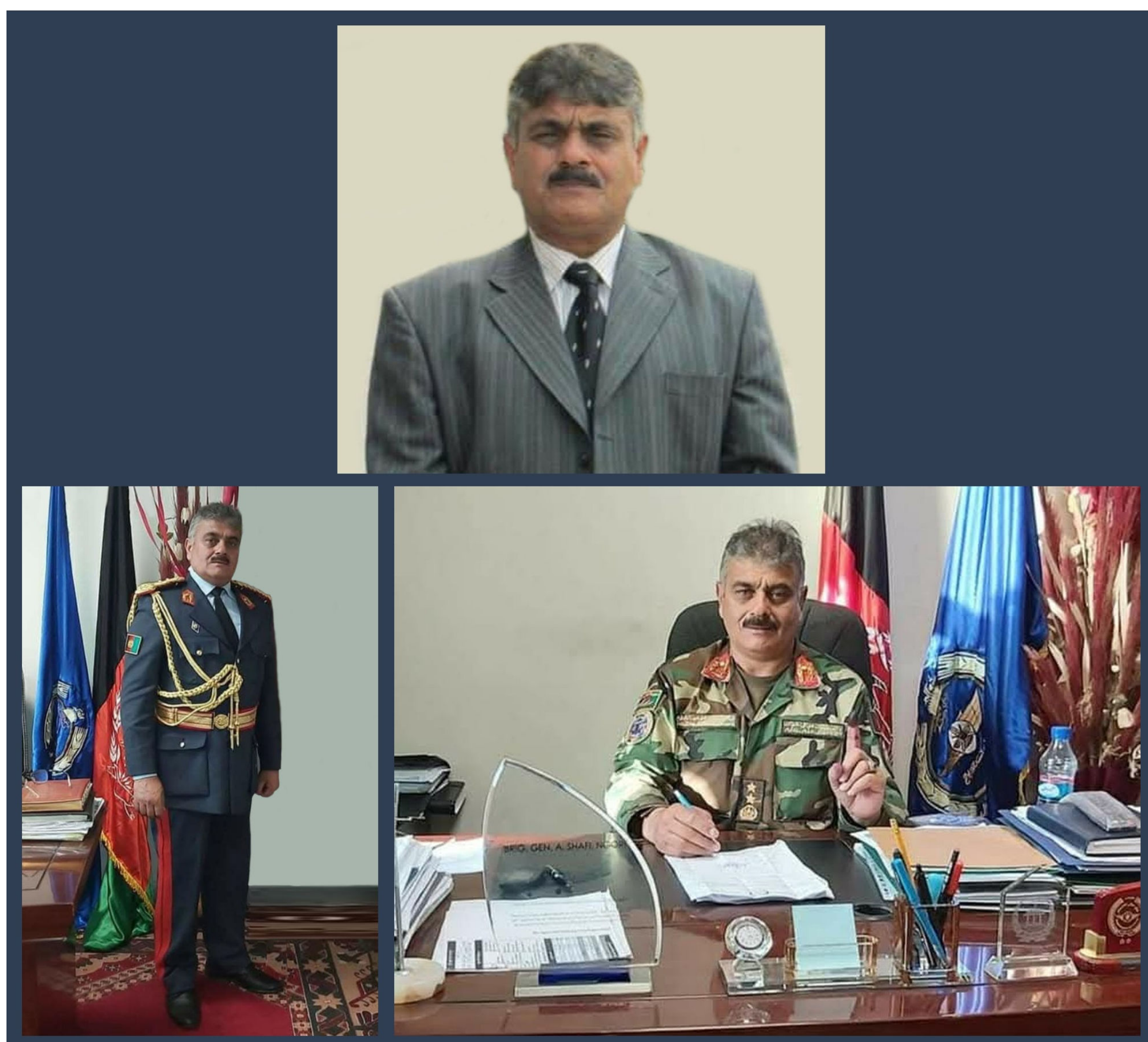
در مقطع ماستری به اکادمی عالی نظامی انجنیری هوایی شهر کیف جمهوری اوکرائین کاندید گردید و از آغاز الی ختم موفقانه ی تحصیل در بین تمام محصلین خارجی منحیث محصل ممتاز درخشید و در سال ۱۹۹۲ میلادی تحصیلات عالی خویش را به سویه ماستر علوم تخنیکی با کسب درجه عالی و اخذ دیپلوم سرخ و مدال به پایان رسانید و پس از برگشت به وطن در سر انجینیری عمومی قوای هوایی افغانستان شامل خدمت شد.

ترفیعات جناب محترم عبدالشفیع خان نوری از شروع خدمت در قوای هوایی افغانستان:

- در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی به رتبه دوهم بریدمن
- در سال ۱۳۶۴ هجری شمسی به رتبه لومړی بریدمن
- در سال ۱۳۶۷ هجری شمسی به رتبه تورن
- در سال ۱۳۶۹ هجری شمسی به رتبه جگتورن
- در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی به رتبه جگړن
- در سال ۱۳۷۵ هجری شمسی به رتبه دگرمن
- در سال ۱۳۸۰ هجری شمسی به رتبه دگروال
- در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی به رتبه برید جنرال
- در سال ۱۳۹۷ هجری شمسی به رتبه تورن جنرال

بعد از مدت زمانی بحیث استاد در پوهنتون هوایی تعیین گردید و بعداً به صفت سرانجینیر غند ۳۶۶ شکاری میدان هوایی قندهار، سرانجنیر عمومی انجن و بدن طیارات و هلیکوپتر ها در سرانجنیری عمومی قوای هوایی و بعد از ریفورم تشکیلاتی قوای هوایی در اردوی ملی بحیث معاون حفظ و مراقبت تخنیک هوایی گروپ اوپراسیون های طیارات و هلیکوپتر های قوای هوایی تقرر حاصل نمود. بعد از ارائه برنامه های کاری و نیازمندی ها در رابطه به ایجاد تشکیلات اداری جداگانه خدمات انجنیری هوایی و کسب رضائیت و موافقه هیئت رهبری قول اردوی هوایی، وزارت دفاع ملی و همکاران بین المللی و دفاع از آن، در سال ۱۳۸۷ هجری شمسی برای اولین مرتبه در تاریخ قوای هوایی افغانستان تشکیلات

قوماندانی گروپ حفظ و مراقبت تخنیک هوایی ایجاد و جایگزین سرانجنیری عمومی قوای هوایی افغانستان شد و بعد از منظوری مقام وزارت دفاع، محترم نوری بحیث اولین قوماندان گروپ حفظ و مراقبت تخنیک هوایی تقرر حاصل نمود که بنابر خدمات صادقانه، زحمت کشی ها و پشت کار شان، قوای هوایی افغانستان دوباره به پاه ایستاده شد و در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی به اساس پیشنهاد قول اردوی هوایی، مقام وزارت دفاع ملی و منظوری رییس جمهور کشور به رتبه برید جنرالی ترفیع نمود.



در سال ۱۳۹۷ هجری شمسی از جمله کاندیدان معاونیت قوماندانی عمومی قول اردو هوایی، بعد از ارائه و دفاع موفقانه از برنامه کاری خود و انترویو های جداگانه با هیئت رهبری وزارت دفاع ملی افغانستان، شورای امنیت ملی کشور و با شخص رییس جمهور

جمهوری اسلامی افغانستان، بحیث مرستیال قوماندانی عمومی قول اردوی هوایی افغانستان در بست تورن جنرالی تقرر حاصل نمود و در ۲۸ اسد سال ۱۳۹۷ هجری شمسی به افتخار روز استرداد استقلال افغانستان به رتبه تورنجنرالی ترفیع نمود.

محترم عبدالشفیع خان نوری در جریان خدمت در کورس های متعدد ارتقای ظرفیت در کشور های ایالات متحده امریکا، هندوستان، امارات متحده عربی، مصر و غیره کشور ها با موفقیت اشتراک نموده و ضمناً جهت اشتراک در کنفرانس ها، سمینار ها و ورکشاپ ها و جلب کمک ها به قوای هوایی با کسب یکسلسله دست آورد ها سفر های متعدد رسمی به کشور های مختلف آسیایی، اروپایی، امریکا و افریقا داشته است.

همچنان در کنار انجام وظیفه تشکیلاتی خویش با داشتن رتبه علمی پوهنمل بحیث استاد همکار در اکادمی نظامی مارشال فهیم وزارت دفاع ملی افغانستان تدریس و تحقیقات علمی می نمود.

قابل یادآوری است در کنار همه مسئولیت های دولتی و تحقیقاتی و علمی از جمله موسسین بنیاد خیریه هوابازان نیز می باشد که به همت یک تعداد کثیر هوابازان خیر ما تشکیل شده است.

محترم عبدالشفیع خان نوری بعد از معامله ننگین مجبور به ترک وطن شد و فعلاً در ایالات متحده آمریکا زندگی می کند. از بارگاه خالق بی نیاز برای شان صحت، سلامتی و موفقیت های مزید در تمام عرصه های زندگی آرزو می دارم. موفق و سرفراز دارین باشند.

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# خاطرات من از زندان پلچرخی
# « حوت ۱۳۵۷ــ جدی ۱۳۵۸»

این خاطرات صرف روایت یک فرد نیست بلکه بازتابی از یک دوره تاریخی پر التهاب است که اثرات آن تا دهه ها بعد بر جامعه افغانستان باقی خواهد ماند.
این داستان خاطرات من صدای درد و ناله هزاران هموطن من است که به بهانه های مختلف زندانی شده بودند و در سکوت و تاریکی و فضای وحشتناک زندان پلچرخی روزگار را گذرانده اند.
من صبح روز شنبه تاریخ ۲۶ ماه حوت سال ۱۳۵۷ هجری شمسی طبق معمول جانب کورس عالی افسران حرکت کردم. بمجردی که از سرویس (بس) افسران پائین شدم یک نفر افسر به اسم خلیل الرحمن نزدیک من آمد و به آهستگی برایم گفت: دیروز روز جمعه اسدالله پیام رئیس مخابره به غند ۵۲ آمده بود و ضمن یک سلسله هدایات امر کرد تا خودت را از خانه دستگیر و به زندان پلچرخی بفرستند. اما بعضی ها نظر دادند که چون امروز جمعه است ممکن وی در خانه نباشد بناً بهتر خواهد بود که فردا صبح از داخل کورس دستگیر و به زندان فرستاده شود.
من به سمت کورس رفتم و لحظه ای که به صنف داخل شدم ساعت درسی آغاز گردید. استاد تورن محمد نبی خان از من تقاضا کرد تا قبل از آغاز درس برای چند دقیقه در مورد اوضاع و وقایع روز صحبت نمایم. اما چون چند لحظه قبل از پلان دستگیری ام اطلاع

یافته بودم و خاطرم خیلی پریشان بود معذرت خواستم. تازه خود استاد به صحبت آغاز کرده بود که در همین اثنا دروازه صنف تک تک شد و یکنفر سرباز پس از داخل شدن به صنف، گفت که جگتورن مبارکشاه خان را به اداره تدریسات خواسته اند. استاد که موضوع را درک و احساس کرده بود، با تاسف و تاثر فراوان بطرف من نگاه معنی داری کرد و گفت برو خدا حافظت!

من کتابچه هایم را جمع کردم و با سرباز یکجا به طرف شعبه تدریسات روان شدم. در مقابل شعبه تدریسات یک عراده موتر جیپ توقف داشت. بمجرد رسیدن به دم دروازه شعبه تدریسات، سعد الله خان مدیر استخبارات غند ۵۲ به من گفت که خودت را رئیس صاحب مخابره به غند خواسته و همرایت صحبت می کند. بعد از آن اشاره کرد که به موتر بنشینم. در داخل موتر علاوه بر سعد الله خان دو نفر سرباز مسلح نیز نشسته بودند. پس از طی مسافتی متوجه شدم که موتر در مسیر راه پلچرخی قرار گرفت.

در طول راه شخص سعد الله خان مدیر استخبارات بخاطر وارد آوردن فشار روحی بیشتر تفنگچه دستی اش را بطرف من گرفته بود. لحظه ای که موتر دم دروازه محبس پلچرخی رسید مدیر استخبارات از موتر پائین شد تا اجازه دخول به محبس را بگیرد. در همین لحظه من متوجه شدم یکی از سربازانی که در داخل موتر بود و مصطفی نام داشت گریه می کند و اشک از چشمانش جاری است. پرسیدم چرا گریه می کنی؟ او با تاثر گفت شما یک صاحب منصب خوب ما بودین مگر حیف که به حق شما ظلم و جفا می شود.

من درحالی که این احساس پاک اش هرگز فراموشم نمی شود او را تسلی دادم و سپاسگزاری نمودم. پس از آن با استفاده از فرصت به بسیار عجله در پارچه کاغذی عنوانی فامیلم نوشتم که «من برای یک مدت کوتاه به زندان پلچرخی خواهم بود پریشان نباشید شاید به زودی رها گردم» و از مصطفی سرباز خواهش کردم که این پرزه خط مرا برای داکتر ظاهر خان سرطبیب غند که همسایه ما بود بدهد تا به فامیلم برساند. او تقاضایم را پذیرفت و با وارخطایی پرزه خط مرا در جیبش پنهان کرد.

سعد الله خان بعد از اخذ اجازه دخول، مرا به نوکریوال قوماندانی محبس پلچرخی تسلیم نمود.
به تعقیب آن سربازی بنام سید آقا قرار هدایت نوکریوال قوماندانی محبس مرا به تحویلخانه برد و پس از آنکه لباس های افسری ام را تحویل گرفت برایم لباس های محبس را که رنگ خاکستری داشت با یک تخته فرش شطرنجی خورد که تقریباً یک متر طول داشت تسلیم داد و در اخیر تا اتاق تعیین شده که در منزل دوم بلاک دوم قرار داشت مرا همراهی کرد.
محبس پلچرخی از چهار بلاک (اول، دوم، سوم و چهارم) تشکیل گردیده بود که هرکدام در محوطه جداگانه قرار داشت و دارای دیوار های بلند سنگی و دروازه های پنجره دار آهنین جداگانه بود.
سرباز سید آقا با کلید دست داشته اش قفل دروازه آهنین اتاق را باز کرد و من داخل شدم. اتاق کلانی بود و محبوسین که تعداد مجموعی شان در حدود صد نفر بود در رسته ها و قطار های جداگانه بعضی در حال دراز کشیده و بعضی هم بشکل نشسته دیده می شدند. به مجردی که من به اتاق داخل شدم همه بطرف من نگاه می کردند. قبل از آنکه برای خود جایی بیابم، لحظه ای با نگاه تاثرآمیز به تمام اتاق و محبوسین نظر انداختم. چهره های اکثر آنها به نظرم آشنا معلوم می شد. از آن جمله رفیق صدیق برکی، داکتر رحمت الله همدرد و اکبر خان شورماچ استاد حربی بنونځی را دیدم و شناختم.
بعد از آنکه سرباز از اتاق رفت آنها با اشاره چشم مرا به جانب خود خواستند و در نزدیک شان یک جایی برایم تخلیه کردند تا در آنجا شطرنجی ام را هموار کنم.
نسبت تراکم تعداد محبوسین، در اوقات استراحت در حالت شانه به شانه پهلوی همدیگر قرار می گرفتیم. این ازدحام گاهی زیاد و گاهی هم کم می شد زیرا یکتعداد را با خود به کشتارگاه می بردند و روز دیگر به عوض آنها زندانیان جدیدی را می آوردند.
در زمانی که من زندانی شده بودم هوا بسیار سرد بود و با داشتن فقط یک شال کهنه شب ها را به بسیار مشکل سپری می کردم. توشک و بالشت وجود نداشت و من از بوت هایم به عوض بالشت

استفاده می کردم. در اتاقی که من بسر می بردم تعداد زیادی محبوسین از کتگوری ها و کیس های مختلف سیاسی و غیرسیاسی در توقیف قرار داشتند که اکثریت آنها از پرچمی ها اعم از افسران، منسوبین و کارمندان ادارات و گارگران موسسات دولتی، متعلمین و معلمین لیسه ها، محصلین و استادان دانشگاه و تعدادی هم از زندانیان دوره حکومت محمد داود خان تشکیل گردیده بود.



ساختمان اتاق ما به شکلی بود که دو روشندان و پنجره آهنین در بلندی نزدیک به سقف آن قرار داشت. دروازه دخولی از سیخ های فلزی ضخیم ساخته شده بود و با قفل کلان و محکم مسدود گردیده بود. در عقب دروازه اتاق همیشه یک نفر سرباز مسلح در حال پهره می ایستاد و کلید دروازه در اختیار سرباز دیگری قرار داشت که مؤظف باز کردن و دوباره قفل کردن دروازه بود.
در بلاک ها و اتاق های محبس از نگاه ساختمانی کمبودی های فراوانی دیده می شد. چون هنوز تشناب های داخل ساختمان بلاک های زندان فعال نبود و نیمه کاره باقی مانده بود موقتاً بیت الخلا هایی در خارج از تعمیر زندان اعمار نموده بودند و روزانه صرف دو مرتبه در وقت صبح و شام دروازه اتاق ها را برای مدت محدودی جهت رفع حاجت باز می کردند و پس از بسر رسیدن مدت معینه با اشاره اشپلاق های متواتر و تهدید ها و دواندن های زندانیان به داخل اتاق ها دوباره دروازه ها را قفل می کردند.
در داخل اتاق ها محبوسین از جمله جوانان و کهن سالان به سنین مختلف دیده می شدند. در طول شبانه روز برای اکثر زندانیان بخصوص سالمندان علاوه بر دو وقت تعیین شده نیز ضرورت تشناب عاید می گردید که تحمل آن برایشان نهایت سخت و دشوار بود و یا بعضی اوقات برای بعضی ها دل دردی و سوء هاضمه آنی رخ می داد بناً ناگزیر و ناچار در محوطه کوچکی که در گوشه اتاق بشکل خشت کاری و در اصل برای تشناب اختصاص داشت، در بین پاکت ها و قوطی های خالی شیر رفع حاجت می کردند و از کلکین های بلند به بیرون از اتاق می انداختند.

## غذای زندانیان

هر زندانی در یک شبانه روز صرف یک قرص نان سیلو استحقاق داشت. در قدم نخست نان ها در یک موتر دمترک که توسط آن هرنوع مواد پاک و ناپاک انتقال می یافت، آورده می شد. سپس در صحن بلاک در روی زمین کثیف تخلیه می گردید که از لحاظ صحی غیر قابل تحمل بود و اکثراً باعث بیماری های گوناگون منجمله تکلیف معده می گردید.

سربازان مؤظف نان ها را توسط بوجی ها به داخل اتاق ها انتقال می دادند و بسوی هر زندانی یک قرص نان را پرتاب می کردند. خوردن نان سیلو در صبحانه کمی مشکل بود اما با یک گیلاس شیر پودری که از طرف فامیل های زندانیان تهیه می شد تا اندازه ای مشکل را رفع می کرد. چون آب گرم میسر نبود متاسفانه شیر پودری در آب سرد بصورت درست حل نمی شد.

غذای چاشت و شب که به قروانه عسکری شباهت داشت تحت نظر مؤظفین توزیع می گردید طوری که زندانیان هر اتاق کاسه به دست در صف می ایستادند و هرکدام به نوبت با گرفتن یک چمچه قروانه از مقابل آشپز گذشته به اتاق های خود می رفتند و با نان سیلو صرف می کردند.

زندانیان آفتابه های شانرا از بیلر (بیرل) هائیکه در صحن بلاک ها گذاشته شده بود، پر از آب نموده در کنار بستره های خود نگهداری و از آن برای نوشیدن و شست و شو استفاده می کردند.

نسبت عدم دسترسی به آب آشامیدنی صحی و عدم مراعات حفظ الصحه اکثریت زندانیان به مریضی های گوناگون دچار می گردیدند.

روزی به مریضی شدیدی مبتلا شدم که به داکتر و تداوی عاجل نیاز داشتم. بالاخره پس از تقاضا های مکرر، نفر مؤظف مرا به بخش صحیه بلاک دوم برد که متاسفانه از کیفیت لازم در بخش خدمات صحی برخوردار نبود. درحالیکه از بابت نبود امکانات لازم و عدم رعایت نظافت زمینه وقوع امراض گوناگون مساعد بود.

قبل از رفتن به بخش صحیه برایم گوشزد شد که حرف زدن مجاز نیست و حتی با داکتر نباید صحبت کنم. من ناگزیر مشکل خودرا تا حدودی با اشاره تفهیم کردم. داکتر پس از درک نسبی بیماری و معاینه، تطبیق یک امپول آنتی بیوتیک را تجویز کرد و همان لحظه با رویه و برخورد خیلی زشت و بدون درنظرداشت حفظ الصحه تزریق نمودند که لنگ لنگان به اتاق برگشتم.

شست و شوی بدن برای زندانیان خیلی مشکل بود. تا آنوقت اعمار و ساختمان تشناب ها و حمام ها در زندان پلچرخی نیمه کاره و تکمیل ناشده باقی مانده بود. فقط چند تانک بزرگ آب را از وسط دو نصف

کرده و در میدان صحن زندان گذاشته بودند و ده ها جک آب پلاستیکی در کنار تانک ها قرار داشت که زندانیان در اوقات محدود تعیین شده آنهم در فضای آزاد و مخصوصاً در هوای سرد زمستان، با آن جک ها آب می گرفتند و سر و جان خود را می شستند.
عده ای هم اکثراً در داخل اتاق ها توسط روی پاک مرطوب بدن خودرا پاک و تمیز می کردند.



رویه و برخورد مسوولین محبس با زندانیان خیلی زشت و خشن بود. قوماندان محبس پلچرخی شخصی به اسم تورن سید عبدالله مرد خیلی ظالم و جابر بود. او ناوقت های شب درحالیکه مست و نشه به نظر می رسید به داخل اتاق ها گشت و گذار می کرد و به سراغ

محبوسین می آمد که بمجرد داخل شدنش به اتاق ها باید همه محبوسین در صفوف منظم به پا می ایستادند و جفنگیات و یاوه گویی های احمقانه او را تا آخر گوش می کردند.
او در حالیکه تفنگچه اش را با دست می چرخاند خطاب به محبوسین می گفت در افغانستان فقط دو میلیون خلقی کفایت می کند ما به دیگران ضرورت نداریم هر گاه کسی سر بلند کند جایش همین جا و یا پولیگون است.
در آخر با الفاظ خیلی زشت و رکیک به محبوسین دشنام می داد و پس از لت و کوب چند نفر، از اتاق خارج می شد.
سید آقای سرباز که فرد مورد اعتماد قوماندان محبس بود گاهگاهی غرض کنترول می آمد که با برخورد زشت و نا مناسب اش باعث نا راحتی همه زندانیان می گردید.
زندان پلچرخی فقط یک قتلگاه بود که زندانیان هیچ امیدی به فردای روشن و زنده ماندن خود نداشتند. روزها به کندی می گذشت و شب ها هیچکس خواب آرام نداشت تشویش همه را اذیت می کرد و با ترس و دلهره منتظر باز شدن قفل دروازه های زندان و نام خوانی های بعدی بودند که امشب نوبت بردن و کشتن کی است؟ کی ها را صدا خواهند زد و کی ها را با خود خواهند بُرد؟
نیمه های شب قفل دروازه های اتاق ها با صدای مدهش باز و موظفین زندان با چهره های وحشتناک درحالیکه فرمان مرگ و لیستی در دست داشتند به سراغ زندانیان می آمدند و با کلمات خیلی زشت و رکیک به زندانیان دشنام می دادند که خواب از چشمان همه می پرید. پس از آن با فحش و ناسزا گویی نام زندانیانی را که محکوم به مرگ بودند، می خواندند و با خود به کشتارگاه و پولیگون پلچرخی می بردند و تیرباران و سر به نیست می کردند.
ادامه این شیوه ای وحشیانه و ظالمانه و برخورد زشت و ناپسند قوماندان محبس تورن سید عبدالله و افراد و اشخاص تحت فرمانش خشم محبوسین را بر انگیخت و روزی فردی از بین محبوسین یکی از اتاق های منزل اول بلاک دوم مرگ را به خودش قبول کرد و وقتی قوماندان محبس بازهم برای یاوه سرایی و گفتن چرندیات به

اتاق آنها رفته بود، درحالیکه پطو را به دور خود پیچانده و چاقو بدست داشت نزدیک او رفت و با ضربات پیهم چاقو قوماندان محبس را شدیداً مجروح و رهسپار شفاخانه ساخت.
باوجودیکه این عمل و اقدام فداکارانه و شجاعانه ی او درس بزرگی بود برای ظالمین و ستمگران، و به قیمت جان شیرین خود به دیگران به ارمغان آورد ولی متاسفانه فهمیده نشد که به چه سرنوشتی دچار گردید. روانش شاد باد!
بعد از این حادثه سید عبد الله به وظیفه جدیدی مقرر گردید و به عوض او شخص دیگری بنام رسول بحیث قوماندان محبس پلچرخی توظیف شد که بعد ها بنام رسول بی خدا شهرت یافت.
پس از آن در وضعیت محبوسین یکسلسله تغیرات مثبتی رونما گردید و از برکت فضای نسبتاً آزاد و سهولت های ایجاد شده، از طرف روز دروازه های اتاق ها باز گذاشته می شد و محبوسین اجازه داشتند که از صبح الی شام از سلول های شان بیرون شوند و در صحن زندان در فضای آزاد ورزش و گشت و گذار نمایند.
روز های خسته کن و طاقت فرسا به همین ترتیب می گذشت ما برای مصروفیت و گذشتاندن وقت دور هم می نشستیم و صحبت می کردیم و یا از مغز نان تسبیح و دانه های شطرنج جور می کردیم و پس از خط کشی بر روی کاغذ های پاکت به عوض تخته شطرنج استفاده نموده با رفقا و دوستان خود شطرنج بازی می کردیم.
می گویند "احتیاج مادر ایجاد است". چون به نوشیدن چای سخت نیاز داشتیم بناً عده ای از زندانیان دست به ابتکار زده و به تهیه آبگرمی خود ساز پرداختند. طوری که با استفاده از قوطی های شیر در قدم نخست توسط کلیدی که در قسمت سرپوش آنها قرار داشت، جدار قوطی ها را به شکل باریک و سیم مانند برش نموده و یکی را به دوام دیگر وصل کردند. سپس در اطراف آن پارچه های تکه را پیچاندند و به حالت سیم برق آماده ساختند. در اخیر پس از آن که دو سیم را به همین شکل تهیه نمودند، در یک کنار هر سیم یک یک پلیت از همان قطی شیر را وصل کردند که در نهایت یک آبگرمی برقی خود ساز بدست آمد. در وقت جوشاندن آب پس از آنکه آب

گرمی خود ساز را در داخل آفتابه پر از آب می گذاشتند، دو نفر به کمک همدیگر البته آنهم بطور پنهانی و دور از نظر محافظین زندان، موقتاً شیت گروپ سقف اتاق را کشیده، چنگک ها را در سیم های برق ولدر گروپ وصل می کردند و یک نفر دیگر آفتابه پر از آب را تا آخر بلند نگاه می داشت. وقتی آب جوش می آمد بالایش چای خشک می ریختند و همه از چای تهیه شده استفاده می کردیم.
باوجودیکه پس از تبدیلی تورن سید عبد الله قوماندان اسبق نسبتاً سهولت هایی در زندان پلچرخی ایجاد شده بود اما یکسلسله برخورد هایی منجمله استنطاق زندانیان چون گذشته ادامه داشت و معمولاً هر ماه یکی دو بار هیئت تحقیق به سراغ زندانیان می آمدند و به تحقیقات و بازجویی می پرداختند.
در این زمینه من یکی از خاطره هایم را ابراز می کنم. روزی مثل همیشه هیئت تحقیق به زندان پلچرخی آمده بودند. در جمله زندانیان مرا نیز احضار کردند. اتفاقاً آنروز در ترکیب هیئت اسد الله پیام نیز شامل بود. در جریان تحقیق از من پرسیده شد که عضو کدام حزب هستی؟ من در جواب گفتم به پیام صاحب معلوم است که من عضو کدام حزب هستم واضح است که من عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستم و رهبر من رفیق ببرک کارمل است. با ارائه این جواب اسد الله پیام بالایم عصبانی شد تفنگچه دستی اش را کشید و به حالت فیر بسوی من گرفت. اما جنرال جیلانی خان که او هم عضو هیئت بود، به سرعت با پایین کردن دست او مانع فیر شد و مرا از اتاق خارج کرد.
برخورد زشت و خشن دیگری که در برابر زندانیان عملی می گردید و ضد حقوق بشر محسوب می شد همانا رویه نادرست مسوولین زندان و مقامات ذیصلاح در برابر اقارب و پایواز های آنان بود که برای زندانیان حق ملاقات حضوری با اعضای خانواده و پایواز های شانرا نمی دادند. هر پانزده روز پایواز های زندانیان که تعداد مجموعی آنها به هزار ها نفر می رسید در عقب دروازه محبس پلچرخی تجمع بزرگی را تشکیل می دادند و ساعت ها در انتظار می نشستند تا نوبت شان برسد که لباس ها و نشانی هایی را که با خود آورده اند

از طریق سربازان مؤظف برای اعضای خانواده زندانی شده خود برسانند. سربازان مؤظف معمولاً خریطه های لباس را از پایوازان گرفته و بعد از چندین بار چک و تلاشی با صدای بلند اسم زندانی مربوطه را صدا می زدند. زندانیانی که نام خود را می شنیدند از داخل پنجره جواب می دادند و خریطه های لباس های خود را تسلیم می شدند و در عوض لباس های ناشسته قبلی را منحیث نشانی برای پایواز های شان می فرستادند. کسانیکه خریطه لباس های عضو زندانی شده خانواده خودرا دریافت نمی کردند در آنصورت می فهمیدند که او کشته شده و دیگر وجود ندارد و مأیوسانه به خانه بر می گشتند.



متاسفانه جزئی ترین امکانات رد و بدل خبر و احوال از فامیل به زندانی و هم از زندانی به فامیلش وجود نداشت. تا اینکه بالاخره مفکوره نوشتن نامه در کاغذ تشناب بین زندانیان ایجاد شد. من جهت عملی کردن این مفکوره در فکر پیدا کردن قلم شدم. بناً جرأت بخرج دادم و از یکی از سربازان پهره دار عقب دروازه که با او آشنا شده بودم و بعضی اوقات همرایش صحبت می کردم و از حال و احوالش می پرسیدم، یکدانه قلم تقاضا کردم. او خواستم را پذیرفت و برایم یکدانه قلم خودکار آورد و تاکید کرد که از موضوع کسی نفهمد ورنه برای هردوی ما خطر دارد.

قلم را گرفتم و تا رسیدن نوبت روز آمدن پایواز ها از حال و احوال و از سلامتی و صحتمندی خود نوشتم و به خانواده ام اطمینان دادم و تنها از نبود کتاب برای مطالعه شکوه و شکایت کردم. در اخیر گوشه ای از کف آستین پیراهنم را پاره کردم و همان پرزه خط را با احتیاط در داخل آن جابجا کردم. بالاخره روز مراجعه پایواز ها فرا رسید و پس از آنکه من از کنترول ظاهری پیراهنم مطمئن شدم آنرا در خریطه گذاشتم، وقتی سرباز لباس هایم را آورد در مقابل من خریطه لباس های ناشسته ام را برای او دادم و بخاطر جلب توجه اعضای خانواده ام از محل پیام ارسال شده، از سرباز خواهش کردم برای پایوازم بگوید که جا های پاره گی آستین پیراهنم را بدوزند.

من بیصبرانه در انتظار بودم تا اینکه بالاخره دو هفته گذشت و بار دیگر روز آمدن پایواز ها فرا رسید. درحالیکه من لحظه شماری می کردم مگر تا ناوقت روز از رسیدن احوال خانواده ام خبری نبود. تازه هوا تاریک شده بود که بالاخره صدای سرباز از دهلیز شنیده شد و پیهم نام مرا صدا می زد. من نزدیک رفتم خریطه لباس های ناشسته ام را تسلیم دادم و خریطه ارسالی خانواده ام را اخذ کردم. او تصادفاً همان سرباز پهره دار بود که از مدتی با من دوست و آشنا شده و برایم قلم داده بود، به آهستگی برایم گفت فامیل تان برایت بولانی روان کرده است من از گیر تلاشی ها بطور پنهانی گذشتاندم که برنگردانند. زود نوش جان کن که سرد نشود!

من با شادمانی خریطه را از دست سرباز گرفتم و چند تن از رفقا را به خوردن بولانی دعوت کردم. به عجله سر خریطه را باز کردم هریک از رفقا یکی یا دو بولانی گرفتند و تازه به خوردن شروع کردیم که ناگهان متوجه شدم در داخل سه دانه از بولانی ها یک چیز سفید رنگ وجود دارد. فوراً همان بولانی ها را برداشتم و متباقی آنرا همه باهم نوش جان کردیم. بعداً در گوشه ای داخل هر چهار بولانی را جستجو کردم و دیدم که در بین هر کدام آنها یک یک بخش از کتاب افنسیف بصورت ماهرانه در داخل پلاستیک های شفاف جا بجا شده است. از دیدن آن ها خیلی خرسند و خوشحال گردیدم و به رفقا مژده دادم که من تحفه بسیار بزرگ و با ارزشی را نصیب شده ام. پس از آن همین چهار بخش یا چهار فصل را بصورت جداگانه در بین قوطی های سگرت جابجا نمودم و جهت مطالعه در بین رفقا تبادله می کردیم.

در زمانیکه من زندانی شده بودم تنها پدر موی سفیدم از خانواده ام سرپرستی می کردند. بناً فقط خانمم بود که منحیث پایواز من به زندان می آمد. او در یکی از روز های پایواز که لباس های مرا به زندان می آورد اتفاقاً زمانیکه در ایستگاه می خواست به بس شهری بالا شود نسبت ازدحام و بیر و بار زیاد تازه یک پایش را گذاشته و هنوز به بس بالا نشده بود که بس بسرعت زیاد در حرکت شده و خانمم به شدت به زمین افتاده بود. گرچه از اثر آن دستش شکسته و ضعف کرده بود اما با آنهم پس از چند لحظه که به هوش آمده بود در همان حالت با منتهای شهامت و دلیری بخاطر جلوگیری از تشویش من لباس هایم را آورده بود.

یکی از روز ها محمد سلیم خان پسر کاکایم که افسر پولیس بود با استفاده از شناخت با هم مسلکانش به زندان پلچرخی آمده بود تا در صورت امکان با من دیدار و ملاقات داشته باشد. اما چون برایش اجازه داده نشد ناگزیر بدون آنکه صحبتی باهم داشته باشیم فقط از فاصله تخمیناً سی متر مأیوسانه همدیگر خود را دیدیم و اشک از چشمان هردوی ما جاری بود.

اواخر ماه سنبله سال ۱۳۵۸ هجری شمسی از طریق یکعده از سربازان و سایر زندانیان اطلاع یافتم که حفیظ الله امین با قتل فجیعانه و شهادت

بیرحمانه و غیرانسانی، نور محمد تره کی، زمام امور حزبی و دولتی را بدست گرفته و همه کاره رژیم شده است.
حفیظ الله امین که در مرحله جدید حاکمیت پُست ها و مقامات کلیدی چون منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، ریاست شورای انقلابی و صدارت (لومړی وزیر) را از آن خود ساخته و زمام امور و رهبری حزب و دولت را تحت زعامت مطلقه شخص خودش قرار داده بود، نه تنها خود و امینی ها را برائت می داد بلکه طوری وانمود می کرد که گویا مسبب همه کجروی ها، فشار های سیاسی بر مردم و ایجاد فضای ترور و اختناق و قتل و کشتار هموطنان مظلوم، بیگناه و بیدفاع ما که از آغاز قیام ثور تا آنزمان صورت گرفته بود فقط و فقط رهبری قبلی و یگانه استادش نور محمد تره کی و طرفدارانش بوده است.
حفیظ الله امین نه تنها با مهارت و منتهای نامردی نور محمد تره کی را که یکی از اساسگذاران حزب و در آنوقت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و رئیس شورای انقلابی بود، به ظالمانه ترین، بیرحمانه ترین و فجیعانه ترین شکل بوسیله ای باند تبهکارش به قتل رسانید بلکه خلقی های اصولی طرفدار او را حریف اصلی میدان مبارزه اش می دانست چنانچه در حدود ۳۴۰ تن از آنها را زندانی و اعدام نمود و اصول حزبی خشک سنتریالیستی و نیمه سوسیال فاشیستی را بر مردم، جامعه و حزب مستقر ساخت.
او بخاطر پرده پوشی به تمام جنایات گذشته اش در اولین اقدام شعار دروغین و عوامفریبانه ای مصونیت، قانونیت و عدالت!!! را مطرح و اعلان نموده بود.
حفیظ الله امین از همان نخستین ماه های قیام ثور دست و آستین را بر زده بود و پرچمداران (رفقای جناح پرچم) را که از جمله رقبا و دشمنان اصلی خود می دانست تا که توانست از وظایف حزبی و دولتی شان سبکدوش ساخت و تعداد زیادی از کادرها و فعالین پرچمی را توقیف و زندانی ساخت و مورد تحقیقات وحشیانه و شکنجه های بیرحمانه و طاقت فرستا قرار داد که از آنجمله رقم بالاتر از ۴۵۰۰ رفیق را در زندان های مخوف در حبس نگهداشت و بیش از ۲۷۰۰ نفر آنها را بطور فجیعانه و بیرحمانه اعدام کرد.

او بـرعلاوه پرچمـی هـا، سـایر مخالفـان خـویش چـون سـتمی هـا، مائویسـت ها و تعداد انگشـت شـمار اخوانی ها را نیز از گزنـد خـود بی بهره نگذاشت و همـه ای آنهـا را دسـته دسـته دسـتگیر و نیسـت و نابود کرد.

همه در خوف و بیم بسر می بردیم، با گذشت چند روز یکسلسله تغییراتی در سطح زندان به مشاهده می رسید. قوماندان محبس رسول بی خدا تبدیل شد و به عوض او جگړن شایسته خان بحیث قوماندان محبس پلچرخی مقرر گردید. همچنان بعضی زندانیان از قید رها شدند و تعدادی هم از یک بلاک به بلاک دیگر انتقال گردیدند. این نوع اجراات باعث حیرت و تعجب می شد.



چندی بعد در داخل هر اتاق زندان یک پایه تلویزیون نصب گردید و مسوولین مارا مجبور می ساختند که بیانات طولانی و خسته کن حفیظ الله امین را بشنویم.
همچنان جهت پخش پروگرام های رادیو افغانستان در صحن بلاک ها لودسپیکر نیز نصب شده بود. در بین زندانیان تبصره هایی وجود داشت که این همه فقط یک فریب است و در عقب آن نیرنگ های دیگری نهفته است.
چندی نگذشته بود که خبر دستگیری و توقیف عده ای از خلقی ها توسط حفیظ الله امین شنیده شد. از آن جمله اسد الله پیام که او خودش چندی قبل با منتهای بی رحمی زندانیان را مورد تحقیقات و بازجویی قرار می داد چنانچه مرا نیز بخاطر نام رفیق کارمل به مرگ تهدید کرده بود، در بین باز داشت شدگان قرار داشت و همه ای آنها را در بلاک چهار زندانی کرده بودند.
از چگونگی اوضاع سیاسی به جز از طریق اخبار رادیو و تلویزیون کدام اطلاعی دیگری در دسترس نبود.
از اوایل ماه جدی به بعد پرواز های بیش از حد و شبانه روزی طیارات بزرگ نظامی اتحاد شوروی که از جانب خواجه رواش و فضای ساحه پلچرخی عبور می کردند، غیرنورمال به نظر می رسید. این پرواز ها روز بروز بیشتر می شد.
در داخل زندان اوضاع با حدس و گمان تحلیل می شد. خبر خیلی تشویش آور و نگران کننده ای برای ما رسیده بود که گویا دولتی های جابر امین تصمیم دارند تا دست به قتل و کشتار دسته جمعی همه ای زندانیان بزنند. ما آنقدر ناراحت و جگرخون بودیم و چنان در ترس و اضطراب بسر می بردیم که شبانه خواب آرام نداشتیم. بجز از تعداد محدودی از رفقا که روحیه ی خودرا از دست نداده بودند متباقی همه به اصطلاح عامیانه از قبل دست و پا دراز نموده و آماده ی پذیرش مرگ بودند.
چاشت یکی از روز ها به امر شایسته خان قوماندان محبس ناگهان صدای وحشتناک لودسپیکر های زندان که شباهت به صدای ناقوس مرگ و عزراییل داشت، به گوش رسید و از پشت مایکروفون به

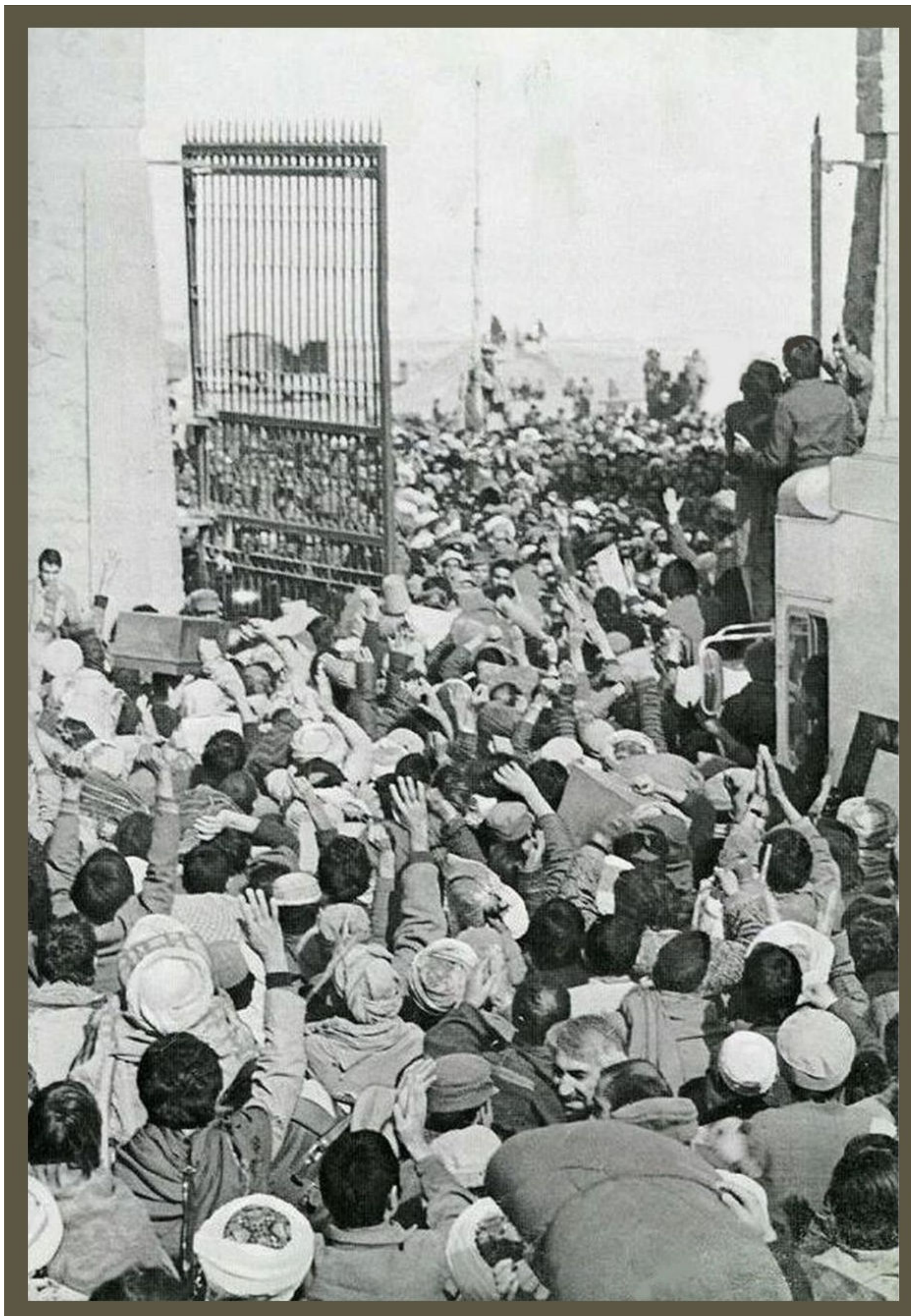
همه زندانیان دستور دادند که هرچه زودتر از اتاق های خود بیرون برآیند و در صحن بلاک به دور لودسپیکر جمع شوند که امین صاحب صحبت می کند و همه باید گوش نمایند.
با شنیدن این هدایت همه به عجله از اتاق های ما خارج شدیم و در تشویش و اضطراب بودیم که در عقب آن چه نقشه و پلان شومی در سر دارند. تمام اتاق ها را کنترول و دروازه ای مرکزی بلاک دوم را از بیرون مسدود کردند که کسی داخل و یا خارج نشود.
تا شام آنروز منتظر ماندیم اما هیچ گپی نشد بالاخره تصمیم شان تغییر خورد دروازه ها را بر روی زندانیان باز کردند و هدایت دادند که دوباره به اتاق های خود برگردید. قبلاً همه زندانیان علاقمند بودند که هرچه بیشتر در بیرون و در صحن زندان باشند اما آنروز همه به عجله دویدند و بطرف اتاق ها و سلول های خود برگشتند.
فردای آنروز اطلاع یافتیم که با پادرمیانی مشاورین شوروی از فاجعه فیر بر زندانیان و کشتار جمعی آنان جلوگیری شده است.
شام ششم جدی دفعتاً نشرات تلویزیون قطع شد. به تعقیب آن تمام اتاق های زندان توسط مسوولین قفل گردید و هیچ کس از اتاق ها به دهلیز رفته نمی توانست. ما چند تن از رفقا به بهانه بازی شطرنج دور هم نشستیم و تبصره می کردیم. همه در تشویش و اضطراب بودیم و فکر می کردیم در آخرین دقایق مرگ و زندگی قرار داریم.
ناگهان از سمت بلاک اول که در جوار بلاک دوم قرار داشت و خانم ها نیز در بلاک اول زندانی بودند صدای یک خانم شنیده شد که به آواز بلند صدا کرد "رفقا بشنوید رفیق ببرک کارمل صحبت می کنند. این خانم زنده یاد رفیق ثریا پرلیکا بود.
ما همه با بسیار عجله به دور رادیوی یکی از رفیق های ما حلقه زدیم و با علاقمندی و اشتیاق و شور و شوق فراوان به صحبت رفیق کارمل گوش دادیم.
فشرده بیانیه تاریخی رفیق کارمل چنین بود: «....اینجانب ببرک کارمل از طرف کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم سفاک حفیظ الله امین،

این دیکتاتور جبار و عوام فریب به شما هموطنان مستضعف و مسلمان افغانستان اعم از اهل تسنن و تشیع، علما و روحانیون پاک نهاد و با تقوای کشور، سربازان و افسران قوای مسلح قهرمان کشور، تاجران و سرمایه داران ملی، زمین داران وطن دوست، دهقانان، پیشه وران زحمتکش، اقوام و قبایل صلح شور افغانستان، چوپانان و کوچیان آواره ی وطن، مامورین و کارمندان دولت، روشنفکران و جوانان پیشتاز، مردان و زنان کارگر، پدران، مادران، برادارن و خواهران درود می فرستم و شاد باش می گویم.
حاکمیت امین و امینی های جنایتکار به پایان رسید. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان با عزم راسخ و اعتقاد راستین اعلام می دارد که آزادی و مصؤنیت واقعی مردم، آزادی زندانیان سیاسی، دموکراسی واقعی، کار و شغل برای بیکاران، بهبود شرایط کار برای کارگران را تأمین خواهد کرد. شرایط مساعد و مطلوب بازگشت هموطنان را تدارک خواهد دید و مسئله جنگجویان ضد دولتی را از طریق سیاسی حل و فصل خواهد کرد.
حقوق تمام طبقات و اقشار دموکراتیک جامعه اعم از حقوق سربازان، افسران، مامورین و کارمندان دولت، کارگران، دهقانان، روحانیون، پیشه وران، مالکان کوچک و متوسط، تاجران و سرمایه داران ملی، استادان، دانشمندان، نویسندگان، دوکتوران، انجنیران، هنرمندان و سایر هموطنان را احیاء و از آنها دفاع خواهد کرد.
در راه ایجاد زندگی و کار صلح آمیز و رسانیدن احتیاجات اولیه به شهر ها و دهات، تامین حقوق تمام ملیت ها و اقوام ساکن در کشور، احترام به دین مقدس اسلام و جامعه روحانیت، رسوم و عنعنات پسندیده مردم و شعایر ملی را با اصل کانون خانواده و ملکیت شخصی به طور واقعی و قانونی تضمین و تامین خواهد کرد.
شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام می دارد که قدرت حاکمه یعنی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به تمام مردم افغانستان تعلق دارد و به زودترین فرصت ممکن جبهه وسیع از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک کشور تشکیل خواهد گردید. تمام آزادی های دموکراتیک به شمول آزادی تشکیل احزاب مترقی و

وطن پرست و سازمانهای توده ای، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و اجتماعات تأمین خواهد شد.
افغانستان انقلابی از سیاست خارجی صلحجویانه، از سیاست بیطرفی مثبت و فعال پیروی خواهد کرد و بر مبنای اصل سیاست صلح و دوستی با تمام ملل و دول جهان به درجه اول با کشورهای همجوار روابط دوستی خود را بسط و توسعه خواهد داد و سوء تفاهمات را رفع خواهد کرد.
کشور عزیز ما افغانستان عضو وفادار و فعال سازمان ملل متحد و کشور های غیرمتعهد خواهد بود و تمام قرارداد ها و پیمان های منعقده میان افغانستان و کشور های جهان و منشور سازمان ملل متحد را تائید و رعایت می کند....».
دیری نگذشته بود که صدای غرش تانک ها به گوش می رسید و نزدیکتر شده می رفت. بالاخره فیر های مدهشی بالای برج های محافظت محبس پلچرخی صورت گرفت. مرمی ها اکثراً در دیوار ها و کلکین های زندان اصابت می کرد. اکثریت هم اتاقی های ما در تشناب نیمه کاره ای داخل اتاق جا گرفته بودند. نیرو های نظامی پس از آنکه دروازه عمومی را شکستاندند به محبس داخل شدند.
بمجردیکه صدای سربازان و افسران شوروی از داخل و از صحن میدان محبس به گوش رسید هیاهوی زندانیان شروع شد و به تعقیب آن از منزل اول صدا های خیلی بلند و همه گیر هورا گفتن ها شنیده می شد و از شادی و خوشحالی زیاد دوست و دشمن همه هورا می گفتند.
اوضاع و فضای سیاسی کشور با پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور بکلی تغییر کرد. اکثریت هموطنان عزیز ما تحول ششم جدی ۱۳۵۸ را بمثابه روز نجات مردم و کشور می پنداشتند و بدان اهمیت و ارزش فراوانی قایل بودند.
رفیق کارمل طی بیانیه مبسوطی سرنگونی امین و رهایی هموطنان عزیز ما را از شر امین سفاک و باند تبهکار اش، به همه شهروندان افغانستان تبریک و تهنیت گفتند و وحدت درون حزبی اعضای حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان را شرط موفقیت در پیکار، مبارزه و ساختمان جامعه ای نوین دانستند. واهمه و ترسی که یک تعداد از

رفقای دوره قبلی را فرا گرفته بود، با اعلان تساوی حقوق دوباره مرفوع گردید.
بیانیه تاریخی و آزادی بخش رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و رییس شورای انقلابی دولت ج.د.ا در سرتاسر کشور از سوی هموطنان رنجدیده و ستمدیده ما از طبقات و اقشار مختلف جامعه و از طرف اقوام و ملیت های باهم برادر و باهم برابر کشور بخصوص کسانیکه در دوران رژیم گذشته و دوره حاکمیت حفیظ الله امین، روزگار نهایت سخت و دشواری را گذشتانده، مورد اذیت و آزار قرار گرفته و تعدادی از عزیزان خانواده های شان زندانی و یا آنها را برای همیش از دست داده بودند، با شور و شعف فراوان مورد استقبال گرم قرار گرفت و حمایت و پشتیبانی همه جانبه شان را از نخستین اقدامات، اهداف و برنامه های حزب و دولت و فرمان عفو عمومی و رهایی هزاران تن از زندانیان سیاسی در سراسر کشور، اعلام نمودند.
رهبری جدید ح.د.خ.ا و دولت ج.د.ا در راس رفیق کارمل پس از نخستین روز پیروزی قیام ششم جدی و آغاز مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور نهایت کوشش بخرج دادند تا هرچه زودتر جلو تمامی اجراات و فعالیت های غیرقانونی و غیرانسانی و قتل و کشتار مردم مظلوم و بیگناه ما را بگیرند و به کسب اعتماد و مرهم گذاری به زخم های ملت افغانستان بپردازند. چنانچه قضیه رفقای زندانی و سایر هموطنان بیگناه و حتی با گناه را که به هزاران نفر می رسیدند و تا آن لحظه در قید و بند زندان ها قرار داشتند، منحیث یکی از موضوعات خیلی عاجل، مهم و ضروری روی دست گرفته و با ایجاد و تشکیل جدید شورای انقلابی طی فرمان فوق العاده عفو عمومی تمامی زندانیان سیاسی در سرتاسر کشور اعلان گردید.
فردای آنروز برای یاد بود از شهدا و قربانیان در سرتاسر کشور از طرف دولت عزای عمومی اعلان شد و با اشتراک تمامی هموطنان عزیز ما در تمام مساجد و تکیه خانه های کشور مجالس فاتحه خوانی برگزار گردید.
با فرمان عفو عمومی دروازه بزرگ زندان مخوف پلچرخی نیز بر روی تمام زندانیان سیاسی باز شد و بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از زندانیان

اعم از اعضای حزب و غیرحزبی ها که در ترکیب آنان حتی سران و اعضای احزاب جهادی نیز شامل بودند از زندان پلچرخی آزاد گردیدند و به خانواده های خویش پیوستند.





صدها بس ۳۰۲ ملی بس و موتر های شخصی محبوسین آزاد شده را از زندان پلچرخی تا منطقه چوک پشتونستان انتقال دادند. در آن شب زندانیان آزاد شده تلاش داشتند که هرچه زودتر خودرا به اعضای خانواده و دست بوسی مادران و پدران داغدیده ای شان برسانند. من نیز خوشبختانه که با پیروزی قیام ششم جدی از مرگ نجات یافتم و در جمع رفقای حزبی و سایر زندانیان سیاسی از زندان پلچرخی آزاد

گردیدم و برای پیوستن مجدد به آغوش گرم خانواده و دیدار آنها رهسپار شدم.
تعداد زیادی از هموطنان عزیز ما که در آن دوران در زندان پلچرخی زندانی بودند ممکن خاطرات شانرا با تفصیل بیشتر اطلاع رسانی کرده باشند اما من در این نگارش به اصطلاح مشت نمونه خروار فقط بخشی از رویداد هایی را که با چشم سر دیده ام، با احساسم درک نموده ام و در حافظه ام باقی مانده بود در قید قلم آورده ام تا منحیث یادگار تاریخی نسل آینده را در روشنی اوضاع و احوال همان دوران قرار داده باشم.

نویسنده: تورنجنرال مبارکشاه محسنی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

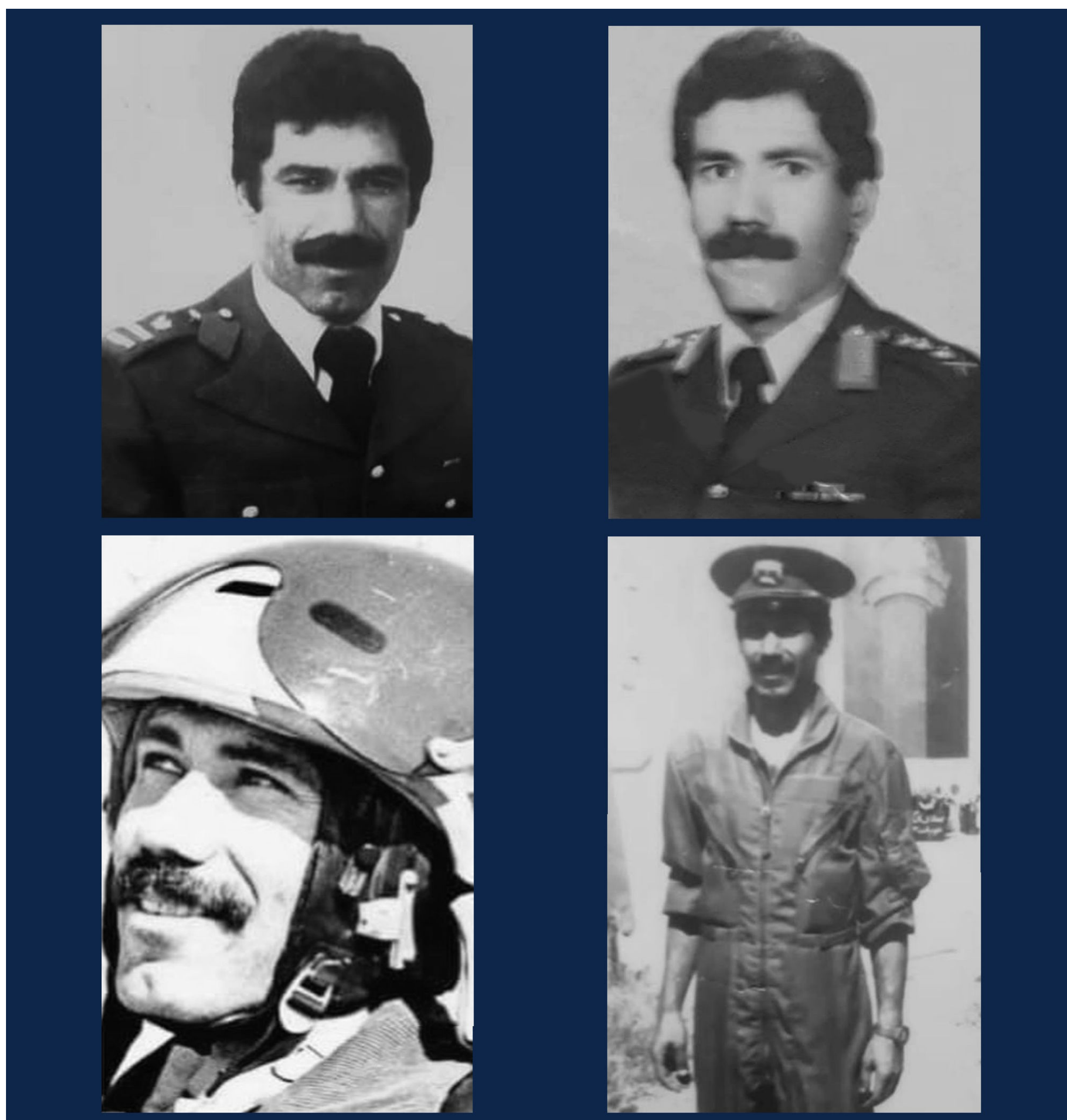
# بیوگرافی برید جنرال محمد اعظم خان واصل
# پیلوت طیاره نوع میک ۲۱ بیس

محترم محمد اعظم خان واصل فرزند محمد اکرم خان واصل در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۵۵ میلادی در یک خانواده روشنفکر در شهر کابل دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی مکتب را در ولسوالی گلدره ولایت کابل به پایان رسانید و نظر به شوق و علاقه ی مفرطی که به مسلک نظامی داشت در حربی ښونځی شامل گردید. بعد از سپری نمودن موفقانه دوره تعلیمی در ماه قوس سال ۱۳۵۴ هجری شمسی به درجه عالی از حربی ښونځی فارغ و بعد از گذشت رخصتی های زمستانی در ماه حمل سال ۱۳۵۵ هجری شمسی برای تحصیل در رشته تخنیک تانک آکادمی تخنیک در حربی پوهنتون شامل شد. در ختم امتحانات شش ماهه هیئتی از ریاست تعلیم و تربیه وزارت دفاع و تیم صحی به حربی پوهنتون آمدند تا چند نفر از محصلین ممتاز حربی پوهنتون را جهت تحصیلات عالی در رشته پیلوتی و اعزام آنها بخارج از کشور انتخاب نمایند.

محترم محمد اعظم خان واصل نظر به شوق و علاقه ی که به رشته پیلوتی داشت نیز ثبت نام کرد که پس از تکمیل معاینات صحی کاندیدان در شفاخانه قوای مرکز و توسط داکتران داخلی و خارجی (شوروی وقت) در شفاخانه چهارصد بستر سردار محمد داود خان که تازه افتتاح شده بود، هیئت ریاست تعلیم و تربیه وزارت دفاع از

جمله تمامی کاندیدان صرف چهار نفر را برگزیدند که خوشبختانه محمد اعظم خان واصل نیز در جمع آنان شامل بود. محصلین برگزیده شده بعد از طی مراحل قانونی در ماه عقرب سال ۱۳۵۵ هجری شمسی عازم شهر تکمک جمهوری قرغیزستان اتحاد جماهر شوروی وقت شدند.
چون در آن زمان دولت افغانستان به افراد مسلکی در رشته های مختلف قوای هوایی نیاز مبرم داشت بناً یک ماه بعد از عزیمت گروپ چهار نفری به تعداد بیست چهار نفر دیگر از محصلین حربی پوهنتون و فارغان مکتب هوایی و لیسه های مرکز و ولایات بخش معارف کشور نیز بعد از طی مراحل قانونی بازهم به شهر تکمک جمهوری قرغیزستان شوروی اعزام گردیدند که در مجموع بعد از آموزش لسان روسی و اخذ امتحانات به رشته های مختلف چون توپوگرافی، انجنیری و پیلوتی تقسیمات شدند و از آن جمله به تعداد چهارده نفر برای مسلک پیلوتی انتخاب گردیدند. محمد اعظم خان واصل نیز در جمله چهارده نفر برای تحصیل در مسلک پیلوتی برگزیده شده بود که بعد از ختم موفقانه دروس نظری جهت اجرای پرواز های عملی عازم شهر کنت قرغیزستان گردید. بعد از ختم موفقانه دوره پرواز های عملی در طیارات نوع ال ۲۹ برای اشتراک در پرواز های طیارات نوع میک ۲۱ بیس در یک گروپ هشت نفری پیلوتان انتخاب و عازم شهر کرسنادار شوروی وقت شد. از آنجمله صرف به تعداد هفت نفر آنها بعد از ختم موفقانه آموزش دروس نظری و عملی به اخذ دیپلوم فراغت در رشته پیلوتی در نوع طیارات میک ۲۱ بیس از اکادمی کرسنادار شوروی سابق موفق گردیدند و در ماه میزان سال ۱۳۵۸ هجری شمسی که شرایط وطن بسیار حساس و بحرانی بود و حفیظ الله امین تازه به قدرت رسیده بود، دوباره به وطن برگشتند.
محترم محمد اعظم خان واصل بلافاصله پس از رسیدن به کشور خود را به قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان معرفی نمود که به رتبه دوهم بریدمن منحیث پیلوت طیاره نوع میک ۲۱ بیس در غند ۳۲۲ گارنیزیون هوایی میدان هوایی بگرام تعیین بست گردید و در

ماه عقرب همان سال پرواز های عملی را در میدان هوایی بگرام آغاز نمود و در ماه حمل سال ۱۳۵۹ هجری شمسی بعد از ختم موفقانه پرواز های تعلیمی در پرواز های محاربوی سهم می گرفت.
جناب واصل در ماه ثور سال ۱۳۵۹ به رتبه لومړی بریدمن ترفیع نمود و به صفت معاون سیاسی کندک تعیین بست گردید. در سال ۱۳۶۰ بطور فوق العاده به رتبه تورن ترفیع نمود. در سال ۱۳۶۱ پس از ترفیع به رتبه جگتورنی به صفت معاون سیاسی غند ۳۲۲ میک ۲۱ گارنیزون هوایی میدان هوایی بگرام تعیین بست گردید که در کنار پرواز های محاربوی در بخش امور سیاسی غند و ارتقای مورال بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و فضایی کشور مصروف بود.



قابل یادآوری است که به ابتکار محترم محمد اعظم خان واصل و اشتراک پرسونل غند ۳۲۲ میک ۲۱ برای اولین بار در سطح قوای هوایی کشور، بیز تعلیمی ایجاد شد.
محترم واصل علاوه بر اینکه به شکل نوبتی به رتبه جگړنی ترفیع نمود همچنان به اساس خدمات شایسته که در کنار سایر هم مسلکانش در جنگ داخلی که به کمک استخبارات منطقه بخصوص آی آس آی پاکستان شدت گرفته بود، شب و روز بطور فعالانه و خستگی ناپذیر در پرواز های محاربوی سهم می گرفت، در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی به اخذ ترفیع فوق‌العاده به رتبه دگرمنی نیز نایل گردید.
در ماه عقرب سال ۱۳۶۶ طیاره اش در حین اجرای وظیفه محاربوی مورد اصابت راکت ستنگر دشمن قرار گرفت اما خوشبختانه نظر به حاکمیت و تجربه ای که در پرواز داشت طیاره خود را به طور موفقانه به میدان هوایی بگرام نشست داد که از طرف هیئت رهبری وزارت دفاع ملی وقت مورد تقدیر و تحسین قرار گرفت و برایش رتبه فوق العاده دگروالی اعطا گردید.
در ماه حوت سال ۱۳۶۷ هجری شمسی جنگ جلال آباد از طرف دشمنان وطن با اشتراک مستقیم اردوی پاکستان و سازمان استخبارات آن کشور شروع شد که فشار پروازی بالای تمام پیلوتان غند ۳۲۲ میک ۲۱ و شدت کار آماده ساختن طیارات به شکل عالی برای پرواز های مصؤن و بی خطر برای بخش انجنیر غند یعنی چهار مسلکه بیشتر شده بود. در آن زمان محترم محمد اعظم خان واصل مسوولیت معاونیت پروازی غند را بعهده داشت که فشار زیاد پرواز ها را متقبل می شد.
محترم محمد اعظم خان واصل در طول دوره خدمات پر افتخار شان دوشادوش دیگر همرزمان شان وظیفه خود را به حسن صورت اجرا نموده اند.
محترم واصل صاحب پس از سقوط حاکمیت دولتی ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله مدتی در شهر کابل و سپس در شهر مزار شریف و صفحات شمال کشور ایفای وظیفه نموده اند که در آنزمان به اخذ رتبه فوق العاده برید جنرالی نایل گردیده اند و پس از آن مانند

هزاران هموطن عزیز ما مجبور به ترک وطن شدند و به مهاجرت در خارج از کشور رو آوردند. جناب بریدجنرال محمد اعظم خان واصل فعلاً با خانواده محترم شان در کشور آلمان زندگی می کنند که از بارگاه خالق بی نیاز برایشان صحت و سلامتی و عمر با عزت آرزو می دارم.

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه زنده یاد
# دگروال حاجی محمد خان روشان

زنده یاد حاجی محمد خان فرزند غلام جان خان روشان از قوم پیر بایزید روشان در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در قریه زلزله ولایت غزنی در یک خانواده متدین چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی در قریه نوغی ولایت غزنی شامل مکتب ابتدائیه شد. محمد خان روشان بعد از اتمام موفقانه دوره ابتدائیه در ماه قوس سال ۱۳۳۲ هجری شمسی توسط هیئت ریاست تعلیم و تربیه وزارت دفاع در گروپ ده نفری از ولایت غزنی برای شمولیت در حربی ښونځی برگزیده شد.

محترم روشان بعد از فراغت از حربی ښونځی به پوهنځی پیاده حربی پوهنتون شامل گردید که بعد از سپری نمودن سه سال دوره تحصیلی از حربی پوهنتون در مسلک پیاده فارغ و به صفت دوهم بریدمن در بالا حصار کابل مقرر و تعیین بست گردید.

چون محترم حاجی محمد خان روشان در مسلک پیلوتی شوق و علاقه فراوان داشت از طرف وزارت دفاع وقت برای تحصیل در مسلک پیلوتی انتخاب و بعد از طی مراحل قانونی و تکمیل معاینات صحی جهت فراگیری دروس مسلکی تیوری و عملی به اتحاد جماهیر شوروی وقت اعزام گردید که از سپری نمودن موفقانه دوره تحصیلی و اجرای پرواز های تعلیمی در طیارات ال ۲۹ و ال ۲۸ بمبارد در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی با اخذ دیپلوم پیلوتی در طیاره

ال ۲۸ بمبارد دوباره به کشور برگشت. گرچه از طرف قوماندانی عمومی قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان جبراً به کندک هلیکوپتر تعیین بست شد و در بخش پرواز های تعلیمی هلیکوپتر ها به وظیفه آغاز کرد اما نظر به لیاقت و شایستگی که داشت بعد از یک مدت زمان کوتاه سند درجه یک پیلوتی در هلیکوپتر ها را به دست آورد که به تعقیب آن بعد از مدتی خدمت بحیث پیلوت خاص اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تقرر حاصل نمود.



محمد خان روشان بعد از انقلاب هفت ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی بحیث درستیزوال قوای هوایی تقرر یافت و در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی بحیث قوماندان پوهنځی هوایی پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی افغانستان تعیین و مقرر گردید.

محترم روشان یک انسان با شخصیت و با دسپلین بود که با صداقت و وطنپرستی بخاطر تعلیم و تربیه در مسلک های مختلف قوای هوایی

(پیلوتی، کشافی و انجنیری چهار مسلکه انجن و بدن، آلات و برق، رادیو، اسلحه) زحمات زیادی را متقبل شد و شاگردان زیادی را تربیه و به جامعه تقدیم کرده است.
جناب محمد خان روشان پس از سال ها خدمت صادقانه و پر افتخار بالاخره در ماه سنبله سال ۱۳۶۶ هجری شمسی به رتبه دگروالی تقاعد کرد.
با رویکار آمدن حکومت مجاهدین و آغاز جنگ های تنظیمی بخصوص پس از غصب اپارتمان شان واقع در مکروریان سوم در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی مجبور به ترک شهر کابل گردید و به زادگاه خود برگشت. او با مشکلات زیادی اقتصادی دست و پنجه نرم کرد تا اینکه بالاخره در اثر مریضی که عاید حالش گردیده بود در ۷ عقرب سال ۱۳۹۸ هجری شمسی به عمر ۸۵ سالگی چشم از جهان بست و به ابدیت پیوست که در حضیره آبایی شان در قریه زلزله ولایت غزنی به خاک سپرده شد. روح شان شاد و یاد شان گرامی باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# د اروا ښاد سید شیر آقا حرکت
# د تخنیکی علومو داکتر ژوند لیک

خدای بښلی سید شیر آقا حرکت په ۱۹۴۳ میلادي کال د ډسمبر د میاشتې په پنځمه نیته د کونړ ولایت په «مزار دره» کې دې نړۍ ته سترګې وغړولې. د سید شیر آقا پلار سید میا ګل خان نومېده او په ختـه سید وو. مور یې د سـیمې د پېـژنـدل شـوي دیني عالم او عارف مولوي محمد هاشم خان لور وه. مولوي محمد هاشم خان په ختـه پښتون او په قوم ساپی وو.

سید شیر آقا خپلې لومړنۍ زده کړې د «مزار درې» په لومړني ښوونځي کې وکړې، ورپسې د ننګرهار لیسې ته لاړ. له دې چې سید شیر آقا د زده کړو په بهیر کې تل لوړې نمرې لرلې، نو ځکه د کابل پوهنتون د طب په پوهنځي کې شامل شو. د طب په پوهنځي کې یې لا شپږ میاشتې نه وې بشپړې شوې، چې د دولت له خوا د تخنیکي علومو په څانګه کې د لوړو زده کړو لپاره پخواني شوروي اتحاد ته واستول شو.

سید شیر آقا خپلې لوړې زده کړې «د کیف د هوایي انجنیرۍ په پوهنتون» کې د ماسترۍ تر کچې بشپړې کړې. د یادونې وړ دې چې د دغه تخنیکي پوهنتون د زده کړو موده شپږ کاله وه سید شیر آقا په شپږو کالونو کې خپلې زده کړې بریالیتوب سره پای ته ورسولې او د سروزرو مډال یې هم واخیست. هېواد ته له راستنېدو سره سم په هوایي پوهنځي کې د استاد په توګه وګومارل شو.



په هوايي پوهنځي کې يې د پيلوټانو، تخنيکرانو او زده کړيالانو لپاره د ايروډيناميک او د الوتنې ډيناميک تدريسي کتاب هم تأليف کړ. دا تدريسي کتاب د ملي دفاع وزارت د چاپخونې له خوا چاپ او د هوايي ځواکونو د اړوندانو د ګټې اخيستنې لپاره وړاندې شو.
سيد شير آقا حرکت د محمد داود خان د ۱۳۵۲ کال د چنګاښ د مياشتې د شپږويشتمې نېټې په نظامي کودتا کې ګډون درلود، نو ځکه دوې فوق العاده رتبې ورکړل شوې او جګړن شو. په همدغه وخت کې د هوايي پوهنځي بولندوی هم وټاکل شو.
ښاغلی حرکت په ۱۳۵۵ کال کې د دوکتورا اخيستو لپاره يو ځل بيا د اوکراين جمهوريت د کيف ښار ته واستول شو. هغه پر خپل مسلک

سربېره له ټولنيزو علومو سره ډېره مينه لرله. د همدې لېوالتيا له امله يې د دوکتورا د تېزس د ليکلو او چمتو کولو تر څنګ د اوکراين د ټولنيزو علومو په دولتي پوهنتون کې هم ځان شامل کړ. د دوو کلونو په تېرېدو سره يې له ياد پوهنتون څخه په ټولنيزو علومو کې هم ډيپلوم واخيست. ورپسې يې په فلسفه کې د دوکتورا پر تېزس کار پيل کړ.

ډاکټر سيد شير آقا حرکت د ټولنيزو علومو په ځانګه کې د خپلو زده کړو په اړه داسې ليکي: «دغه وخت د ده لپاره ځکه مناسب وو چې په تخنيکي علومو کې يې د دوکتورا کارونه بشپړ کړي وو او يوازې دفاع يې پاتې وه». په همدغه وخت کې د ثور انقلاب بريالی شو.

اروابناد ډاکټر حرکت په خپلو يادداشتونو کې ليکي، چې ما خپله ټوله پاملرنه په تخنيکي علومو کې د خپل تېزس دفاع ته واړوله. ځکه زه پوهېدم چې د نوي انقلابي بهير پيل خامخا دا غوښتنه لري چې يو شمېر زده کړيالان ژر بېرته افغانستان ته ستانه شي. ما هم د ۱۳۵۷ کال د چنګاښ په مياشت کې د دوکتورا له تېزس څخه دفاع وکړه او ډيپلوم مې واخيست. د چنګاښ پر ( ۲۵ - مه ) ماسکو ته وغوښتل شوم او د چنګاښ پر شپږ ويشتمه نېټه مې کابل ته الوتنه وه. کابل ته له رسېدو څخه يوه ورځ دمخه، هغه فرمان خپور شوی وو، چې په ترڅ کې يې زه د کابل ښار د ښاروال په توګه ټاکل شوی وم.

اروابناد ډاکټر حرکت وړاندې وايي: کله چې زموږ د سپرلۍ الوتکه د آمو سيند پر سر باندې تېرېدله، يو تن بورډ تخنيک سالون ته راغی او زما نوم يې واخيست او غوښتل يې چې زما له شتون څخه ځان ډاډمن کړي. کله چې د کابل په هوايي ډګر کې کښته شوو، يو دوست د الوتکې تر څنګ تر ستړي مشي وروسته راته د نوې دندې مبارکي راکړه. ما پرته له دې چې پوښتنه وکړم چې کومه دنده ؟ هسې مې مننه ورڅخه وکړه او له نورو مسافرو سره د ترمينل په لور روان شوم. د تګ په بهير کې د دوو ولاړو کسانو تر څنګ تېرېدم، دواړو راته په ځير کتل او د کابل ښاروال نوم يې ياد کړ. نه پوهېږم چې ولې د دوی خبره هم زما لپاره په زړه پورې نه وه، په دې تړاو مې ان له ځان سره هم فکر و نه کړ. کله چې ترمينل ته ننوتم يو ناڅاپه د کابل ښاروالۍ يو رئيس را سره مخامخ شو. له ستړي مشي وروسته

يې پوښتنه راڅخه وکړه، چې کله به ښاروالۍ ته ورځم ؟ ما بې له ځنډه ورته وويل: «سبا سهار اته بجې».
که رښتيا خبره وکړم دغه د «سبا سهار اته بجې» ځواب راته ډېر بې خونده ښکاره شو. ځکه پرته له دې چې د خپل حالت په اړه سوچ وکړم، يا د دې جاج واخلم چې څه وخت کولی شم خپله دنده پيل کړم، هسې مې د ځان لپاره وخت وټاکه. زه له يوې خوا ډېر وخت د زده کړو له وجې له هېواد څخه بهر اوسېدلی وم، سربېره پر دې دا وروستۍ اوونۍ او ورځې مې له ستومانتياوو ډکې وې، نو ځکه ما يوې ډېرې لنډې دمې ته اړتيا لرله. همدا شان د کابل ښاروالۍ مهمه دنده هم له تيارۍ نيولو پرته نه بايد پيل شي.
اروابناد ډاکټر حرکت د ۱۳۵۸ کال د جدي د مياشتې تر دوولسمې نېټې پورې د کابل ښاروال وو. او وروسته تقريبا يو نيم کال بې دندې پاتې شو او کور کې ناست وو.
سره له دې چې د ښاروالۍ دنده د اروابناد ډاکټر حرکت له مسلک سره اړخ نه لګولو، خو بيا هم د شواهدو او اسنادو له مخې هغه يو ښه سمبالوونکی او بريالی ښاروال وو. د اروابناد د ښو اخلاقو، لوړو انساني ځانګړتياوو او کاري وړتياوو په هکله، د هغه د پاک نفسۍ، تقوا، رښتينولۍ او له هر چا سره د ښه چلند کولو په اړه همدا اوس هم ښې خبرې کېږي.
وروسته د دفاع په وزارت کې د هوايي او هوايي مدافعې د ځواکونو د تفتيش رياست د رئيس په توګه وټاکل شو. چې پنځه کاله پر همدې مقام کې پاتې شو.
وړاندې کله چې د افغانستان د اردو د کمزوره کولو لپاره بهرنۍ او کورنۍ توطيې پيل شوې او په پای کې وسله وال ټکر رامنځته شو. دغه وضعيت اروابناد ډاکټر حرکت ډېر وځوراوه. هماغه وو چې له خپلې کورنۍ سره لومړی اوکراين او بيا آلمان ته کډوال شو. اروابناد ډاکټر سيد شير آقا حرکت دا (۲۹) کاله د آلمان په فدرالي جمهوريت کې اوسېده او همدلته يې خپله روح حق ته وسپارله.
د اروابناد ډاکټر سيد شير آقا حرکت ليکل شوي آثار:
۱ ـ سياسي فلسفه
۲ ـ د عينيت فلسفه

د یادونې وړ ده، چې «د عینیت فلسفه» د خدای بښلي الحاج سید شیر آقا حرکت لوی تېزس او یوه نوې فلسفه ده. لیکوال په دې اثر کې دا په اثبات رسولې ده، چې «عینیت ذهنیت دی». لیکوال خپل دغه تېزس د آلمان، فرانسې، لندن، ماسکو او د نړۍ ځینو هغو نورو پوهنتونونو ته استولی دی، چې د فلسفې د تدریس څانګې او د دوکتورا په کچه زده کړیالان لري. لا تر اوسه د فلسفې داسې عالم او د نظر خاوند نه دی پیدا شوی چې د ډاکټر حرکت «د عینیت فلسفه» رد کړي.

الحاج ډاکټر شیر آقا حرکت ډېر کالونه د «حرکت» جریدې چلوونکی وو. اروابناد په خپلو ارزونو، شتو او علمي لیکنو کې د ژورنالیزم او لیکوالۍ د معیارونو پوره خیال ساتلی دی.

اروابناد حرکت به غریب هغه چا ته ویل، چې د هېوادپالنې روحیه یې کمزوره او یا وچه شوې وي. هغه به تل او هر چېرې دا خبره کوله: «زما ستر ویاړ دا دی، چې هېواد او خلکو ته خاین نه یم. هېڅکله په خیانت او فساد کې ښکېل نه وم».

هو! اروابناد حرکت صاحب په رښتیا چې (۸۰) کاله په سرلوړۍ سره ژوند وکړ. څومره چې شونې وه، هماغومره یې د خپل ولس خدمت وکړ، خو په پای کې له خپلو سترو انساني او ملي ارمانونو سره یو ځای له دې نړۍ څخه لاړ. وریښنې ناروغۍ ډېر وځوراوه. بالاخره یې د ۲۰۲۳ کال د جولای د میاشتې پر دوه ویشتمه نېټه، د شنبې په ورځ مازدیګر مهال د اجل داعیې ته لبیک ووایه او په آلمان کې خاورې ته وسپارل شو.

لوی څښتن دې اروابناد حرکت صاحب ته جنتونه ورکړي. اروا دې یې ښاده او یاد دې یې تلپاتې وي.

لیکوال: محمد اسمعیل فقیرزی

# زندگینامه زنده یاد
# دگروال محمد سلیم خان سائیس

محمد سلیم خان سائیس فرزند محمد عالم خان در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی در منطقه گلخانه چهاردهی ولایت کابل در یک خانواده روشنفکر چشم به جهان گشود. تعلیمات ابتدایی را در مکتب بغلان صنعتی به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در لیسه حربی (حربی ښونځی) شامل گردید. در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی به درجه عالی از حربی ښونځی فارغ و به اکادمی تخنیک شامل شد. در نیمه دوم همین سال هیئتی از طرف ریاست تعلیم و تربیه وزارت دفاع و تیم صحی مربوطه جهت انتخاب محصلین برای تحصیلات عالی در خارج از کشور، به اکادمی تخنیک آمدند که از جمله محمد سلیم خان سائیس را نیز برای تحصیل در رشته پیلوتی انتخاب کردند و بعد از طی مراحل قانونی و معاینات صحی به شهر کراسنادار اتحاد شوروی وقت اعزام گردید.
محمد سلیم خان سائیس بعد از سپری نمودن تقریباً یک سال و فراگیری زبان روسی در پوهنتون هوایی فرونز مرکز قرغیزستان اتحاد جماهر شوروی وقت شامل گردید که بعد از آموزش دروس تیوری و سپری نمودن موفقانه امتحانات جهت اجرای پرواز های عملی عازم شهر کنت جمهوری قرغیزستان شد. بعد از ختم موفقانه پرواز های تعلیمی در طیارات ال ۲۹ و میک ۱۷ و سپری نمودن امتحانات دولتی در اواخر سال ۱۳۵۵ هجری شمسی با اخذ دیپلوم

پیلوتی طیاره میک ۱۷ به وطن برگشت و در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی در غند ۳۶۶ هوایی میدان هوایی قندهار تقرر حاصل نمود.
در ماه ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی از میدان هوایی قندهار به غند ۳۹۳ تعلیمی هوایی میدان هوایی دهدادی شهر مزارشریف تبدیل و بحیث معلم پیلوت در طیارات ال ۳۹ مقرر گردید که به تدریس اولین گروپ محصلین پیلوتی پرداخت و اجرای پرواز های تعلیمی را توسط شاگردان خود آغاز نمود. البته ناگفته نباید گذاشت که موصوف در طول پنچ سال وظیفه مقدس معلم پیلوت در طیارات نوع ال ۳۹ همه ساله از طرف مقامات قوای هوایی افغانستان منحیث معلم پیلوت ممتاز برگزیده می شد و با دریافت تقدیر نامه ها مورد تقدیر و تشویق قرار می گرفت.
استاد محترم محمد سلیم خان سائیس نظر به لیاقت و شایستگی که از خود تبارز داده بود دو بار از طرف هیئت رهبری قوای هوایی و مدافعه هوایی و وزارت دفاع ملی کشور جهت ادامه تحصیلات عالی اکادمیک انتخاب شد و بالاخره در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی برای تحصیل در مقطع ماستری به اکادمی نظامی شهر کیف مرکز جمهوریت اوکراین اتحاد جماهر شوروی وقت اعزام گردید.
موصوف بعد از سپری نمودن موفقانه دوره ماستری در سال ۱۳۶۴ هجری شمسی با اخذ دیپلوم ماستری در علوم نظامی در بخش قوماندانی و قرارگاه دوباره به وطن برگشت و در غند ۳۹۳ هوایی میدان هوایی دهدادی شهر مزارشریف به صفت معاون کندک طیارات میک ۲۱ بیس تقرر یافت و به پرواز های تعلیمی خود آغاز نمود. محمد سلیم خان سائیس بعد از اجرای ۱۳ پرواز تعلیمی در این تیپ طیارات، اولین پرواز تنهایی خود را در طیاره میک ۲۱ بیس مافوق سرعت صوت اجرا نمود.
قابل یادآوری است که جناب محترم سائیس علاوه بر اجرای پرواز های تعلیمی و محاربوی افتخار ترجمه کتاب های تعلیماتنامه پروازی طیارات ال ۳۹ و بعداً در میدان هوایی خواجه رواش کابل، تعلیماتنامه پروازی طیارات ترانسپورتی ان ۳۲ را داشت. همچنان محترم محمد سلیم خان سائیس در غند ۳۹۳ هوایی شهر مزارشریف

سمت های ریاست ارکان کندک ال ۳۹، معاون کندک طیارات میک ۲۱ بیس، معاون کشف غند و سرکشاف غند را بعهده داشته است.




محترم سائیس متاسفانه در سال ۱۳۶۶ نسبت وقوع یک حادثه ترافیکی از ادامه پرواز در طیارات مافوق سرعت صوت بازماند و به قرار گاه قوای هوایی افغانستان منحیث معاون اوپراسیون قوای هوایی وقت تقرر یافت. همچنان در کنار وظیفه معاونیت اوپراسیون قوای هوایی در طیارات ترانسپورتی ان ۳۲ پرواز را آغاز کرد و به صفت پیلوت و معلم پیلوت در پرواز های طیارات ال ۲۹، ال ۳۹، میک ۱۷، میک ۲۱ بیس و ان ۳۲ اشتراک داشت.

محترم محمد سلیم خان سائیس پس از سقوط دولت دوکتور نجیب الله، آغاز جنگ های تنظیمی و بخصوص روی کار آمدن طالبان، در سال ۱۳۷۷ هجری شمسی ناگزیر مجبور به ترک وطن گردید و با خانواده اش به مهاجرت جانب پاکستان رو آورد.

در زمان شروع حکومت موقت حامد کرزی دوباره به کشور عودت نمود که در ابتدا به صفت مدیر تعلیم و تربیه قوای هوایی و بعداً منحیث مدیر اوپراسیون قوای هوایی تعیین و مقرر گردید. در مراحل پایانی خدمت با صداقت، به آمریت سوق و اداره قول اردو هوایی

تبدیل و در آنجا بعد از سال ها خدمت با صداقت و ایمان داری به تقاعد سوق گردید.
قابل ذکر است که ترفیعات محترم محمد سلیم خان سائیس به اساس قانون ذاتی افسران بطور نوبتی اجرا گردیده و بالاخره در رتبه دگروالی با نظام خدا حافظی کرد.
محترم سائیس از سال ۱۳۹۷ هجری شمسی مطابق ۲۰۱۸ میلادی به بعد دوباره با خانواده محترم خود به مهاجرت و زندگی در کشور ترکیه رو آورد و مصروف نوشتن نسخه های ادبی و شعری بود تا اینکه بالاخره بعد از سال ها انتظار در سال ۲۰۲۳ میلادی به ایالات متحده امریکا رهسپار و مسکن گزین گردید. اما با درد و دریغ که زندگی با محترم سائیس یاری و وفا نکرد و پس از گذشت چند ماه محدود به اثر سکته قلبی در دیار غربت در روز جمعه ۲۹ ماه سپتامبر همان سال با دنیای فانی وداع گفت و به ابدیت پیوست. روح اش شاد و یادش گرامی و جاودان باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

در ذیل یکی از شعر های زنده یاد محمد سلیم خان سائیس تقدیم حضور شما دوستان می گردد:

## آرمان

اندرین خانه مرا مردم دانا هَوَس است
بهر فردای همه مامن زیبا هوس است

نیست در منزل ویرانه ز دانش اثری
جهت درس نوین، معلم پویا هوس است

همه گان خسته شدند از ستم جبر زمان
بهر خوشنودی شان گلشن دیبا هوس است

بهر این پیکر بی جان وطن در دم نزع
الفت و وحدت و همدردی دنیا هوس است

عشق ورزیدن ما بهر وطن گشته خمود
بهر یوسف تپش قلب زلیخا هوس است

رسم پارینه زدودند درین مهد کهن
جشن نوروز و رواج شب یلدا هوس است

«سائیس» اینگونه تمنا شده وِرد سخنت
قلب آگنده ز الطاف و دل آرا هوس است

# خاطرات من از زمان اجرای وظایف
# در ریاست عمومی امور سیاسی وزارت دفاع
# «سال ۱۳۶۰ ــ ۱۳۶۱ هجری شمسی»

من در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی از غند ۵۲ مخابره تبدیل و در ریاست عمومی امور سیاسی اردو بحیث سر مفتش در مدیریت سازماندهی مقرر گردیدم.
در جریان ایفای وظیفه در همین ریاست با بسر رسیدن میعاد ترفیع نوبتی به اخذ رتبه دگروالی نایل گردیدم.
یکی از وظایف اساسی ام را کمک به کارمندان امور سیاسی در قطعات و جزوتام های اردو تشکیل می داد. بنابرآن در مدت تقریباً یک سال جهت کمک به کارمندان امور سیاسی سفر های زیاد و متعددی به ولایات مختلف کشور بخصوص به فرقه ۲۵ خوست که استقامت مشخص کاری من بود انجام دادم.
همچنان چندین مرتبه در ترکیب هیئت ها شامل بودم و سفر هایی به قول اردوی قندهار داشتم که هدف اصلی ام کمک به کارکنان سیاسی در جریان محاربه بود و عملاً در چندین فعالیت های محاربوی نیز اشتراک ورزیدم. از جمله یکی از فعالیت های محاربوی در منطقه وادی ارغنداب برایم خیلی جالب و پرخاطره بود که در اینجا مختصراً به آن می پردازم:
قول اردوی قندهار به قوماندانی و رهبری محترم دگرجنرال نورالحق علومی طبق پلان یک عملیات وسیع پاک سازی را در مناطقی از قندهار راه اندازی نموده بود که بخاطر کمک و همکاری سیاسی،

سهم گیری کارمندان سیاسی ریاست امور سیاسی نیز در آن عملیات لازم دانسته شده بود.
روی همین منظور گروپ کارمندان سیاسی ریاست امور سیاسی که من نیز در ترکیب آن شامل بودم به ولایت قندهار سفر کردیم. شب را در قول اردو سپری نمودیم و در تاریکی صبحگاهان همان شب قطعات شامل عملیات نظر به امر قوماندان قول اردو در یک محل خارج از گارنیزیون تجمع کرده بود.
به استثنای رهبری قول اردو هنوز هیچ کسی نمی دانست که وظیفه در کجا و به چه شکل آغاز و اجرا خواهد شد. بعداً شخص قوماندان قول اردو محترم دگرجنرال نورالحق علومی به محل تجمع آمده قطعات را بشمول گروپ کارمندان سیاسی ریاست امور سیاسی به استقامت های مشخص تعیین و تقسیم وظایف نمود.
من نیز در یکی از غند ها توظیف شدم تا در جریان جنگ و حالت غیرنورمال از پیشبرد کار سیاسی در جهت ارتقای سطح مورال سربازان، کارمندان سیاسی را رهنمائی و همکاری نمایم.
قطعه ای که من در آن سهم داشتم به استقامت ارغنداب توظیف گردید تا آن مناطق را از ابتدا تا آخر تصفیه و تلاشی نماید. البته اجرای این عملیات کار ساده و آسان نبود زیرا منطقه ارغنداب یک ساحه بسیار وسیع و شامل باغ ها و مملو از جنگلات بود.
در آغاز صبح قطعه بجانب ارغنداب حرکت داده شد. گرچه پیش از حرکت بسوی ارغنداب از من تقاضا صورت گرفت که با قرارگاه غند یکجا حرکت نمایم اما من ترجیح دادم که در جریان عملیات همراه با سربازان و از حال و احوال شان با خبر و در جریان باشم. من صرف یک میل کلاشینکوف گرفتم و با سربازان یکجا در حرکت شدیم.
بالاخره عملیات تصفیوی آغاز گردید. تا چاشت آنروز به کدام مانع و مشکل جدی مواجه نشدیم. ظهر روز تمام جز و تام ها بشمول یک کندک قوای دوست که ما را همکاری می کرد جهت صرف غذای چاشت در دامنه یک تپه که محل مناسب بود، توقف داده شد. ما همه در انتظار رسیدن اعاشه چاشت بودیم که توسط پوسته سیار لوژستیک

انتقال داده می شد، اما بمجرد رسیدن آشپزخانه مذکور در فاصله خیلی نزدیک که حتی زیر دید ما قرار داشت متاسفانه در کمین و ماین دشمن مواجه شد و کاملاً تخریب گردید. (چون از قبل تدابیر احتیاطی دیگری اتخاذ نگردیده بود بناً در آنوقت هیچ چاره ای وجود نداشت و همه پرسونل و سربازان شجاع و قهرمان جز و تام ها به مدت سه شبانه روز با شکم های گرسنه در مقابل دشمن رزمیدند.)



بالاخره روز تمام شد و شب فرا رسید، دشمن تا صبح از فاصله های دور و نزدیک با سلاح های دست داشته ای شان به انداخت های پراگنده ادامه دادند. جز و تام ها نیز درحالیکه از آمادگی کامل امنیتی برخوردار بودند تا صبح شجاعانه مقابله کردند. صبح روز دوم انداخت های دشمن تا اندازه ای آرام شد و جز و تام ها با شکم گرسنه به حرکت به پیش آغاز کردند. بالاخره در جایی رسیدیم که ناگهان از جانب دشمن انداخت های سلاح های خفیف و ماشیندار از سمت های مقابل و جناح راست بالای جز و تام ها شروع شد. همه پرسونل پروت کردند و به استقامت های آنها به فیر های مقابل می پرداختند. چون ساحه جهت دفاع مساعد نبود باید جز و تام ها به جای مناسب تری قرار می گرفتند تا از تلفات جلوگیری گردد. در یک استقامت به داخل یک باغ ساحه نسبتاً مناسب تری به نظر می خورد که از روی

ناگزیری تمام جز و تام ها در آنجا داخل شدند تا از تاثیرات مرمی دشمن مصؤن باشند اما بی خبر از آن که دشمن از قبل زمین های این باغ مملو از درختان را پر از آب کرده و یک کمین خطر ناک را آماده ساخته بود. بمجرد داخل شدن جز و تام ها به ساحه باغ، از دو جناح ضربات شدید سلاح های خفیف و ماشیندار توسط دشمن صورت گرفت. همه پرسونل درحالیکه لباس های شان تر و گل آلود شده بود، به دام دشمن افتاده بودند. گرچه صرف سه جناح باغ توسط دیوار احاطه و یک جناح آن باز بود اما با آنهم راه بیرون رفت وجود نداشت و دشمن با فیر های سلاح های دست داشته شان از همان سه جناح همه را در محاصره قرار داده بودند.
بالاخره روز با مشکلات فراوان سپری شد و ساعت چهار عصر را نشان می داد. در همین اثنا من به قوماندان غند گفتم سرانجام روز به آخر می رسد و تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد. اگر پیش از پیش اقدامات لازم صورت نگیرد بدون شک در آنصورت دشمن همه را زنده به اسارت خواهد گرفت. آیا خودت منحیث قوماندان غند چه تصمیم داری؟
قوماندان غند مکثی کرد و گفت: بهتر است همین موضوع را با قوماندان کندک دوستان قوای شوروی در میان بگذاری.
من نزد او رفتم و برایش توضیح دادم که هرگاه وقت بیشتر ضایع شود در این اراضی ناآشنا و محل نامناسب خطرات جدی متصور است. باید هرچه زودتر تدابیر جدی اتخاذ گردد. قوماندان کندک دوستان قوای شوروی از من پرسید در قدم اول نظر و پیشنهاد خودت چیست؟
من اظهار داشتم نظر و پیشنهادم اینست که تا دیر نشده باید تمامی پرسونل جز و تام ها قدم به قدم در گروپ های ده نفر از دیوار عبور و در اراضی پیشرو در حال اتساع با استفاده از اشکال اراضی داخل موضع گردند. البته در صورت انداخت دشمن، طرف مقابل را تحت ضربه جدی قرار بدهند. به همین ترتیب هر گروپ ده نفری یکی به تعقیب دیگر پس از عبور از دیوار به سرعت ساحات مختلف را اشغال نمایند. علاوه برآن یادآور شدم که در فاصله تخمیناً دوصد متری ما

یک حویلی قرار دارد بهتر است که بعد از گرفتن امنیت ساحه، تعدادی از پرسونل ما به سرعت حویلی متذکره را اشغال نمایند تا در بام های آن ماشیندار ها را نصب نماییم و از آنجا بالای دشمن فیر صورت گیرد. تمامی نظریات و پیشنهادات من مورد قبول و تائید قوماندان کندک دوستان قوای شوروی قرار گرفت و برایم گفت بشرطی که در قدم اول خودت با ده نفر سرباز همین حرکت را اجرا نمایید.

پس از آنکه نخستین گروپ ده نفری مشخص گردید من با آنها یکجا از دیوار عبور کردیم و امنیت یک قسمتی از ساحه را گرفتیم. به تعقیب ما متباقی گروپ ها نیز یکی پی دیگر با عبور از دیوار امنیت ساحات وسیعتری را گرفتند و در اخیر گروپی از جز و تام قوای دوست حویلی را که قبلاً تخلیه شده بود، اشغال کردند و به سرعت ماشیندار ها را در بالای بام آن نصب نمودند. تمام جز و تام ها بسرعت از محل قبلی خارج و در داخل و اطراف حویلی جا های مناسب و مطمئن را اشغال نمودند.

بالاخره روز به پایان رسید و هوا کم کم تاریک می شد. دشمن به خوف افتاده بود و خاموشانه در مواضع شان قرار داشتند.

تمام پرسونل جز و تام ها که در مدت دو شبانه روز با شکم های گرسنه ولی شجاعانه و دلیرانه در مقابل دشمن رزمیده بودند، نهایت خرسند و خوشحال بودند که با قرار گرفتن در موقعیت نسبتاً مناسب تر از خطر حتمی دشمن نجات یافته اند. از آن لحظه به بعد همه در فکر و تجسس مواد خوراکی شدند اما هیچ چیزی میسر نبود تا اینکه یکی از افسران از گوشه ای آشپزخانه همان حویلی مقداری برنج ریخته شده در روی زمین را که با خاک و خاشاک آلوده شده بود، پیدا کرد. همه ای ما مشترکاً آنرا جمع آوری، پاک کاری و شست و شو نموده در داخل یک کاسه حلبی که اتفاقاً در آنجا بود، انداخته و جوشاندیم. وقتی پخته شد همه اعضای گروپ دور همان کاسه جمع شدیم و به خوردن آن که پس از دو شبانه روز اولین خوراک ما بود، شروع کردیم.

شب را با اتخاذ تدابیر شدید امنیتی در همین حویلی سپری نمودیم. دشمن از هر طرف بخاطر امحای ما تجمع کرده بود و در طول شب

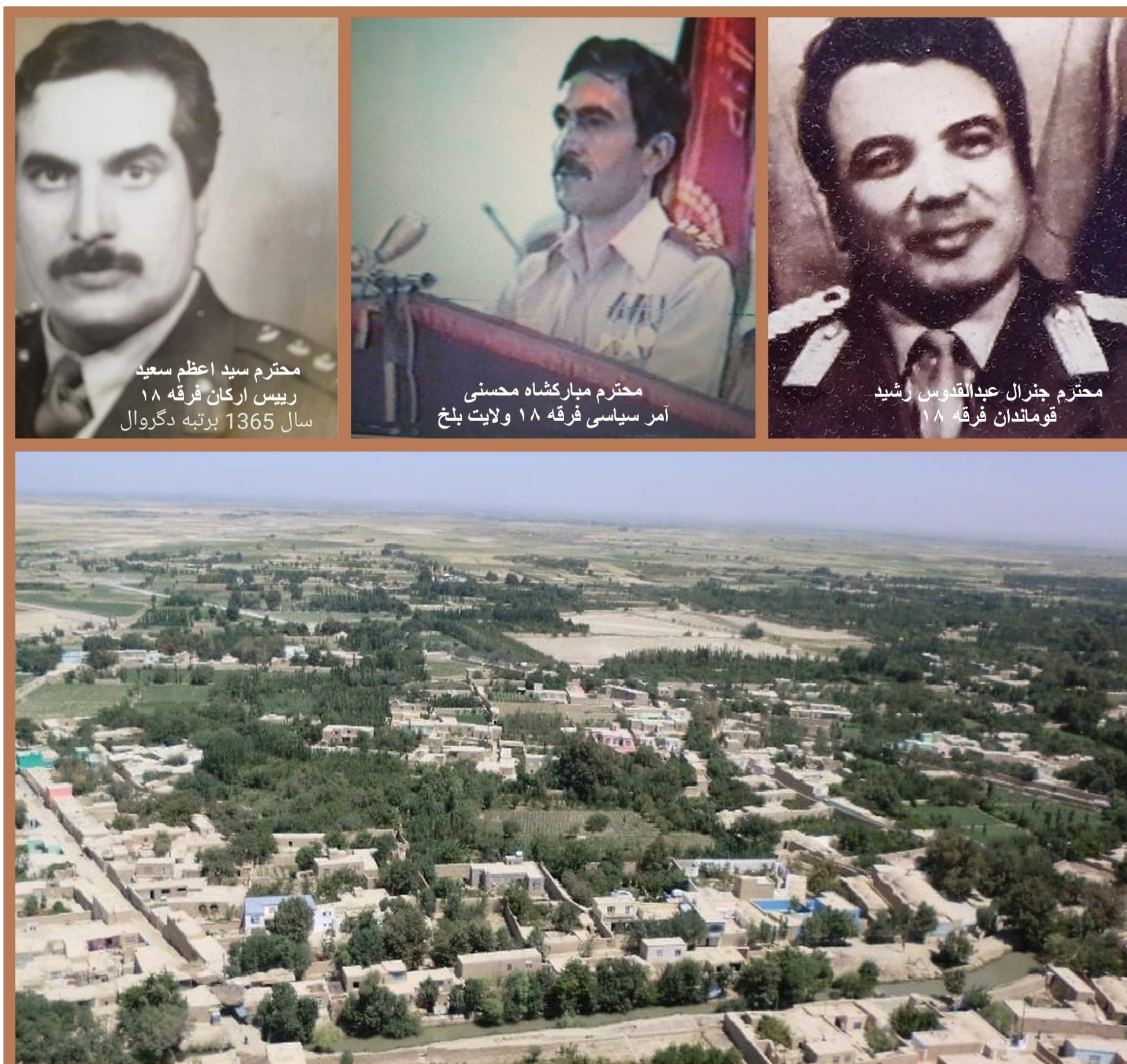
از هر جانب متواتر فیر می کردند اما خوشبختانه نه تنها به کسی کدام آسیبی رسانده نتوانستند بلکه خود دشمن تلفات زیادی را متقبل شده بودند که جسد های آنان در چهار اطراف حویلی باقی مانده بود.
فردای همان شب درحالیکه هیچ کدام عملی از جانب دشمن مشاهده نمی شد تمام پرسونل جز و تام ها با شکم های گرسنه که سه شبانه روز دوام کرده بود، با پای پیاده به حرکت آغاز کردند.
درست در زمانی که پرسونل جز و تام ها در مسیر راه در حال حرکت بودند تا به وظایف جدید آغاز نمایند، چندین کارتن نان قاق سفری توسط طیارات قوای دوست از بالا پرتاب گردید تا عجالتاً برای رفع گرسنگی از آن استفاده صورت گیرد.
بالاخره وظایف محوله تصفیوی مناطق ارغنداب طی همین سه شبانه روز به پایان رسید و به اساس هدایت مقامات، تمامی جزوتام های شامل این وظیفه پس از تطبیق پلان های داده شده، محلات مسکونی را بعد از تصفیه ترک نموده و توسط وسایط نقلیه به قول اردو انتقال یافتند.

نویسنده: تورنجنرال مبارک شاه محسنی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# خاطرات من از زمان اجرای وظایف در فرقه ۱۸ دهدادی ولایت بلخ «سال ۱۳۶۰ ــ ۱۳۶۶ هجری شمسی»

من در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی از ریاست امور سیاسی تبدیل و بحیث آمر سیاسی در فرقه ۱۸ ولایت بلخ مقرر گردیدم. در آن وقت قوماندان فرقه جنرال عبدالقدوس خان رشید، برای مدتی جهت تحصیل به اتحاد شوروی وقت اعزام گردیده بودند و در غیاب شان دگروال فقیر محمد خان سرپرستی قوماندانی فرقه را به عهده داشتند.
رفیق سید اعظم سعید چندی قبل از من بحیث رییس ارکان فرقه تعیین و توظیف شده بودند. من که جدیداً بحیث آمر سیاسی فرقه مقرر گردیده بودم مدتی به کمک و همکاری نیاز داشتم. چون جناب رفیق سید اعظم سعید قبلاً نیز درین فرقه ایفای وظیفه کرده بودند و با امور فرقه بلدیت کامل داشتند از هیچ نوع کمک و همکاری لازم دریغ نورزیدند و از اثر کمک های شان به اسرع وقت در ارتباط به وضع و خصوصیات فرقه آگاهی و بلدیت حاصل نمودم.
فرقه ۱۸ متشکل از سه غند پیاده، غند توپچی، کندک ها و جزوتام های قرارگاه بود که یک غند پیاده آن "غند ۳۵" در شهر میمنه موقعیت دایمی داشت.
فرقه ۱۸ نسبت به اکثر فرقه های اردو از لحاظ سطح اکمال سلاح و وسایط محاربوی و پرسونل از امکانات خوبی برخوردار بود. بناً در سمت شمال کشور نقش امنیتی را ایفا می کرد و بنام فرقه زون شمال یاد می گردید و علاوه بر ساحات ولایت مربوطه در تامین امنیت

تمام ولایات زون شمال بخصوص ولایات جوزجان، سرپل و فاریاب که در اکثر موارد متکی به فرقه ۱۸ بودند، نقش مهم داشت.




گروپ های تخریبکار مجاهدین!!! با ایجاد مزاحمت و راه گیری ها بعضی اوقات اوضاع امنیتی اکثر ساحات زون شمال را متشنج می ساختند. همچنان در اکثر ولسوالی های ولایت بلخ چون ولسوالی خلم، ولسوالی بلخ، ولسوالی دولت آباد و مناطق کشنده و ساحات نزدیک به شهر منجمله تنگی مارمل، تنگی شادیان و قریه جات اطراف شهر چون دهدادی، بابه یادگار، شیرآباد، چهارسنگ و ثمرقندیان نیز مشکلاتی ایجاد می کردند.

باند گروپ های تنظیم های مختلف مجاهدین اعم از باند جمعیت به سر کردگی قادر ذبیح الله، عطا محمد نور و باند اسلامی به رهبری

جمعه خان، باند حرکت و باند های قدوس کل، مولوی عثمان، مولوی علم و علم سیاه فعالیت های تخریبکارانه را در بین قریه جات براه انداخته آرامش مردم و منطقه را برهم می زدند که فرقه ۱۸ با اتخاذ تدابیر جدی و موثر توانسته بود جلو فعالیت های تخریب کارانه همه‌ی آنها را بگیرد.

قابل یاد آوری است که در سال ۱۳۵۹ دو تن از گماشتگان جمعیت اسلامی به دستور قادر ذبیح و عطا محمد نور از تنگی مارمل شبخونی زده و حدود چهارده تُن دینامیت را که در هنگر های قوای کار واقع در دشت شادیان محافظت می شد، منفجر ساختند که در اثر آن خانه های مسکونی کارگران منهدم شد و به تعداد ۲۲ تن از خانواده های آنها، اعم از زنان و کودکان به شهادت رسیدند.
یک تن از عاملین این جنایت که خود درین انفجار زخمی شده بود بازداشت و به جنایتش اعتراف نمود که به پنجه قانون سپرده شد.

اوضاع امنیتی در داخل شهر مزار شریف نیز خوب و قناعت بخش نبود. مسیر راه مرکز شهر الی فابریکات کود و برق توسط پوسته های امنیتی تامین می گردید. همچنان مسیر راه ها بین مرکز شهر مزار شریف با تمام ولسوالی ها به مشکلات امنیتی مواجه بود. بعضی افراد باند های مجاهدین از طرف شب در داخل شهر به یکسلسله فعالیت های خرابکارانه می پرداختند. همچنان آنها در داخل قریه جات نزدیک به مرکز شهر نیز نفوذ نموده از اهالی به نفع خود استفاده می کردند. پولیس شهر (څارندوی) بدون کمک فرقه ۱۸ توانایی مهار کردن مشکلات امنیتی را نداشتند. بناً تدابیر جدی و لازم امنیتی بیشتر از جانب فرقه ۱۸ اتخاذ می گردید.
بعضی اوقات باند های مجاهدین با سوء استفاده از خلا به فعالیت های تخریب کارانه می پرداختند. چنانچه با اقدام و عمل جنایتکارانه، قوماندان فرقه ۱۸ جنرال عبدالقدوس خان رشید را در مسیر راه شهر مزار شریف الی ولسوالی دهدادی ترور نمودند. این حادثه برای منسوبین فرقه ۱۸ سخت درد ناک و تکان دهنده بود. بعد از این حادثه عملیات های منظم توام با فعالیت های کشفی جدی تر از گذشته به معرض

اجرا قرار گرفت. همچنان از جانب آمریت سیاسی فرقه ۱۸ طبق پلان منظم کار جدی و دوامدار از طریق سازماندهی ملاقات ها با روحانیون، متنفذین و اهالی محل به شیوه های موثر روی دست گرفته شد.
از اثر اطلاعات واصله به ارگان های کشفی و فعالیت زنده یاد دگروال رفیق محمد ظریف (لالا ظریف) مدیر امنیت فرقه ۱۸، در قریه علم خیل ولسوالی بلخ محل اقامت قدوس کل که به قتل قوماندان فرقه متهم بود، کشف و تثبیت گردید که در نتیجه محاصره و عملیات این تروریست دستگیر گردید و اهالی محل و شهر مزار شریف از شر او نجات یافتند. با نتیجه گیری از این تجربه ارزشمند قوماندانی و آمریت سیاسی فرقه ۱۸ مصمم گردید تا بیشتر از پیش کار سیاسی و تبلیغاتی را در قریه جات دیگر چون شیر آباد، چهارسنگ و ثمرقندیان در محراق توجه خویش قرار داده و عملی نماید که در نتیجه بعد از مدتی اهالی شریف همین قریه جات در تامین امنیت ساحات مربوطه خویش سهم فعال گرفتند. چنانچه در قریه شیرآباد کندک قومی ایجاد گردید که در تامین امنیت راه بین مرکز شهر مزار شریف و فابریکات کود و برق تاثیر خوب و مثبتی رونما گردیده بود.
در عین زمان قوماندانی فرقه ۱۸ بخاطر تامین امنیت چهار اطراف ساحه مربوطه یک قطعه منتظره را مجهز با وسایط و سلاح های ثقیله و خفیفه بشکل اکتیف و شبانه روزی در محل مناسب جابجا نمود که علاوه بر امنیت ساحات همجوار فرقه، امنیت سرک بین مرکز شهر مزار شریف و فابریکات کود و برق و تعدادی از ساحات دیگر را نیز تحت پوشش امنیتی قرار داده بود. این قطعه منتظره دارای قابلیت حرکت سریع بود و می توانست در صورت احساس کوچکترین خطر در مناطق نزدیک به سرعت حرکت نموده و وارد عمل شود.
از شهادت قوماندان فرقه مرحوم جنرال عبدالقدوس خان رشید چند ماهی سپری شده بود که محترم سید اعظم سعید رییس ارکان فرقه تبدیل و به عوض شان دگروال محمد جمعه اخک مقرر شد. به تعقیب آن ارکانحرب عبدالروف بیگی که در مسایل نظامی و تکتیکی دست بالایی داشت بحیث قوماندان فرقه ۱۸ تعیین و توظیف گردید. او در

آغاز کارش به ایجاد هماهنگی توجه مبذول نمود و به مشوره های سیاسی اهمیت زیادی قائل بود.



بخاطر بهبود امور باهم هم نظر بودیم و در زمینه مشترکاً تصمیم می گرفتیم. من در کار های اداری فرقه با وی همکاری می کردم و او در بخش سیاسی با من کمک می نمود.
در سطح رهبری فرقه در مجموع بین قوماندانی، آمریت سیاسی، ریاست ارکان، مدیریت امنیت و کلکتیف قرارگاه فرقه و سایر جز و

تام های فرقه همکاری ها در فضای دسپلین و صمیمیت بیش از حد در حال تقویت بود.
او فعالیت های تصفیوی مناطق را قدمه وار پلانگذاری کرد و اقدامات عملی را روی دست گرفت. در قدم نخست اجرای عملیات های وسیعی را در ولسوالی های همجوار در اولویت قرار داد و از جمله در ولسوالی خلم که در آنجا گروپ های مختلف مجاهدین!!! آرامش مردم محل را برهم می زدند، عملیاتی را پلان و راه اندازی نمود. در مدت ده روز تمام ساحات خلم اعم از قریه جات، ارتفاعات کوه های تنگی تاشقرغان و کوه های همجوار آن که در آنجا اشرار با ساختن مواضع مستحکم لانه کرده بود همه ی آن ها توسط جزوتام های فرقه ۱۸ تسخیر و تصفیه گردید که مقدار زیاد سلاح ها و مهمات بدست آمد. تمام ساحات خلم و کوه های همجوار آن بصورت مکمل از لوث مجاهدین پاک گردید.
همچنان در داخل قریه جات تلاشی منظم صورت گرفت و کار های مثمر سیاسی و تبلیغاتی با اهالی پیش برده شد. در ختم عملیات تمام سلاح ها و مهمات بدست آمده در دامنه تپه های مقابل باغ جهان نما به معرض نمایش گذاشته شد که اکثر اهالی تاشقرغان اعم از مرد و زن به تماشای آن مراجعه نموده بودند. این عملیات خیلی موثر بود و در آرامش منطقه تاثیرات خوبی به بار آورده بود.
به همین ترتیب در ظرف چندین ماه یکسلسله عملیات های تصفیوی در تنگی شادیان، تنگی مارمل، ولسوالی های بلخ، دولت آباد، قریه جات سیاه گرد، الم خیل و ساحات کشنده و بودنه قلعه صورت گرفت که تاثیرات خوبی در وضعیت امنیتی ایجاد گردیده بود.
در آنوقت مسئله جلب و احضار نیز حایز اهمیت بود و در صدر وظایف قرار داشت. در این امر فرقه ۱۸ نسبت به همه پیشگام بود و بار ها از جانب وزارت دفاع مورد تقدیر و ستایش قرار گرفته بود.
چنانچه در یکی از وظایف جلب و احضار در ولایت فاریاب که من موظف شده بودم با اجرای موفقانه ی آن از جانب شخص وزیر دفاع محترم جنرال عبدالقادر به اخذ مکافات یک قاب ساعت دستی نایل گردیدم.

همچنان در ارزیابی و نتیجه گیری فعالیت های ماهوار اردو بخصوص در قسمت جلب و احضار که موضوع بحث همان روز ها بود و بحضور داشت شخص محترم ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و رییس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان برگزار گردیده بود، از فرقه ۱۸ در زمره فرقه درجه اول توصیف و تمجید بعمل آمد که محترم ببرک کارمل با صدای رسا از من منحیث آمر سیاسی و عبدالروف بیگی قوماندان فرقه ۱۸ اظهار خرسندی نموده مورد تقدیر قرار دادند.
ما هردو به پا ایستادیم و حاضرین در تالار همه با کف زدن های ممتد از ما استقبال نمودند. این موفقیت ها همه محصول هم آهنگی، کار سیاسی و همکاری صمیمانه و رفیقانه بود که در نتیجه فرقه ۱۸ بمثابه یک فرقه ممتاز بیشتر از پیش در سطح اردو و زون شمال مطرح شده بود.
قابل یاد آوری است که در خلال سایر وظایف خارج از اوقات رسمی در ارتباط به یکسلسه ابتکارات و نو آوری ها فکر می کردم از جمله روزی از داخل قلعه جنگی که غند ۵۰ در آنجا اقامت داشت بازدید بعمل آوردم. در قسمتی از آن مخروبه ای وجود داشت که قرار معلوم زمانی حرم سرای و اقامتگاه امیر عبدالرحمن خان بود و بجز قصه و افسانه آثاری از آن باقی نمانده بود. همان لحظه فکر کردم که اگر بالای آن کار صورت بگیرد دست آورد خوبی خواهد بود. بناً مفکوره ام را با قوماندان فرقه جنرال عبدالروف بیگی شریک ساختم که پس از دیدار از محل و تبادل نظر مورد تائید اش قرار گرفت و بعد از تهیه پلان کار ساختمان آن توسط گروپی از پرسونل فنی و مسلکی فرقه آغاز گردید و در مدت تخمیناً یکسال تکمیل و منحیث موزیم فرقه ۱۸ مورد بهره برداری قرار گرفت.
ضمناً تاریخچه و قدامت تاریخی، چگونگی و طرز اعمار قلعه جنگی و حرم سرای و همچنان تاریخچه ایجاد فرقه ۱۸ دهدادی ولایت بلخ با ذکر اسمای قوماندانان فرقه یعنی از ابتدای ایجاد تا آن زمان، بر روی تابلو ها تحریر و در قسمت هایی از دیوار های موزیم نصب گردید. علاوه بر آن نمونه هایی از انواع سلاح ها با

تفکیک نوعیت و توضیح چگونگی بدست آمدن آنها از نزد مجاهدین در داخل ویترین های مختلف در اتاق های جداگانه جابجا و به نمایش گذاشته شده بود.
دهلیز ها و اتاق های موزیم با پلاکارد ها و فوتو های نظامیان اعم از سربازان و افسران شجاع فرقه ۱۸ مزین شده بود.
بالاخره این موزیم با آمادگی های خاص برای افتتاح آماده گردید. در مراسم افتتاحیه موزیم تعدادی از مقامات ولایت، ریاست فابریکات کود و برق، متنفذین محل و تعداد کثیری از افسران و قوماندانان قوای مسلح اشتراک داشتند. بعد از برگزاری مراسم افتتاحیه دروازه های موزیم برای مدتی با درنظرداشت شرایط نظامی بر روی علاقمندان باز بود و اجازه بازدید و تماشا داده می شد.
موزیم فرقه ۱۸ که بمثابه یک محل باستانی و یکی از دست آورد های کلتوری و فرهنگی محسوب می شد متاسفانه پس از مدتی از توجه به دور ماند تا اینکه بالاخره پس از سقوط حکومت دوکتور نجیب الله بحیث مقر قوماندانی عمومی شورای عالی نظامی صفحات شمال افغانستان و جنبش ملی اسلامی افغانستان مورد استفاده قرار گرفت.
با درنظرداشت اینکه پروگرام های تفریحی در ارتقای مورال سربازان نقش مهمی دارد سعی برآن بود تا پرسونل فرقه ۱۸ در اوقات فراغت از مصروفیت های سالم تفریحی و ورزشی برخوردار باشند. بهمین منظور زمینه ورزش والیبال در قطعات تحت نظر و رهنمایی کارکنان سیاسی فراهم گردیده بود. علاوه برآن ضمن راه اندازی یکسلسله پروگرام های تفریحی نمایش فلمهای هنری در سینمای فرقه و اجرای کنسرت های جالب به اشتراک هنرمندان محلی سازماندهی و پیشکش می گردید. همچنان در چوکات کلوپ آمریت سیاسی فرقه گروه هنری از جمله سربازان هنرمند تشکیل گردیده بود. ضمناً تحت نظر و رهنمایی آمریت سیاسی یک تیم ترانه متشکل از دختران نرسنگ نیز ایجاد گردیده بود که در بعضی مراسم از آنها دعوت بعمل می آمد.
فامیل های افسرانی که در جوار و نزدیک فرقه سکونت داشتند، نیز از توجه به دور نبودند و به مشکلات آنها رسیدگی صورت می گرفت.

بطور مثال:
فامیل های افسران نسبت نبود آب آشامیدنی و دور بودن از داش نان پزی به مشکلات جدی مواجه بودند که با نصب داش های نان پزی در نزدیکی منازل آنها و تمدید نل آب آشامیدنی این دو مشکل شان رفع گردید.
ضمن اینکه برنامه های تفریحی برای فامیل های افسران فرقه در نظر گرفته شده بود، معمولاً هفته یکبار فلم های تربیوی نیز به نمایش گذاشته می شد و علاوه برآن یکسلسله پروگرام های خاص دیگر به مناسبت های مختلف نیز اجرا و عملی می گردید.
در سال ۱۳۶۲ جنرال عبدالروف بیگی از قوماندانی فرقه ۱۸ تبدیل و به عوض او جنرال غلام فاروق مقرر گردید. در آن وقت رییس ارکان دگروال محمد جمعه اخک و معاون فرقه دگروال لعل محمد خان بود.



جنرال غلام فاروق یکی از جنرالان با تجربه بود که قبلاً در فرقه ۱۷ هرات بحیث قوماندان فرقه ایفای وظیفه می کرد. او نیز در ارتقاء احضارات محاربوی و نقش فرقه در عرصه امنیت منطقه و ساحات تحت مسوولیت آن توجه خاصی داشت. کار های سیاسی و اداری چون گذشته با تفاهم و هم آهنگی کامل در فضای رفیقانه پیش برده می شد.
در این سال ها در ساحات ولایت بلخ امنیت بهتری تامین بود اما در ولایات جوزجان، سرپل و مناطق سنگ چارک و بعضی از ولسوالی های فاریاب هنوزهم فعالیت های جنایتکارانه باند های اشرار ادامه داشت، که به آزار و اذیت مردم، مزاحمت به پوسته های امنیتی و راه گیری حین عبور قطار های اکمالاتی می پرداختند. قومندانی و شعبه سیاسی فرقه ۱۸ جهت حل و رفع این چنین معضلات با اتخاذ تدابیر جدی و عملیات های تصفیوی توام با پیشبرد کارهای وسیع تبلیغاتی و سیاسی در بین اهالی می پرداخت.
در بعضی مناطق ولایات یکتعداد کندک ها و غند های قومی در جنب فرقه ۱۸ تشکیل گردیده بود. غند قومی در منطقه سوزمه قلعه ولایت سرپل به قوماندانی غفار پهلوان، غند های قومی در سرپل به قوماندانی ظاهر نراد و در منطقه شیرین تگاب میمنه به قوماندانی رسول پهلوان، کندک های قومی به قوماندانی غریب حسین در ولسوالی چمتال و به قوماندانی شاه محمد در قریه شیرآباد در تامین امنیت ساحات مربوطه و قطار های اکمالاتی ولسوالی های مربوطه نقش خوبی را ایفا می کردند.
فرقه ۱۸ در زون شمال با ارگان های امنیت دولتی و خارندوی آن ولایات نیز در همکاری قرار داشت که این امر در تامین امنیت زون شمال تاثیرات خوبی بجا گذاشته بود. از جمله می توان از تولی اوپراتیفی امنیت دولتی ولایت جوزجان که بعداً به کندک و متعاقباً به غند و بالاخره به فرقه ۵۳ ارتقا یافت، نام برد. قوماندانی این جزوتام را محترم عبدالرشید دوستم بعهده داشت که از رتبه لومړی بریدمنی آغاز و بالاخره به تدریج به رتبه جنرالی ترفیع نمود. این جزوتام اوپراتیفی همیشه فرقه ۱۸ را در عملیات های ساحوی و تامین امنیت راه های مواصلاتی بطور قابل ملاحظه همکاری می نمود.

عبدالمجید روزی قوماندان غند توپچی فرقه ۱۸ بحیث معاون فرقه ۵۳ تعیین و مقرر گردید. این فرقه همیشه با فرقه ۱۸ در همکاری مشترک قرار داشت.

روابط نیک و حسنه و همکاری های متقابل بین تمامی ارگانهای ولایات زون شمال و فرقه ۱۸ وجود داشت. کمک و همکاری و مشارکت در اجرای تدابیر کلتوری و فرهنگی بین ارگانهای محل و فرقه ۱۸ گسترش یافته بود. قوماندانی و شعبه سیاسی فرقه ۱۸ با ریاست زون شمال، شورا های ولایتی، ولایات شمال و بخصوص با رهبری ولایت بلخ، کمیته حزبی ولایتی، ریاست امنیت دولتی و قوماندانی پولیس ( څارندوی) ولایت بلخ از مناسبات نیک و همکاری های متقابل برخوردار بود.



در اواخر سال ۱۳۶۵ هجری شمسی از طریق ریاست عمومی امور سیاسی اطلاعی دریافتم که نظر به لزوم دید مقامات، من از بست آمریت سیاسی فرقه ۱۸ در ریاست امور سیاسی بحیث رییس تشکیلات حزبی مقرر گردیده ام. البته این فرمان از جانب رییس جمهور و ریاست شورای انقلابی وقت منظور گردیده و در وزارت دفاع مواصلت نموده بود. جنرال نظر محمد وزیر دفاع بنابر تعصبات جناحی حزبی که داشت به تقرر و ارتقای من به پُست بلندتر در قرارگاه وزارت دفاع موافقت نمی کرد و طوری وانمود می ساخت که گویا این شخص از جمله طرفداران ببرک کارمل است و در اینجا اوضاع را متشنج می سازد. روی همین منظور فرمان تقررم را به مدت تقریباً چهار ماه حفظ و از صدور آن ممانعت کرده بود، تا اینکه بالاخره به وساطت جنرال ورینیکوف، شخص دوکتور نجیب الله رییس جمهور وقت را از امرش منصرف نمود که دوباره لغو فرمان تقررم را صادر و ادامه به وظیفه قبلی ام ذریعه شفر ابلاغ گردید و من به وظیفه ام طبق سابق ادامه دادم.

طی همین مدت علاوه بر وظایف محوله ام بخاطر بهبود وضع معیشتی پرسونل قرارگاه فرقه ۱۸ یک بنای متروکه را که در محل نزدیک به قرارگاه موقعیت داشت و دارای یک تهکاوی بود نیز ترمیم و بازسازی نموده و علاوه بر ایجاد یک کانتین، محلی را جهت پذیرایی و ملاقات سربازان با اقارب شان آماده و مورد بهره برداری قرار دادیم.

همچنان از آنعده از فامیل های شهدا که در دسترس قرار داشتند بازدید و دلجویی بعمل آورده و با درنظرداشت امکانات یکسلسله کمک های لازم صورت می گرفت. جهت قدردانی از شهدا در ساحه حضیره شهدای فرقه یک منار یاد و بود اعمار گردید که زایرین در موقع ارج گذاری در پای آن گل گذاری می نمودند. ضمناً بخاطر بزرگداشت از سالروز استرداد استقلال کشور یک منار یادگاری با دیزاین مرغوب در صحن فرقه نیز اعمار گردید.

اطراف این منار با چمن و گل های قشنگ و زیبا مزین شده بود. به منظور اینکه این منار یادگاری برای آیندگان خواهد بود، پیامی را که

حاکی از حالت و اوضاع سیاسی و نظامی همان وقت و چگونگی وظایف فرقه ۱۸ در آن مقطع زمانی بود، در یک شرید و کاغذ مخصوص با نوشته قلمی تهیه و در بین خول مرمی جابجا و بعد از مسدود نمودن در تحت یکی از پله های زینه مدفون نمودیم تا بیانگر شرایط و اوضاع آن زمان برای نسل های آینده باشد.
در وسط سال ۱۳۶۶ از بست فرقه ۱۸ تبدیل و بحیث آمر سیاسی فرقه ۲۱ فراه مقرر گردیدم که از چگونگی تبدیلی ام در آینده خواهم پرداخت.

نویسنده: تورنجنرال مبارک شاه محسنی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه

# زنده یاد استاد متقاعد

# الحاج برید جنرال محمد کبیر رامکی

مرحوم استاد متقاعد الحاج برید جنرال محمد کبیر رامکی فرزند محمد اکبر در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در قریه رامک ولایت غزنی در یک خانواده روشنفکر و متدین بدنیا آمده بود.

مرحومی با تاسیس مکتب امام سید حاجی در سال ۱۳۱۴ در قریه رامک با آنکه هنوز چهار سال سن داشت بنابر ذکاوت و علاقمندی به علم و دانش شامل آن مکتب شد و با فراغت از صنف ششم دوره ابتدائیه را به اتمام رسانید.

موصوف به دلیل نبود لیسه در سطح قریه و ولسوالی ده یک به مدت شش سال از ادامه تحصیل بازماند و در همان مکتب بشکل رضا کارانه به تدریس فرزندان وطن پرداخت.

در سال ۱۳۲۸ خورشیدی هیئتی از طرف قوماندانی حربی ښونځی برای جلب و جذب جدید الشمولان، به ولایت غزنی آمدند.

والی وقت غزنی و اراکین معارف با آگاهی از ذکاوت سرشار محمد کبیر رامکی؛ نامبرده را به هیئت معرفی نمودند که از طرف آنان در جمله شاگردان جدیدالشمول برگزیده شد و غرض ادامه تحصیل به حربی ښونځی جذب گردید.

محترم محمد کبیر رامکی دوره ثانوی را در حربی ښونځی به درجه اعلی به پایان رسانید و طبق تعامل نظامی مدت یکسال دروس و تعلیمات نظامی را در حربی پوهنتون فراگرفت. متعاقباً در سال

۱۳۳۵ خورشیدی بنابر لزوم دید رهبری وزارت دفاع به پوهنځی یا فاکولته ساینس پوهنتون کابل معرفی گردید که دوره تحصیلی متذکره را در سال ۱۳۳۹ خورشیدی بطور موفقانه به پایان رسانید.

محترم محمد کبیر رامکی پس از فراغت از پوهنځی ساینس پوهنتون کابل منحیث کدر در دیپارتمنت ساینس حربی ښوونځی توظیف و مقرر شد که در مجموع بمدت ۴۴ سال منحیث استاد مضامین ساینسی با صداقت و امانتداری به آموزش و تربیه اولاد وطن پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۸۲ خورشیدی به تقاعد سوق گردید.

محترم محمد کبیر خان رامکی در سال های تدریس ده ها مقاله و آثار علمی مختلف را نوشت که در مجلات و رساله های وزارت دفاع ملی به نشر رسیده بود.

همچنان موصوف در سال های خدمت از اثر صداقت و ویژه گی های علمی به ده ها مدال، نشان و تقدیرنامه ها مفتخر و در سال ۱۳۶۹ خورشیدی به رتبه برید جنرالی ارتقا نمود.



محترم محمد کبیر خان رامکی شخص متین، دانشمند، متعهد، سخاوتمند، خیرخواه و با تقوا بود و در سال ۱۳۸۵ خورشیدی به زیارت حج

بیت الله شریف مشرف شده بود. آرزوی بزرگ اش حاکمیت عدالت و تامین صلح و امنیت دایمی و سرتاسری در کشور بود.

تلخ ترین خاطره زنده گی اش شهادت سه فرزندش بود که در زمان جنگ های تحمیلی صورت گرفته بود.

محمد کبیر خان رامکی در صداقت و پاک نفسی الگو خانواده و آشنایان بود در حدی که حین اجرای وظیفه رسمی و تعطیلات به اعضای خانواده و فرزندان اش اجازه استفاده از موتر و امکانات دولتی را نمی داد.

با دریغ و درد که موصوف بتاریخ ۱۵ جوزای سال ۱۳۹۹ خورشیدی بنابر مریضی که عاید حال اش بود بعمر ۸۹ سالگی دنیای باقی را به لقاء حق لبیک گفت.

از نامبرده چهار فرزند پسر و دختر که همه تحصیلات عالی دارند به یادگار مانده است.

روح اش شاد و یادش گرامی باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی

ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه زنده یاد
# برید جنرال جوره بیگ خان دانشمل

محترم جوره بیگ خان دانشمل فرزند فولاد بیگ خان در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در یک خانواده متدین و روشنفکر در ولسوالی چاه آب ولایت تخار چشم به دنیا گشود و بعد از ختم دوره تعلیمات ابتدائیه در مکتب ابتدائیه چاه آب، بنابر شوق و علاقه مفرطی که به مسلک نظامی داشت در حربی ښونځی کابل شامل گردید.
بعد از ختم موفقانه دوره تعلیمی با درجه عالی از حربی ښونځی فارغ و به اساس علاقه خاص خودش در همان سال به پوهنځی هوایی قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان شامل شد. بعد از ختم تحصیلات و کسب دیپلوم با درجه عالی و رتبه دوهم بریدمن در ۱۳۳۹ هجری شمسی نظر به شایستگی و لزوم دید هیئت رهبری قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان و مقامات ذیصلاح دولت وقت جهت تحصیلات عالی انجنیری هوایی در اکادمی نظامی شهر کیف جمهوری اوکرائین عازم اتحاد جماهیر شوروی وقت گردید.
بعد از ختم دوره تحصیلات عالی و اخذ دیپلوم سرخ عالی و کسب مدال طلا منحیث ماستر علوم تخنیکی هوایی در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی به وطن برگشت و بلا فاصله به اساس دستور مقامات رهبری به صفت آمر دیپارتمنت ساختمان طیارات، انجن و بدن طیاره و نظریات پرواز تعیین بست شد.
محترم جوره بیگ خان دانشمل نظر به سوابق تحصیلات عالی و خدمات شایسته در بخش اداری و تدریسی در پوهنځی هوایی در سال ۱۳۴۷

هجری شمسی غرض تحصیلات عالی اکادمیک مقطع دوکتورا علوم تخنیکی به اکادمی نظامی شهر کیف جمهوری اوکرائین اتحاد شوروی وقت اعزام گردید.
محترم دانشمل بعد از ختم موفقانه دوره تحصیلی اکادمیک مقطع دوکتورا با اخذ دیپلوم عالی (Ph.D.) دوکتورا علوم تخنیکی در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی دوباره به وطن برگشت و بحیث سرانجنیر و معاون آمریت فابریکه ترمیم طیارات در بخش انجن و بدن طیارات میدان هوایی بگرام تقرر یافت. بعداً به صفت معاون سرانجنیری عمومی قوای هوایی و بعد از یک مدت زمان به صفت سرانجنیر عمومی قوای هوایی افغانستان تعیین و توظیف گردید که با صداقت و ایمان داری به وظیفه خود ادامه داد.



محترم دانشمل نظر به لزوم دید هیئت رهبری قوای هوایی و مدافعه هوایی و مقامات ذیصلاح در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی جهت تحصیل

در رشته تخنیک جدید و خصوصیات طیارات ال - ۳۹ به کشور چکوسلواکیا وقت اعزام شد که با ختم موفقانه دوره تحصیلی به وطن بازگشت و بحیث مدیر تدریسات و معاون قوماندانی پوهنځی هوایی تعیین گردید و بعداً به صفت قوماندان پوهنځی هوایی تقرر یافت که در سال های ۱۳۵۸-۱۳۵۷ هجری شمسی به صفت قوماندان پوهنځی هوایی اجرای وظیفه نمود.

چون در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هجری شمسی نظر به ضرورت توجه خاص در بخش قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان صورت گرفت بناً به اساس پیشنهاد جناب محترم جوره بیگ خان دانشمل و تایید هیئت رهبری قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی و منظوری مقامات ذیصلاح دولت، پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی در تشکیل قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان ایجاد و تاسیس گردید که دارای چهار پوهنځی (پوهنځی هوایی، پوهنځی راکت و توپچی دافع هوا، پوهنځی رادار و مخابره هوایی و پوهنځی نقلیه و لوژستیک هوایی) بود.

محترم جوره بیگ خان دانشمل بحیث قوماندان این کانون علمی تعیین و توظیف گردید که شاگردان زیادی در رشته های مختلف قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان تربیه و به جامعه تقدیم نمود.

محترم دانشمل، نظر به لزوم دید و پیشنهاد مقام وزارت دفاع و منظوری سرقوماندان اعلی قوای مسلح افغانستان در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی به صفت پیژندوال و معاون وزیر دفاع در امور کدر و پرسونل تعیین گردید. در اواخر سال ۱۳۶۸ هجری شمسی بحیث اتشه نظامی افغانستان در پراگ کشور چکوسلواکیای وقت تعیین و اعزام شد که الی ماه مارچ سال ۱۹۹۱ میلادی در این پُست اجرای وظیفه نمود.

**ترفیعات جناب محترم داکتر علوم تخنیکی جوره بیگ خان دانشمل قرار ذیل است:**

- در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی به رتبه دوهم بریدمن
- در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی به رتبه لومړی بریدمن
- در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی به رتبه تورن
- در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی به رتبه جگتورن

ـ در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی به رتبه جگړن
ـ در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به رتبه دگرمن
ـ در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی به رتبه دگروال
ـ در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی به رتبه برید جنرال

**مدال ها و نشان هایی دولتی که محترم دانشمل به اخذ آن نایل گردیده اند:**

ـ نشان درفش سرخ
ـ نشان دلاوری
ـ نشان دوستی خلق ها
ـ نشان های ستاره درجه ۱،۲،۳
ـ نشان افتخار
ـ مدال های خدمات برجسته نظامی، خدمت خوب، خدمت ۱۰ سالگی، ۲۵ سالگی خدمات
ـ مدال های بریال
ـ مدال طلا بخاطر بدست آوردن دیپلوم عالی (دیپلوم سرخ)

جناب محترم داکتر علوم تخنیکی جوره بیگ خان دانشمل مانند سایر هموطنان عزیز ما بعد از فروپاشی حاکمیت قانون به کشور آلمان مهاجرت نمودند و در کنار خانواده محترم خود در شهر هسن آلمان زندگی می کردند.

با تاسف فراوان که استاد معظم جناب داکتر صاحب دانشمل در اکتوبر سال ۲۰۲۲ میلادی مطابق ماه میزان سال ۱۴۰۱ خورشیدی در یک سفر سیاحتی در کشور ترکیه بعمر ۸۳ سالگی دنیای فانی را وداع گفت و به ابدیت پیوست که پیکر این بزرگ مرد به آلمان انتقال و در حضیره مسلمانان شهر هسن آلمان بخاک سپرده شد.

روح اش شاد، یاد و خاطرات اش جاودانه و گرامی باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی

ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# خاطرات من از فرقه ۲۱ ولایت فراه
# ماه اسد ـ ماه حوت سال ۱۳۶۶ هجری شمسی

در بحث قبلی اشاره کرده بودم که از آمریت سیاسی فرقه ۱۸ دهدادی ولایت بلخ، بحیث رییس تشکیلات حزبی در ریاست امور سیاسی اردو مقرر گردیدم اما از اثر مخالفت جنرال نظر محمد وزیر دفاع وقت بنابر تعصبات جناحی و به اتهام اینکه من از جمله طرفداران سر سخت ببرک کارمل هستم و موجودیتم در قرارگاه وزارت دفاع به وی و همفکرانش غیرقابل تحمل بود، ابراز مخالفت کرد و فرمان تقرری ام را به مدت چهار ماه نزد خود حفظ نمود و بعداً به اثر تقاضا های مکرر وی از مقام ریاست جمهوری، به تقررم در آن پُست تجدید نظر صورت گرفت و امر ادامه وظیفه ام بحیث آمر سیاسی در فرقه ۱۸ دهدادی ولایت بلخ مواصلت کرد.
در ماه اسد سال ۱۳۶۶ هجری شمسی از جانب جنرال ذبیح الله زیارمل رییس عمومی امور سیاسی اردو به آن ریاست خواسته شدم که بعد از یکسلسله صحبت ها تقررم بحیث آمر سیاسی فرقه ۲۱ ولایت فراه ابلاغ گردید. چنانچه از خلال صحبت های جنرال صاحب ذبیح الله زیارمل نیز برداشت کردم، تبدیلی ام از فرقه ممتاز ۱۸ دهدادی ولایت بلخ به فرقه ۲۱ ولایت فراه که جدیداً از لوا به فرقه ارتقا یافته بود، در حقیقت یک تنزیل مقام و تنبیه پنداشته می شد. زیارمل صاحب اظهار داشت که من باید رویه و برخورد خودرا مطابق به پالیسی زعامت دوکتور نجیب الله رییس جمهور وقت بازسازی و عیار نمایم.

فردای آنروز جهت اشغال وظیفه جدید عازم ولایت فراه گردیدم. در میدان هوایی از جانب جنرال جانباز خان قوماندان فرقه و دگروال جان محمد خان رییس ارکان و رفیق کارگر مدیر امنیت آن فرقه مورد پذیرایی و استقبال قرار گرفتم و با هم یکجا به فرقه رفتیم که توسط قوماندان فرقه در اجتماعی از افسران و سربازان به پرسونل و منسوبین فرقه معرفی گردیدم.



فرقه ۲۱ ولایت فراه یکی از فرقه های تیپ بی و یکی از فرقه های شامل تشکیل قول اردوی چهار ولایت هرات بود که از سه غند پیاده، غند توپچی، کندک تانک و جزوتام های قرارگاه تشکیل گردیده بود.

من بعد از آنکه با افسران و کارمندان سیاسی شناخت و معرفت حاصل نمودم، از نتیجه بدست آمده چنین در یافتم که در این فرقه کار سیاسی ضعیف و بدور از میتود های سیاسی می باشد. هدف تبدیلی ام را به این فرقه بطور واضح درک کردم که با پا درمیانی شخص جنرال نظر محمد وزیر دفاع بمثابه یک توطئه آنهم بخاطر تضعیف شهرتم صورت گرفته است تا به این شیوه بر روی تمام افتخاراتم خط بطلان کشیده و مرا بد نام بسازند.

من با درک از اهداف شومی که در قبال تبدیلی ام وجود داشت دیگر چاره و وسیله ای نداشتم جز اینکه با استقامت، مقاومت و صبر و تحمل مانند گذشته به کار و فعالیت خستگی ناپذیر ادامه داده و یکبار دیگر صداقت، استعداد و توانایی خود را عملاً به اثبات برسانم.

در قدم نخست کار و فعالیت تمامی کارمندان سیاسی فرقه را یکایک مورد بررسی و تفتیش قرار دادم و از رویت اسناد دریافتم که در میتود ها و شیوه های کاری آنها نقایص و کاستی های بیشمار و قابل ملاحظه ای وجود دارد.

نواقص را یکایک یاد داشت می نمودم که عمده ترین آن ها در مجموع ۴۳ ماده را دربر می گرفت. بدون شک برطرف کردن این همه نواقص در اسرع وقت کار آسانی نبود، اما من مطمئن بودم که بزودی و در طی مدت زمان کوتاه می توانم همه را رفع نمایم.

بخاطر تفکیک نواقص و کاستی ها در اجراات گذشته و اقداماتی که قرار است برای رفع آنها صورت بگیرد، تصمیم گرفتم تا تمامی نواقص و کاستی ها را طی یک لیست بشکل راپور تهیه نموده و مستقیماً به شخص رییس عمومی امور سیاسی، وزیر دفاع و سرمشاور سیاسی وزارت دفاع ارسال نمایم تا در ارتباط به نواقص و کمبودی ها در آگاهی قرار بگیرند. در اخیر راپور اطمینان دادم که الی مدت ۴۵ روز همه نواقص و کاستی ها را رفع خواهم کرد.

بعد از آن موضوع را با قوماندان فرقه محترم جنرال جانباز خان نیز در میان گذاشتم و تقاضا نمودم تا در پایان راپور تهیه شده مشترکاً امضاء نمائیم. قوماندان فرقه از امضاء کردن ابا ورزید و من ناگزیر با امضاء خودم اکتفا کردم و یکی از افسران را توظیف و اعزام

نمودم تا این راپور را که در سه کاپی آماده گردیده بود مستقیماً به دفاتر وزیر دفاع، رییس عمومی امور سیاسی و دفتر سرمشاور سیاسی وزارت دفاع برساند تا در جلسه صبحانه همه هیئت رهبری مقام وزارت دفاع در جریان قرار بگیرند.

پس از آنکه راپور متذکره بدسترس هرسه مقام وزارت دفاع قرار گرفت، در یکی از جلسات صبحانه مورد بحث قرار داده شد. بعضی ها بشمول وزیر دفاع تعدادی از ماده های درج شده در راپور را دور از واقعیت و بهتان شمرده مرا متهم به تمرد و مقصر شناختند و تعداد دیگری ابراز نظر نمودند تا هیئتی جهت تدقیق و روشن شدن موضوع تعیین و توظیف گردد که یکایک تمام ماده های مندرجه در راپور را بطور دقیق و همه جانبه بررسی و ارزیابی نمایند و بعداً مطابق به آن در مورد تصمیم لازم اتخاذ گردد.

به همین اساس هیئتی با ترکیب سه نفر بمنظور تدقیق و ارزیابی راپور متذکره به فرقه ۲۱ فراه مواصلت کرد. هیئت مذکور بدون کدام اظهار نظری، موضوع ماده های مندرجه در راپور را مورد تدقیق و بررسی قرار دادند. در ختم کار شان راپور ارسالی مرا که با خود داشتند پیش رویم گذاشتند و در قدم نحست از من پرسیدند که آیا این راپور را شما تهیه و ارسال نموده اید ؟

من جواب دادم: بلی.

بعد از آن موضوع و هدف بررسی شانرا برایم توضیح و تشریح نمودند و اظهار داشتند که تمامی کاستی ها و نواقص مندرجه در راپور را که بررسی و ارزیابی نمودیم همه دارای واقعیت می باشد و در اخیر از من پرسیدند آیا شما از رفع آن ها تا چقدر مدت اطمینان می دهید؟

من در جواب ایشان وعده سپردم که همه نواقص را در مدت یک ماه رفع میسازم. بعد ازآن هیئت مرخص شدند و دوباره جانب مرکز رهسپار گردیدند.

من کار خودرا طبق پلان مرتبه آغاز نمودم و چون موضوع تقویه و حفظ وحدت حزبی مهم تر از همه پنداشته می شد بناً در قدم نخست یکسلسله اقدامات را در جهت تامین وحدت و همبستگی بین منسوبین و بخصوص کارمنـدان سـیاسی فرقـه روی دست گرفتم. به کار

انفرادی بیشتر ارزش قایل بودم و طبق پلان و پروگرام تنظیم شده همه روزه با هرکدام از کارمندان سیاسی و قوماندانان تماس و دید و بازدید داشتم.

در قسمت ترتیب و تنظیم اسناد به هریک از کارمندان سیاسی آموزش می دادم و آنها را متوجه وجایب و مسوولیت های شان می ساختم که مورد دلچسپی و علاقمندی شان قرار می گرفت. در مدت زمان خیلی کم همه اسناد بشکل مطلوب ترتیب و تنظیم و آماده گردید. تمام کارمندان سیاسی فرقه را به آموزش تشویق و ترغیب نموده از آنان تقاضا کردم تا در اوقات فراغت بخصوص بعد از رسمیات چند ساعتی وقت خودرا صرف آموزش نمایند. من شخصاً این وظیفه را عهده دار گردیدم تا با استفاده از آثار و مطالبی که در اکادمی سیاسی اتحاد شوروی فرا گرفته بودم کارمندان سیاسی فرقه را تحت آموزش قرار بدهم که در نتیجه هم کارمندان سیاسی آموزش می دیدند وهم من علاوه بر مسوولیت آمریت سیاسی منحیث استاد نیز ایفای وظیفه می نمودم که مورد پذیرش و دلچسپی خاص آنها قرار گرفته بودم.

بعد از مدتی جنرال محمد رفیع رییس ارکان سرقوماندانی اعلی قوای مسلح کشور جهت بازدید از فرقه ۲۱ فراه تشریف آوردند که پس از بررسی و ارزیابی امور فرقه بخصوص اجرااتی که من بعمل آورده بودم با رضایتمندی کامل دوباره به کابل برگشتند.

روابط ما با بخش های مختلف فرقه نهایت دوستانه و رفیقانه و روی همکاری های متقابل استوار بود که در این عرصه همکاری های رفیقانه و صمیمانه رفیق کارگر مدیر امنیت فرقه قابل تقدیر و ستایش و یادآوری است.

همچنان روابط و مناسبات ما با سایر ارگانهای محل منجمله امنیت دولتی و خارندوی خیلی دوستانه بود و در همه عرصه ها همکاری های متقابل وجود داشت.

فرقه ۲۱ فراه که تازه از لوا به فرقه ارتقا یافته بود از نگاه سطح اکمال پرسونل و وسایط محاربوی در سطح بهتر قرار داشت و در

جهت تامین امنیت مناطق ساحات تحت مسوولیت چون مناطق بالا بلوک، انار دره، قلعه کاه و سایر مناطق، وظایف خود را به حسن صورت انجام می داد.
فرقه ۲۱ فراه بخاطر پاک سازی ساحات از لوث اشرار عملیات های مستقلانه را سازماندهی و اجرا می نمود.
در اینجا یکی از خاطره های تراژیدی را قابل یاد آوری می دانم:
یکی از عملیات ها در منطقه بالا بلوک توسط سربازان شجاع و دلیر فرقه ۲۱ صورت گرفته بود. اما با تاسف که چند تن از سربازان زخمی و یک تن شهید شده بود. جنازه همین سرباز شهید شده در حضیره ای که نزدیک فرقه موقعیت داشت، دفن گردید. روزی من و قوماندان فرقه از منزل بطرف وظیفه روان بودیم بمجردیکه در دهن دروازه فرقه رسیدیم پیرزنی نزدیک ما آمد و ادای سلام و احترام کرد. درحالیکه به دستش یک خریطه گره زده دیده می شد به زبان پشتو گفت من از قریه الم خیل ولایت بلخ آمده ام تا فرزندم را که در همین فرقه سرباز است، ببینم. پسر دیگرم در ارزگان سرباز بود رفته بودم که او را ببینم. بعد با اشاره به خریطه دست داشته اش علاوه کرد که می خواستم این لباس ها را برایش بدهم اما متاسفانه او را ندیدم بخاطری که شهید شده بود. حالا لباس های او را آورده ام تا به این پسرم که در این فرقه سرباز است، بدهم. پیرزن از پسرش نام بُرد، اسم پسرش در ذهن ما تازه بود زیرا از شهادت او دیری نگذشته بود. با شنیدن سخنان پیرزن من و قوماندان فرقه در یک سکوت غمگین فرو رفتیم و به همدیگر نگاه می کردیم که چگونه و به چه ترتیب این خبر بد را به این مادر داغدیده بگوئیم و او را از شهادت پسرش باخبر بسازیم؟ واقعاً نهایت مشکل و درد آور بود. من بزبان پشتو برایش گفتم که با من بیاید، او را به شعبه سیاسی بردم و به یک خانم از جمله نرس های شفاخانه وظیفه دادم تا او را با خود به شفاخانه ببرد و با زبان زنانه و ملایمت و مهربانی از شهادت پسرش با خبر بسازد و تسلیت بگوید و پس از آنکه ناله و فریادش یک اندازه فروکش کرد دوباره نزد من بیاید. من آمر مالی فرقه را وظیفه دادم تا پول اکرامیه سرباز شهید و پسر پیرزن را بیاورد. پس از آنکه پیرزن

دوباره نزد من برگشت با ابراز تسلیت و همدردی، پول متذکره را به این زن بیچاره تسلیم نمودم. پیرزن درحالیکه بغض گلویش را گرفته بود و اشک از چشمانش جاری بود بمن گفت شوهرم سابق فوت کرده بود فقط همین دو پسر را داشتم که با غریبی و زحمت زیاد بزرگشان کرده بودم اما حالا هردوی شان به رضای خدا و در راه وطن شهید شده اند و من تنهای تنها مانده ام. چند لحظه بر سر قبر پسرم می روم و بعد دوباره بطرف وطن بر می گردم.

هنوز مدت زیادی از اجرای وظایفم در فرقه ۲۱ سپری نشده بود تمام نواقص و کاستی هایی را که در مدت زمان تعیین شده قبلاً تعهد سپرده بودم رفع و از نتیجه اجراات خود دوباره بریاست امور سیاسی گزارش دادم که پس از ارائه آن، هیئت قبلی بازهم جهت تفتیش و بررسی از اجراات بعمل آمده به فرقه آمدند و تمام ماده های مندرج در نخستین گزارش را یکایک بطور دقیق مورد بررسی قرار دادند که در نهایت قناعت شان فراهم گردید و اطمینان حاصل نمودند در مجموع تمام نواقص و کاستی ها بحسن صورت رفع شده است.

هیئت اعزامی زمانیکه دوباره به کابل برگشتند از رفع نواقص و نتایج ابتکارات جدیدی که در عرصه آموزش کارمندان سیاسی صورت پذیرفته بود وزارت دفاع و ریاست امور سیاسی را در جریان گذاشتند. در این وقت جنرال نظر محمد تبدیل و بعوض او جنرال محمد رفیع بحیث وزیر دفاع مقرر گردیده بود.

به اساس گزارش هیئت مؤظف، کار و فعالیت های من مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت که در نتیجه من بعد از شش ماه از فرقه ۲۱ فراه دوباره به مرکز و در فرقه ۸ قرغه که از جمله فرقه های درجه یک محسوب می شد بحیث آمر سیاسی مقرر گردیدم.

نویسنده: تورنجنرال مبارکشاه محسنی

ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه زنده یاد
# دگروال عبدالحمید خان پیلوت قهرمان وطن

محترم عبدالحمید خان در یک فامیل متدین چشم به جهان گشود. بعد از ختم تعلیمات دوره ابتدائیه، در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در حربی ښونځی شامل و در سال ۱۳۵۴ فارغ گردید. در ماه جوزا سال ۱۳۵۵ مطابق ماه جون ۱۹۷۶ بعد از یک دوره کوتاه کورس آمادگی، جهت تحصیل در رشته پیلوتی در اکادمی دفاع ملی واقع در شهر پونه عازم هندوستان شد که پس از ختم موفقانه در سال ۱۹۷۹ دوباره به وطن برگشت. در آن زمان بنابر شرایط وقت و یکسلسله مشکلات و سوء تفاهمات دوباره به صنف سوم تخنیک طیاره در پوهنتون هوایی شامل گردید که دوره متذکره را نیز با موفقیت سپری و در سال ۱۳۵۹ خورشیدی به صفت افسر تخنیک در غند ۳۲۲ بگرام توظیف گردید.
محترم عبدالحمید خان در سال ۱۳۶۱ خورشیدی به اساس لزوم دید قوماندانی قوای هوایی در کورس پیلوتی پوهنتون هوایی شامل شد که بعد از اتمام موفقانه کورس متذکره و تکمیل پرواز های تعلیمی در میدان هوایی هرات، به صفت پیلوت در غند ۳۶۶ قندهار توظیف گردید.
محترم حمید خان یکی از برجسته ترین و عالی ترین پیلوتان قوایی هوایی افغانستان بخصوص غند هوایی قندهار بود.
این فرزند برومند وطن در قطعات مختلف قوای هوایی و مدافعه هوایی اردو منحیث یک پیلوت وطنپرست، لایق و ورزیده، با دسپلین،

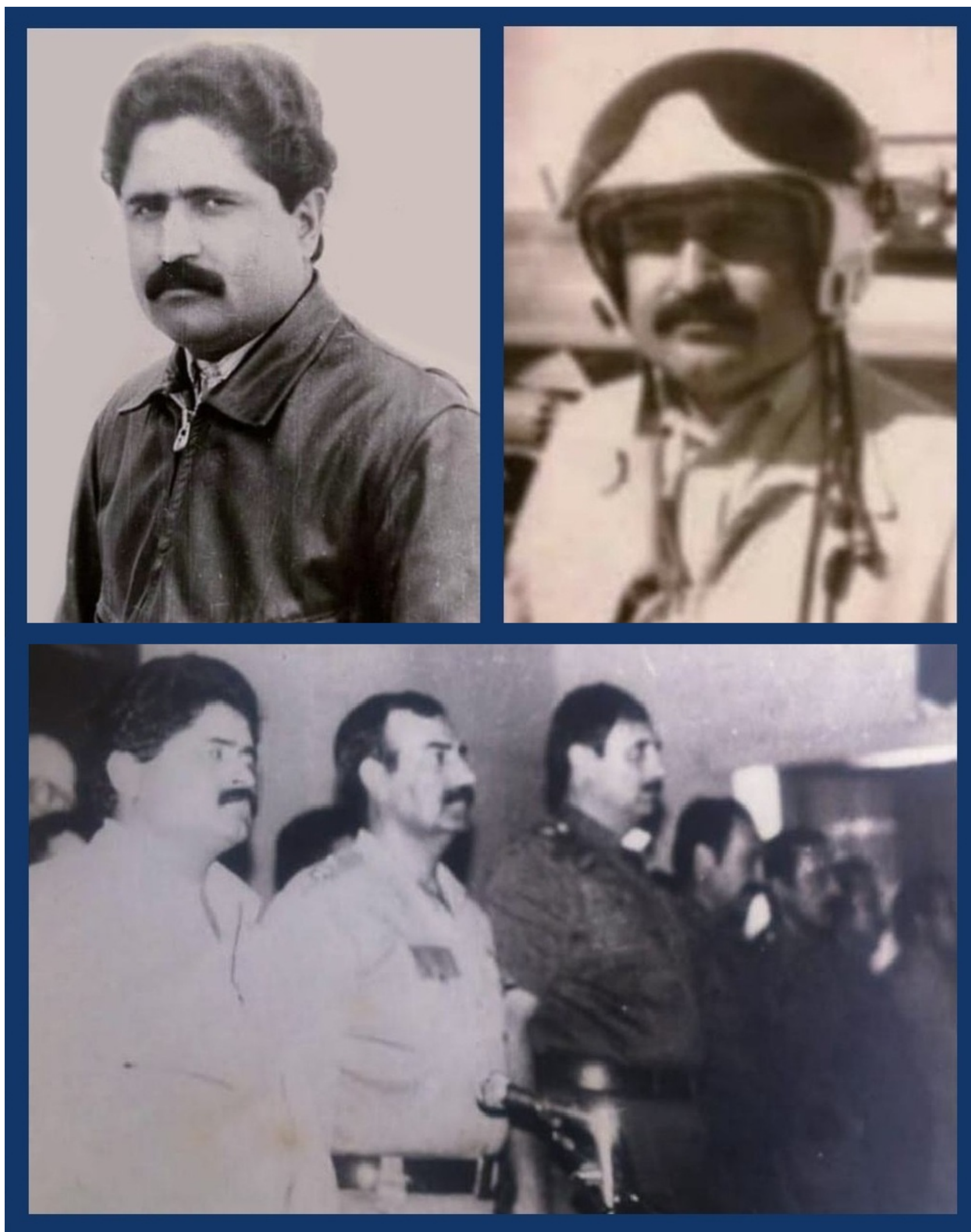
صادق و خدمتگار واقعی به وطن و مردمش، با کمال شجاعت و مردانگی ایفای وظیفه نموده است.
جناب عبدالحمید خان پیلوت پس از یک دوره خدمت پر افتخار نظر به لیاقت و شایستگی و دانش مسلکی که داشت در قدم اول بحیث قوماندان کندک و به تعقیب آن بحیث قوماندان غند ۳۶۶ هوایی ولایت کندهار ارتقا نمود.





محترم عبدالحمید خان در زمان تحصیل در هندوستان





حمید خان شخص مبتکر و تصمیم گیرینده خوب بود، در امور کاری و وظیفوی اش دلبستگی و علاقمندی خاصی داشت. او چنان خوش صحبت و خوش برخورد بود که همه پرسونل غند را مجذوب و گرویده ای برخورد عالی و شخصیت والای خود ساخته بود. از دروغ، فریب کاری و خیانت نفرت داشت. در حفظ نظم و دسپلین و رعایت قانون و مقررات نظامی نمونه ای خوبی بود و به همین سبب

غند ۳۶۶ یکی از غند های فوق العاده و ممتاز قوای هوایی محسوب می شد.
حمید خان چیزی را که خوش نداشت معطل قرار گرفتن اجراات پلان های کاری و موکول شدن آنها به امروز و فردا بود که به همین اساس شخصاً خودش امور اداری و اوپراتیفی را تحت کنترول قرار می داد. در بخش کاری یک آمر خوب و با همه پرسونل مثل یک دوست صمیمی و رفیق خوب بود. همیشه از حال و احوال و اعاشه و اباطه سربازان و افسران و کارمندان اداری با خبر بود. عادت همیشگی و جالب اش این بود که هیچ گاه در جای خود ساکت یا آرام نمی ایستاد بلکه همیشه با گام های مستحکم و استوار در حرکت بود و قدم می زد و بر همه چیز توجه و کنترول داشت.
با تاسف و تاثر فراوان که دگروال عبدالحمید خان پیلوت این فرزند صدیق و این عقاب بلند پرواز و بی هراس آسمان کشور در سال ۱۳۶۸ خورشیدی در جریان اجرای وظیفه محاربوی هوایی به خاطر دفاع از فضای هوایی و زمینی در منطقه یا پوسته زرگر ولایت قندهار از اثر اصابت راکت دشمنان وطن (اشرار) جان عزیزش را فدای وطن و مردمش نموده با نوشیدن جام شهادت نام جاویدانی را برای خود و افتخار بزرگ را برای رفقا، دوستان، هم مسلکان و فامیل شان کمایی نمود.
شهید دگروال عبدالحمید خان در طول دوره خدمت پر افتخارش به دریافت مدال ها و نشان های متعدد نظامی و دولتی کشور مفتخر گردیده بود.

روح اش شاد و یاد اش جاودانه و گرامی باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه

# زنده یاد الحاج پوهاند دیپلوم انجنیر جنرال محمد عثمان خان عمری

محترم محمد عثمان خان عمری فرزند کرنیل محمد عمر خان در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی در قریه ممړی مرکز گردیز ولایت پکتیا در یک خانواده روشنفکر و متدین چشم به دنیا گشود. تعلیمات ابتدائی را در لیسه عالی عبدالحی گردیزی و تعلیمات ثانوی را در حربی ښونځی به پایان رسانید. در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی از پوهنځی های پیاده و انجنیری حربی پوهنتون وقت به درجه اعلی و اول نمره عمومی به رتبه دوهم بریدمن فارغ و در همان سال به صفت یاور قوماندان فرقه ۷ ریشخور تقرر یافت. در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی نظر به لیاقت و شایستگی اش به صفت استاد در پوهنځی انجنیری حربی پوهنتون وقت تعیین و به تدریس مشغول گردید.
در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی جهت فراگیری تحصیلات عالی به سویه ماستری در اکادمی عالی انجنیری شهر ماسکو به اتحاد شوروی وقت اعزام شد که در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی با ختم موفقانه به درجه اول نمره عمومی و اخذ دیپلوم اعلی دوباره به کشور بازگشت و از رتبه دوهم بریدمنی تا برید جنرالی بحیث استاد در مضامین میخانیک، تخنیک و مقاومت اجسام ایفای وظیفه نموده است.
پوهاند محمد عثمان خان عمری با تألیف و چاپ یکسلسله کتب و آثار علمی و مسلکی انجنیری بنام های (میخانیک، تخنیک مقاومت اجسام، الکتروتخنیک عمومی و پروسه استعمال وسایط انجنیری و تخنیکی

قوای مسلح) خدمات زیاد و ارشمندی را برای تربیه و رشد اولاد وطن بخصوص برای قوای مسلح افغانستان انجام داده است و تا آخرین ایام خدمتش بحیث استاد و آمر دیپارتمنت مضامین عمومی و معاون شورای علمی در حربی پوهنتون باقی ماند.



پوهاند استاد جنرال محمد عثمان خان عمری به زبان های انگلیسی و روسی نیز تسلط داشت که از جمله اولین نخبگان و بنیانگذاران کدر های علمی و اکادمیک موسسات تحصیلات عالی نظامی افغانستان بود و با ایجاد بورد های علمی بخاطر تعیین درجه های رتب علمی استادان تحصیلات عالی نظامی با درنظرداشت امتیازات حقوقی شان تلاش های فراوانی را بخرچ داد و تا آخرین ایام خدمتش در عرصه علم و دانش از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نورزید و فرزندان نیک را به جامعه تقدیم نمود.

**ترفیعات جناب محترم محمد عثمان خان عمری قرار ذیل است:**

- در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی به رتبه دوهم بریدمن
- در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی به رتبه لومړی بریدمن

ـ در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی به رتبه تورن
ـ در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی به رتبه جگتورن
ـ در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی به رتبه جگړن
ـ در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به رتبه دگرمن
ـ در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به رتبه دگروال
ـ در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی به رتبه برید جنرال

محترم محمد عثمان خان عمـری در طول دوره های خدمات ارزشمند اش به اخذ مدال ها، نشان ها و مکافات نیز مفتخر گردیده است که بالاخره پس از یک عمر خدمات صادقانه و پرافتخار قرار حکم شماره ۱۴۲۱ مورخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۰ ریاست جمهوری افغانستان وقت به تقاعد سوق گردید و بعد از انفصال از قوای مسلح کشور بنابر ضرورت مدت ۴ سال را به صفت مشاور و آگاه امور نظامی و دکتورین حربی در کمیسیون دفاعی و تمامیت ارضی ولسی جرگه افغانستان نیز ایفای وظیفه نمود و در خصوص تامین حقوق منسوبین قوای مسلح کشور بخصوص کدر های پوهنتون های تحصیلات عالی نظامی از هیچ نوع سعی و تلاش خستگی ناپذیر دریغ نورزید.

پوهاند استاد جنرال محمد عثمان خان عمری برعلاوه خدماتش، بخاطر ترقی علم و دانش آینده سازان کشور، یک قسمت از ملکیت پدری اش در قریه ممړی مرکز گردیز ولایت پکتیا را با همکاری برادرانش جهت اعمار لیسه نسوان به اسم بی بی حاجی که مادر ممتاز سال نیز بود، در اختیار معارف افغانستان گذاشت.

او در مجموع مدت ۴۶ سال در اردوی افغانستان صادقانه ایفای وظیفه نموده و در عرصه علم و دانش خدمات ارزنده و شایانی را به وجه احسن انجام داده است.

پوهاند استاد جنرال محمد عثمان خان عمری مدت طولانی را در بستر مریضی با مراقبت و مواظبت دوامدار فرزندانش قرار داشت و با کمال تاسف و تاثر که به روز جمعه مورخ ۲۴ حوت سال ۱۴۰۳ هجری شمسی در منزلش واقع در مکروریان اول شهر کابل

به عمر ۹۲ سالگی داعی اجل را لبیک گفت و به رحمت حق پیوست که جنازه مرحومی در آرامگاه پدری اش در قریه ممړی مرکز گردیز ولایت پکتیا بخاک سپرده شد.
یادی از خاطرات نیک وی در بین دوستان، عزیزان و نظامیان گرانقدر کشور برای همیش باقی مانده است.

روح اش شاد و یادش گرامی باد!

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

# زندگینامه زنده یاد
# دوکتور علوم تخنیکی دگروال عزیز احمد خان فهیم

محترم عزیز احمد خان فرزند فضل احمد خان در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در یک خانواده دهقان در قریه غلام علی خان ولسوالی بگرام ولایت پروان دیده به جهان گشود. تعلیمات ابتدائی را در مکتب ابتدائیه غلام علی خان به اتمام رسانید و بعداً شامل لیسه عالی نعمان گردید.
پس از فراغت از صنف دوازدهم در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی به حربی پوهنتون شامل و در ختم همان سال به اساس لیاقت و استعدادی که داشت توسط هیئت ریاست تعلیم و تربیه وزارت دفاع وقت انتخاب و جهت تحصیلات عالی در رشته انجنیری هوایی در اکادمی نظامی شهر کیف به اتحاد شوروی وقت اعزام شد. در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی پس از ختم موفقانه دوره تحصیلی با اخذ مدال طلا و دیپلوم سرخ منحیث ماستر علوم تخنیکی به وطن برگشت و به صفت انجنیر در قطعات قوای هوایی افغانستان شروع به کار نمود.
محترم عزیز احمد خان فهیم نظر به شایستگی و لزوم دید هیئت رهبری قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی جهت تحصیلات عالی اکادمیک مقطع دوکتورا دوباره به اکادمی نظامی شهر کیف اتحاد جماهیر شوروی وقت فرستاده شد.
بعد از ختم موفقانه دوره تحصیلی و اخذ دیپلوم (PhD) دوکتورای علوم تخنیکی هوایی که بلند ترین مدرک اکادمیک و دانشگاهی به شمار می رود دوباره به وطن باز گشت.

دوکتور عزیز احمد خان فهیم در پُست های مختلف قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان منجمله به صفت انجینیر، استاد در پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی و در اخیر بحیث سر انجنیر عمومی قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان ایفای وظیفه نموده است.

**ترفیعات جناب محترم عزیز احمد خان فهیم قرار ذیل است:**

- در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی به رتبه لومړی بریدمن
- در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی به رتبه تورن
- در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی بطور فوق العاده به رتبه جگړن
- در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به رتبه دگرمن
- در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی به رتبه دگروال

همچنان در طول دوره های خدمات پرافتخار و ارزشمند اش به اخذ تقدیر نامه ها، مدال های درفش سرخ، ستاره درجه سوم و شجاعت و همچنان مکافات نقدی نایل گردیده است.



محترم دوکتور عزیز احمد خان فهیم یک شخص متواضع، حلیم و بردبار بود و با همکاران و هم مسلکانش رویه و برخورد نیک و

صمیمانه داشت و با پشت کار و زحمت کشی خود رضایت قوماندانی عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی را حاصل نموده بود.
اما با تاسف و تاثر فراوان که دوکتور علوم تخنیکی دگروال عزیز احمد خان فهیم بعد از انجام وظیفه که در راس یک هیئت به میدان هوایی قندهار سفر نموده بود، در بازگشت بطرف کابل در یک سانحه هوایی به تاریخ ۲۱ جوزا سال ۱۳۶۶ هجری شمسی در منطقه شاجوی ولایت زابل جام شهادت نوشید و نام جاویدانی را برای خود و افتخار بزرگ را برای رفقا، دوستان، هم مسلکان و فامیل اش کمایی نمود.
روحش شاد و یادش جاودانه و گرامی و جنت فردوس نصیبش باشد.

نویسنده: محمد اسمعیل فقیرزی
ویرایش: انجنیر سرور حیدر زاده

